



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



■ مثلِ سنگِ آسیا... ■

شهید بهشتی حقیقتاً مثل سنگ آسیای گرانی بود که با گردش خود، ده‌ها کار انجام می‌داد؛ تولید انرژی میکرد، کار راه می‌انداخت
پیش می‌رفت و فکر تولید می‌کرد.

عبدالله
۱۳۸۳/۰۴/۰۷

رهبر معظم انقلاب اسلامی

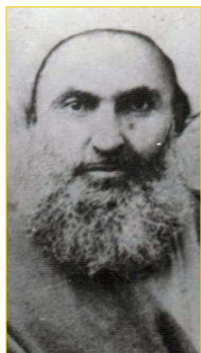
■ رئیس شورای سیاست‌گذاری و مدیرمسئول:
 علی اصغر جعفری
 ■ جانشین مدیرمسئول: علیرضا عسگری
 ■ سردبیر: محمود اکرامی
 ■ مدیر تحریریه: مصطفی عمانیان
 ■ مدیر هنری: حمید خانمحمدی

■ صاحب امتیاز:



برای ترویج فرهنگ مقاومت و تبیین ارزش‌های انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

گفت‌وگو



۵۲ | شیخ فضل‌الله با مشروطه
 انگلیسی مخالف بود
 ۵۵ | شورای نگهبان در
 اندیشه دوفقیه
 ۶۲ | فقط قانون ملاک ماست
 ۶۶ | برای رای مردم

دیده‌بان



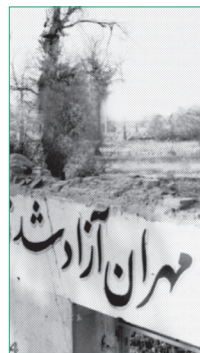
۳۶ | سینمای پس از انقلاب با
 مخاطب هوشیارتری همراه شد
 ۴۱ | ریشه‌های سیاه
 ریشه‌های سفید
 ۴۶ | پیرمرد و دریا
 ۴۹ | یادگاری‌های خاکی

راویان



۱۸ | دشمن استعمار
 ۳۳ | وَالَّذِينَ جَاهَدُوا...
 ۴۸ | تولد یک ملت
 ۳۷ | فرمانده

یادمان



۸ | شهر نبردهای سخت
 ۱۱ | کودکان در موزه‌ها
 ۷۳ | پرچم‌های سفید
 و سرود صلح

ادعای حقوق بشر آمریکا دروغ بزرگی است
 که باید افشا بشود. (رهبر معظم انقلاب اسلامی)

هفته دوم تیرماه / هفته حقوق بشر آمریکایی



شورای تحریریه:

محمود اکرامی، سعید بکناش، علی اصغر جعفری، فتح‌اله جعفری، مجید رضاییان یعقوب زهدی، رسول شادمانی، ابراهیم گلغام بیژن مقدم، محمد جعفر محمدزاده، حسین ولی‌وند، محمدرضا سوفقندی، ابراهیم محمدی

بیا همراهی:

داود صلاحی، جواد چهاردولی، غزاله افتخاری، مجتبی عبادی فتح، حسن عابدی، حجت حسینی عمار مقاری، محسن محمدی، یوسف قاسمی، نرجس عسگری، سید ابوطالب موسوی، آزاده مختاری مرتضی قاسمی، صدرا حنیف، سید ابراهیم آل مصطفایی، مهرداد صالحی، آزاده سادات سید حسینی لیلا نعمتی، حسین علایی، عادل عساکره، محمد حسن جعفری، ریحانه جعفری، داود صلاحی بهاره شاهی نوری، مهرداد صالحی، فاطمه کیانی، محمد معماریان، سهیل جان‌نثاری، علیرضا صالحی

چهره‌ها

۳۶

حبیب
اسماعیلی



۵۲

محسن
غروی‌ان



۶۲

عباسعلی
کدخدایی



۸۱

محمد علی
صمدی



۹۲

عظیم
ابراهیم‌پور



۱۱۲

ایلان
پاپه



ترجمان



۱۵۶ | تاثیرات جنگ بر روی
تندرستی و سلامتی کودکان
در غزه
۱۵۹ | اول بکش بعد ببین
چرا!!
۱۱۲ | ده افسانه درباره اسرائیل
۱۱۵ | مادرانی که برای سیر
کردن کودکانشان از گرسنگی
می‌میرند!

راهپیمان



۹۲ | باید نرم‌افزار پیشرفت
کشور را انقلابی کنیم
۹۷ | زور چترها به باران
نمی‌رسد
۱۰۰ | نژادپرستی در قرن ۲۱

پرسیمان



۷۲ | ناگهان پایان
۷۸ | قطعنامه نجات صدام
۸۱ | آنهاجم مجدد برای برتری
در میدان مذاکره
۸۵ | دفاع سراسری

همراه شوید:

سرواز همراهی پژوهشگران، هنرمندان و اهالی قلم استقبال می‌کند.
مطالب ارسالی می‌بایست بین ۵۰۰ تا ۲۰۰۰ کلمه بوده و در فایل word به آدرس الکترونیکی art@iranhdm.ir ارسال شوند.

نشانی:

تهران، میدان ونک، بزرگراه شهید حقانی، جنب مترو شهید حقانی، موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس
تلفن: ۰۲۶-۸۸۶۵۷۰۲۶ داخلی ۸۵۰

معارف و معاریف

انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و مقاومت

چرخه‌ی معرفت و اندیشه‌ی خلاق بین معارف و معارف فرآیندی است که برآیند آن، مکتب‌سازی، سبک‌سازی و الگوسازی است.

انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و فرهنگ مقاومت نظام‌های اندیشه‌ای و خردورزانه هستند که در دستگاه فکری، تمدنی و معرفت تاریخی خود صاحب معارف و معاریف‌اند. به عبارت دیگر نظام‌های معرفتی، معاریفی دارند که به اصطلاح همان رجال - مردان و زنان - مشاهیر و مفاخر می‌باشند و برخی صاحبان آثار بوده و تأثیری دارند، آثاری که بی‌شک در خدمت به باز زدن نظریات و مفاهیم شکل دهنده دستگاه فکری انقلاب اسلامی و دفاع مقدس هستند.

عدالت، یکی از آن مفاهیم ارزشمند و معارف گرانقدر است که در حوزه‌های اعتقادی، اخلاقی، حقوقی و

انقلاب اسلامی، دفاع مقدس، مقاومت و ارزش‌های آن راپیشینه‌ای قویم و قدیم است، ریشه‌ای به پهنای فرهنگ الهی و انسانی که در حماسه‌آفرینی و روح ایرانی متبلور گشته است و در مقاطعی از تاریخ و برهه‌ای از قرون و اعصار فرهنگ غالب گشته و تمدن‌ساز بوده است.

نگاه سبک‌سازی، دوسویه‌ی اندیشه و نظامی ذهنی و خلاق دارد، نظام عینی، رفتاری و کارکردی که الگوسازی از نظر ذهنی و رفتاری از ویژگی‌های بارز آن است.

بخش نظری و اندیشه‌ای یا همان حکمت نظری به عنوان معارف شناخته می‌شود و بخش عملی و عینی یا همان حکمت عملی که معاریف و رجالی دارد که آن را محقق ساخته‌اند.



محمد رضا اسقندی

عدالت یکی از اهداف و ارزش‌های انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و مقاومت است. در این راه شخصیت‌ها و معارفی همچون شهید بهشتی و در عرصه میدان شهید سلیمانی نمونه‌هایی هستند که در راه رسیدن به عدالت تاپای جان فداکاری نمودند. اینک یکی از پرچمداران و معاریف این عرصه با رای مردم همیشه در صحنه، در مصداق ریاست جمهوری اسلامی قرار گرفته است این بار از عدلیه تا مجریه راهی برای قسط و عدل باز شده است. مبارزه با فساد، ظلم و رانت خواری نه فقط در قالب مبارزه با مفسد و توسط دستگاه قضا که این بار در نظام اجرایی با ساز و کاری متفاوت در آغاز راهی روشن است که با هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی مفهوم عدالت و عدالت‌طلبی در پرتو جهاد، مقاومت، دفاع، ایثار و شهادت معنا پیدا خواهد کرد.

بی‌شک جریان قسط و عدل در نظام هستی یک زیرساخت فکری و اعتقادی دارد، مبارزه با تبعیض، ظلم، فساد و بی‌عدالتی مسیری است که در گفتمان عدالت و در مبنای حکومت اسلامی تمام مواضع و الگوهای آن تبیین شده است.

جامعه کنونی ایران در زمانی حساس و سرنوشت‌ساز قرار گرفته است، اکنون پس از مقاومت و فتح الفتوح در عرصه‌های امنیت و مقاومت، جهاد و مبارزه با تبعیض و فساد با الگوگیری از فرهنگ دفاع مقدس و مقاومت همراه با معنویت و عقلانیت دست‌یافتنی است، اتفاقی که با انتخابات ریاست جمهوری حیاتی دوباره یافته و حماسه ۲۸ خرداد ماه نیز جلوه‌ای از مطالبه مردم است.

شناخت معارف و معاریف عرصه عدالت و استفاده از روش‌های صحیح و ابزارهای مناسب در جهان امروز و نصب‌العین قراردادن فرهنگ جهاد و ایثار و بسترهای تنوع فرهنگی و نقش مؤثر جامعه فرهنگی و هنری کشور در زدودن غبارها و بازتولید اندیشه‌های نظام حکومت اسلامی و بازآموزی ارزش‌های دفاع مقدس می‌تواند پشتوانه منشور تحول عدالت در عرصه عمل باشد. حرکت در راهی که سروقامتان عدالت خواه می‌پیمایند و هدفی جز تعالی عدالت و استواری قسط برایشان متصور نیست.

جامعه و تمدن نیز معارف و معارفی دارد و در عرصه حاکمیت و حکومت، شهیدان و شاهدانی. همانان که از شهد عدالت نوشیده‌اند و شهید راه عدالت گشته و یات بعید، در بند و یا بردار رفته‌اند و بدان افتخار نموده و ندای فزت و رب الکعبه سرداده‌اند. معارف نظام عدل و عدالت و حیانی و فطری بوده و بر جان بشریت نشسته است.

عدالت در سیره نبوی (ص) و علوی (ع) دارای ارزشی بنیادین بوده است. امام علی (ع) پرچمدار عدالت، صدای عدالت و شهید عدالت است.

عدالت‌طلبی در طول تاریخ اسلام همواره در اندیشه و عمل خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و رهروان صدیق و صادق آنان ظهور و بروز داشته و هدف حاکمیت موعود جهانی نیز عدالت‌گستری بیان شده است.

در عصر حاضر انقلاب اسلامی که طلیعه انقلاب مهدوی (عج) است پرچمدار عدالت است و هم در قانون اساسی و هم منظومه فکری امام خمینی (ره) و رهبر معظم انقلاب اسلامی خاصه بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی، عدالت، محور و مبنای اندیشه و عمل انقلاب اسلامی است.

در تقویم مناسبت‌های انقلاب اسلامی و جهاد در راه عدالت، تیرماه مزین به مجاهدان و شهیدان راه عدالت است. ششم تیرماه سوء قصد به جان رهبر معظم انقلاب اسلامی، هفتم تیرماه شهادت شهید مظلوم دکتر بهشتی و ۷۲ تن از یاران انقلاب اسلامی، حادثه سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران، بمباران شیمیایی سردشت و سلسله این حوادث به قدری فزون است که به زبان کنایه هفته حقوق بشر امریکایی، شناخته شده است. دشمنان عدالت چه زمانی که به ترور اشخاص رومی‌آوردند و چه همزمان با اشخاص شخصیت آنان را ترور می‌نمایند در واقع مبنای و نظام معرفتی عدالت‌خواهان را نشانه می‌گیرند. همانند برهه‌هایی از تاریخ، در عصر میناواژه «حقوق» که در واقع انسان‌ساز و الگوساز است، دست‌مایه و بازچه نظام‌های استکباری و مردم فریب شده است و به نام حقوق بشر حق و حق‌مداری و حقوق انسان‌ها به و عور قربانی می‌شود.

تبليغ صفحه اينستاگرام موزه

یادمان سرو



۱۱
کودکان در موزه‌ها



۸
شهر نبردهای سخت



۱۳
پرچم‌های سفید و سرود صلح



به بهانه دهم تیر ماه سالروز آزادسازی مهران

شهرنبردهای سخت

مهران یکی از شهرهای استان ایلام است که در ۱۰۰ کیلومتری جنوب غرب ایلام قرار دارد. این شهر به چهار بخش فرخ آباد، هرمز آباد، رستم آباد، بهین و بهروزان تقسیم می شود. و فاصله آن تا مرز عراق تنها چند کیلومتر است. شهر مهران هم اکنون به عنوان مرز زمینی بین ایران و عراق شناخته می شود. منطقه مهران را یکی از مناطق گرم استان ایلام می دانند، اما شهر در زمین بسیار حاصلخیزی بنا شده و اطراف این شهر را کشتزارهای بسیاری در بر گرفته است. حاصلخیزی این شهر به واسطه داشتن درود کنجان چم و رود گاوی است که کشتزارها را سیراب می کنند. سابقه شهر مهران به درستی مشخص نیست. در سال های اخیر در شمال این شهر در محدوده سد کنجان چم آثار باستانی پیدا شده که از دوره پارینه سنگی است؛ سد سبب تخریب آن ها شده است. تحقیقات بیشتر شاید سابقه این شهر را بهتر مشخص کند. آنچه در حال حاضر مورد اطلاع است، این است که شهر مهران در گذشته با نام منصور آباد شهرت داشت. این شهر تا دوره رضا شاه نامی نداشت و در سال ۱۳۰۹ با تصویب فرهنگستان، به نام مهران نام گذاری شد. موقعیت این شهر سبب شده است که همواره مکانی برای خروج و ورود زائرین شهرهای مذهبی عراق باشد. این منطقه در دوران جنگ ایران و عراق نقش تعیین کننده ای داشت. در دوران جنگ مرز مهران بسته شد و بسیاری از مردم این شهر حتی از دیدار اقوام خود در آن سوی مرز محروم شدند.



حسن عابدی

درآمد، ۲۷ اردیبهشت سال ۶۴ بود که رژیم بعثی از عملیات والفجر ۸ شکست خورده بود و شهر فاو در جنوب خود را از دست داده بود. ادامه چنین وضعیتی می‌توانست عواقب وخیمی را هم از بُعد نظامی و هم از بُعد سیاسی برای جمهوری اسلامی ایران به دنبال داشته باشد. شهر مهران که نزدیک‌ترین شهر مرزی ایران با کشور عراق محسوب می‌شد و بیش از ۲۲۰ کیلومتر مرز مشترک با آن داشت و از نظر ذخائر نفتی، یک نقطه مهم و استراتژی برای رژیم بعث عراق به شمار می‌آمد، باید هر چه زودتر از جنگال اشغال گرو صدام رها می‌شد.

پس از اشغال مهران، استحکامات و موانع متعددی توسط دشمن ایجاد شد. در محور شمالی (جاده ایلام - مهران و باغ کشاورزی) هفت ردیف مین همراه با کانال و بیش از پنج ردیف سیم خاردار رشته‌ای وجود داشت. در محور میانی (حد فاصل رودخانه گاوی و جاده دهلران - مهران) به لحاظ کوهستانی بودن منطقه، استحکامات نسبتاً ضعیف بود. در محور جنوبی (ارتفاعات قلاویزان) سنگرهای کمین و در بعضی شیراها، یک ردیف سیم خاردار و مین وجود داشت.»

سردار پاسدار مرتضی قربانی فرمانده وقت لشکر ۲۵ کربلا، می‌گوید: «شهر مهران در راستای ارتفاعات جبل الحرمین، و کانی سخت قرار دارد و قبلاً ارتفاعات کله قندی طی عملیات والفجر ۳ آزاد شده بود، بنابراین ارتفاعات مشرف به شمال شرق، جاده‌های منتهی به مهران از سمت دهلران و ایلام در اختیار ما بود و دشمن بر سمت شرقی و ارتفاعات قلاویزان مسلط بود. در واقع بیشتر ارتفاعات مشرف به شهر در اختیار ما بود اما خود شهر مهران با این که خالی از سکنه و تخریب شده بود، در اختیار ارتش عراق بود و همین موجب استفاده تبلیغاتی دشمن شده بود که صدام اشغال مهران را در مقابل اشغال فاو به رخ می‌کشید. در همان زمان بود که جلسه‌ای با حضور فرماندهان در هواز برگزار شد و طبق دستور حضرت امام خمینی (ره) جهت آزادسازی مهران، مقرر شد تا گردان‌هایی از لشکر ۴۱ ثارالله، ویژه ۲۵ کربلا، ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع)، لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص)، لشکر ۵ نصر، تیپ امام رضا (ع) و یگان‌های پیشماری از سپاه و بسیج که در منطقه جنوب مستقر بودیم به مهران اعزام شده و مهران را پس بگیریم.» پس از اشغال شهر مهران توسط رژیم بعث عراق، گوینده رادیو

بعد از باز شدن مرز مهران، شهر مهران محل تردد روزانه ده‌ها هزار نفر مسافر شد که رونق بسیاری به شهر می‌دادند. این مرز در سال ۱۳۸۲ با پیشنهاد وزارت امور خارجه کشور از سوی سازمان ملل متحد به عنوان مرز بین‌المللی شناخته شد.

مهران به دلیل قرار گرفتن در جلگه بین‌النهرین در دوره‌های تاریخی نبردهای زیادی را پشت سر گذاشت. این شهر از هنگام روی کار آمدن حزب بعث در عراق در سال ۱۳۴۷ مورد بحث و مناقشه بود. در دوره پهلوی حکومت عراق چشم به این منطقه داشت و ارتفاعات این شهر را چندین بار مورد حمله قرار داد. در دوران دفاع مقدس بارها توسط رژیم بعثی عراق به اشغال درآمد اما رزمندگان اسلام نگذاشتند، یک وجب از خاک وطن در جنگال اشغالگران بعثی و حامیان استکباری آنها بیافتد.

ارتش متجاوز رژیم بعث عراق پس از ناکامی در بازپس‌گیری فاو از رزمندگان ایرانی و برای جلوگیری از حملات گسترده ایران، در پی حملات متعدد در غرب کشور، شهر مهران را به تصرف درآورد و با هیاهو آن را به رخ جهانیان کشید. عراقی‌ها جشن گرفتند و گفتند نیروهای طلایی صدام در عملیات خونخواهی قهرمانانه مهران را فتح کردند.

سرباز عراقی در رادیو با چنان آب و تابی خبر فتح مهران را اعلام کرد که گویا تهران را فتح کرده‌اند. صدام اعلام کرد مهران مهریه فاو است و تا زمانی که ایران در فاو است، آنها هم محکم و استوار در مهران خواهند ماند.

آیت الله سید علی خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب پس از اشغال مهران توسط عراق در خطبه‌های نماز جمعه تهران، می‌فرماید: «مهران در مقابل فاو، از خنده آورترین حرف‌هایی که افراد آگاه و مطلع که می‌دانند مهران چیست و فاو چیست، این حرف برایشان خنده‌آور است.»

چراغی از رزمندگان ایلامی در دوران دفاع مقدس که سال‌هاست راوی دلاورمردی‌های دلیرمردانی است که جان خود را فدای خاک میهن کردند، در این باره می‌گوید: «در دوران دفاع مقدس، شهر مرزی مهران چهار بار بین ایران و عراق دست به دست شد. اولین حمله رژیم بعث عراق به مهران به سال ۵۹ برمی‌گردد اما رزمندگان اسلام این شهر را از وجود بعثی‌ها آزاد کردند. او می‌گوید: آخرین باری که شهر استراتژی مهران توسط رژیم بعث عراق به اشغال

اسرائیل این چنین می‌گوید: «عراق در هفته‌های اخیر، تاکتیک خود را تغییر داده و با حمله به داخل خاک ایران، نقاطی را به اشغال درآورده است و اعلام کرده که حاضر است مهران را با فاو مبادله کند.»

سرانجام عملیات کربلای یک و آزادسازی شهر مهران در ساعت ۲۲:۳۰ شب دهم تیرماه ۱۳۶۵ با هدف بازپس‌گیری مهران و تصرف ارتفاعات مهم و استراتژیک قلاویزان و بارمز" یا ابوالفضل العباس ادکنی" آغاز شد، در این عملیات که بالبیک به درخواست امام راحل (ره) مبنی بر تعیین تکلیف هرچه سریع‌تر مهران، تنها ۴۵ روز پس از اشغال مهران انجام گرفت، رزمندگان اسلام با رعایت اصل غافلگیری و با سرعت عمل، پس از پشت سر گذاشتن موانع ایذایی و میدان‌های مین به مواضع دشمن وارد شدند.

پس از آغاز عملیات غافلگیرانه کربلای یک در ساعت ۲۲:۳۰، در ساعت ۲ با مبادا کثرت نیروهای عراقی تسلیم و یا پا به فرار گذاشتند، پس از وارد شدن به مواضع دشمن، مقر تیپ‌های پیاده ارتش متجاوز صدام به سرعت در هم شکست و ۱۷۵ کیلومتر مربع از زمین‌های تحت اشغال آزاد شد.

هرچند در این مأموریت سخت و دشوار در روزهای گرم و سوزان تابستان همراه با طوفان شن و در بیابان‌ها و شن‌زارهای خشک و کوه و درّه‌های خشن، تحرک و جنگیدن با دشمن تا بُن دندان مسلح که بر بالای ارتفاعات مستقر بود بسیار غیر قابل باور می‌نمود، اما رزمندگان جوان و جان‌برکف و فدائیان مکتب ولایت همه رنج‌ها را به جان خریدند و با همت و اراده بر کوه مشکلات فائق آمدند تا آنجا که خون سرخ‌شان بر تخته سنگ‌ها و شن‌زارها جاری شد.

ده روز جنگ و مقاومت در منطقه مهران با انهدام چندین تیپ و لشکر رژیم بعث به آزادسازی ۱۷۵ کیلومتر مربع از خاک ایران و عراق، از جمله جاده دهلران - مهران - ایلام، شهر مهران و بیش از ۸ روستای اطراف آن، ارتفاعات حساس قلاویزان و «حمزین» خصوصاً بلندترین قله منطقه (قله ۲۲۳) و دو پاسگاه مرزی منجر شد. همچنین عقبه‌های دشمن از جمله شهرهای بدره و زرباطیه در دید و تیررس قوای خودی قرار گرفت و در این عملیات، بیش از یک هزار و ۲۰۰ تن از نیروهای دشمن اسیر و بیش از ۹ هزار نفر دیگر کشته و زخمی شدند و ۷۰۰ تن از نیروهای خودی شهید و ۴ هزار و ۵۰۰ تن نیز مجروح شدند.

آهنگران از مداحان دوران دفاع مقدس می‌گوید: «ای لشکر صاحب زمان" را در چند منطقه عملیاتی در کشور مداحی کردم که از جمله این مناطق، مهران بود که رزمندگان با شور و شوق برای آزادسازی مهران، جان‌هایشان را کف دستشان گذاشته بودند و با تمام توان در مقابل ماشین متحرک بعثی می‌جنگیدند.»

تصاویر آرشیوی را که نگاه می‌کنیم، تصاویری واقعی از حمله عراق به مهران، حناپندان جوانان در شب قبل از عملیات کربلای یک و راز و نیاز آن‌ها در شب عملیات دیده می‌شود. تصاویری که سندی ماندگار از ایثار و فداکاری رزمندگان در دوران دفاع مقدس است. سرانجام صبح روز دهم تیرماه ۶۴، رادیو ایران اعلام کرد: «هموطنان ارجمند، توجه فرمائید؛ مهران قهرمان آزاد شد.» پس از آزادسازی مهران، پلاکاردهایی به این مضمون در سطح شهر نصب شده بود: «مهران آزاد شد، قلب امام شاد شد»، «مهران را هم خدا آزاد کرد.» روزنامه گاردین انگلیس پس از شکست عراق در عملیات کربلای یک نوشت: «عراق با ۲۵۰۰ نفر تلفات از شهر مهران عقب نشینی کرده است. شش هفته پیش وقتی دولت عراق به مهران دست یافت با شلیک ۲۱ گلوله توپ و تظاهرات خیابانی این پیروزی را جشن گرفت، اما اینک در یک اطلاعیه مایوسانه و بی‌سرو صدا اعتراف می‌کند که نیروهای ایران علاوه بر تصرف مهران به مرز بین‌المللی رسیده‌اند.»

حال شهر خالی از سکنه مهران، بار دیگر جان گرفت و مردم به خانه‌هایشان برگشتند تا مهران همچون گذشته پایدار و استوار بماند. هرچند در سال‌های اخیر، رسانه‌ها جمعی به آزادسازی مهران پرداخته‌اند اما این مهم به رغم ثبت در تقویم ملی کشور کمتر مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفته و در سطح ملی به ابعاد این روز مهم کمتر پرداخته شده است. آزادسازی مهران آن هم یک روز فقط در جشن‌های استانی خلاصه می‌شود و به رغم اینکه یکی از روزهای بزرگ ملی در تاریخ دفاع مقدس به شمار می‌رود که باید به نسل جوان بیشتر باگو شود.

با این اوصاف، حال پس از ۳۲ سال از آزادسازی مهران و عملیات کربلای یک، مهران دروازه عتبات عالیات برای عاشقان حسینی است و یادمان شهدای قلاویزان، نقطه ایثار و یادمانی است از کسانی که جان دادند اما خاک ندادند و چه خوب است که مهران، فقط به یک روز در تقویم ملی خلاصه نشود و زود فراموش شود.



یادمان



کودکان در موزه‌ها

است. در ادامه به تعدادی از این موارد اشاره خواهیم کرد:

موقعیتی برای افزایش مهارت‌های زبانی

در خانواده، ما همیشه به دنبال فرصت‌هایی برای تقویت توانایی‌های زبانی هستیم و جای تعجب نیست که بازدید از یک موزه نه تنها برای فرزند شما بلکه برای شما نیز به این روند کمک می‌کند. تقویت و رشد سطح زبانی خردسالان، با شنیدن کلمات جدید اتفاق می‌افتد، در حالی که برای کودکان بزرگتر، قرار گرفتن در معرض مفاهیم و ایده‌های جدید و اژگان سطح بالاتری را به آنها آموزش خواهد داد. در نتیجه مهارت‌های زبانی کودکان با حضور در موزه‌ها توسعه بیشتری می‌یابد.

موزه‌ها مراکز عمومی و فرهنگی هستند که برای آگاهی و آموزش مردم طراحی شده‌اند. وقتی از



خود می‌پرسیم مزیت آموزشی موزه چیست، شاید اولین پاسخی که به ذهن خطور کند، یادگیری مطالب علمی است. اما آنها فراگیری اطلاعات علمی، رسالت موزه‌ها نبوده و آنها مفاهیم متفاوت‌تری به خانواده‌ها و به ویژه کودکان ارائه می‌دهند. همراهی کودکان خردسال در موزه هنگامی که آنها توانایی خواندن نداشته و دانش قبلی در مورد موضوع ندارند و حتی توجه چندانی هم نمی‌کنند، می‌تواند چالش برانگیز باشد. اما با قرار گرفتن کودکان در محیط موزه، در واقع کارهایی فراتر از آموزش اطلاعات خام به آنها صورت پذیرفته

حجت حسینی

موقعیتی برای پرسشگری

بازدید از موزه با ایجاد سوالات جدید در ذهن کودک حس کنجکاوی او را افزایش می‌دهد. بعضی از این سوالات، پرسش‌های هستند که دارای پاسخی روشن می‌باشند، برخی شما را به فکر فرو می‌برند و سوالاتی نیز هستند که ممکن است جواب نداشته باشند. همه این پرسش‌ها باید تشویق شوند. به عنوان همراه یک کودک، اگر جواب سوالات را نمی‌دانید نگران نباشید. از کودک خود بپرسید و پاسخ و استدلال او را بشنوید.

موقعیتی برای رشد خلاقیت کودک

هنگام بازدید از موزه‌ها، کودکان می‌توانند با آنچه الهام گرفته از هنرمندان است آشنا شوند و از طریق فعالیت‌های خلاقانه از جمله انواع بازی‌ها و ساخت وسایل و کاردستی درک عمیق‌تری از هنر داشته باشند. از طریق برنامه‌ها و فعالیت‌های موزه، کودکان در معرض فرصت‌هایی قرار می‌گیرند که باعث رشد خلاقیت فردی در وجود آنها می‌شود.

موقعیتی برای مقایسه و چالش‌های جدید

موزه‌ها فرصتی را برای کودکان فراهم می‌کنند تا آنچه را که برای آنها مهم است و منجر به افزایش مهارت‌های تفکر انتقادی می‌شود، مقایسه کرده و به چالش بکشند. یک موزه هنری شامل انواع مختلفی از آثار هنری است و هنگام گشت و گذار در موزه، تفاوت‌هایی در سبک، موضوع و تکنیک‌های نمایش داده شده در آثار هنری وجود دارد که می‌تواند گفتمان‌های متفاوتی را ایجاد کنند.

موقعیتی برای افزایش علاقه کودکان به تاریخ

موزه‌ها در واقع نخبه‌بانان تاریخ‌اند و باعث ایجاد ارتباط عمیق‌تری بین فرد و تاریخ می‌شوند. همراهی فرزندان در یک موزه کودک، یک گالری هنری و یا موزه علوم و مشاهده‌ی تاریخ تأثیر زیادی در بروز نوآوری در کودکان خواهد داشت. به عنوان والدین، لازم نیست که در همه‌ی زمینه‌ها متخصص باشیم. می‌توان تنها با خواندن اطلاعات موزه‌ها و تشویق به مشاهده‌ی ایتیم‌های موزه‌ای و ایجاد انگیزه برای پرسش در وجود کودک، عشق به تاریخ را در وجود کودک شعله‌ور کرد.

موقعیتی برای گوش دادن به داستان‌ها

موزه‌ها سرشار از داستان‌های جذاب و شنیدنی هستند و شنیدن این داستان‌ها برای کودکان مانع تنها لذت بخش بلکه آموزنده نیز هستند. به طور مثال داستان‌هایی که در موزه‌های ملی و تاریخی بیان می‌شوند، نه تنها به کودکان ما تاریخ می‌آموزند بلکه روح همدلی و از خودگذشتگی را در وجود کودک نهادینه می‌کنند.

موقعیتی برای توسعه پیوند خانوادگی

برخی از موزه‌ها از جمله موزه‌های حیات وحش، فعالیت‌ها و روزهای خاصی را به کودکان اختصاص داده‌اند. آنها نمی‌خواهند فقط بازدیدکنندگان بالغ را به خود جلب کنند زیرا می‌دانند کودکانی که امروز از موزه لذت می‌برند، بزرگسالانی خواهند شد که در آینده مجدداً برای بازدید از موزه‌ها باز خواهند گشت. بازدید خانوادگی از موزه همچنین به همه‌ی اعضای این فرصت را می‌دهد تا یکدیگر را بهتر بشناسند و گفتگوهای معنی‌دار داشته باشند.

موقعیتی برای یادگیری همیشگی

تشویق کودکان برای بازدید از موزه‌ها باعث یادگیری مادام‌العمر می‌شود. در حالی که بیشتر مشاغل به نوع خاصی از آموزش نیاز دارند، اما "واقعیت" در جهان در حال تغییر است و ما باید فراگیران مادام‌العمر باشیم تا با تغییر موقعیت به رشد خود ادامه دهیم. موزه‌ها کنجکاوی را تشویق می‌کنند و همین موضوع باعث می‌شود که کودکان یادگیرنده‌های مادام‌العمر شوند. موزه‌ها به دنبال پیوندها و روابط منحصر به فردی هستند که همیشه به راحتی وجود ندارند و هر بار بازدید از یک موزه چیز جدیدی را به کودکان ارائه می‌دهد و همیشه امکان وقوع یک لحظه "خاص و طلایی" که منجر به یک تغییر اثربخش شود، وجود دارد.

*

در پایان امید است که والدین، مسئولین و مدیران موزه‌ها با توجه به موارد یاد شده، بتوانند در برنامه‌هایی که برای بازدید از موزه‌ها پیش‌بینی می‌کنند، فعالیت‌های هدفمندتر و کارآمدتری را برای کودکان در نظر بگیرند.



گزارشی از موزه‌های بزرگ صلح دنیا

پرچم‌های سفید و سرود صلح

شروع عصر جنگ‌های جدید در پایان قرن نوزدهم، انگیزه‌ای به فعالان اجتماعی داد تا اولین موزه‌ی صلح عصر ما را بنا نهند. در سال ۱۹۰۲، موزه‌ی بین‌المللی جنگ و صلح در لوسرن سوئیس به روی عموم گشوده شد. دودهنه بعد، موزه‌ی صلح دیگری تأسیس شد. به دنبال آثار ویران‌کننده‌ی جنگ جهانی اول در جامعه‌ی اروپا، به‌ویژه جمهوری آلمان، انستت فردریش اولین موزه‌ی بین‌المللی ضد جنگ را در سال ۱۹۲۵ تأسیس کرد که بعدها در سال ۱۹۳۳ با متواری شدن فردریش، توسط رژیم نازی بسته شد. موج دوم موزه‌های صلح بعد از سال‌های ویران‌گر جنگ جهانی دوم شروع شد. بسیاری از این موزه‌ها در ژاپن بنا نهاده شد؛ جایی که درک عمیقی از عواقب مرگ‌بار کاربرد جنگ افزای هسته‌ای به وجود آمده بود. شهرهای هیروشیما و ناگازاکی پیشروان مبارزه‌ی سرسختانه با سلاح‌های هسته‌ای شدند و این مبارزه در سراسر دنیا گسترش یافت. علاوه بر آن در آلمان بعد از جنگ نیز چندین موزه‌ی صلح بنا شد. در گزارش زیر به معرفی سه موزه‌ی صلح هیروشیما، گرنیکا و ایپر پرداخته‌ایم.



عمار مقاری

«ایپر» نخستین قربانی سلاح شیمیایی

سلاح‌های شیمیایی اولین بار توسط متفقین علیه آلمان‌ها در سال ۱۹۱۴ میلادی استفاده شد و معروف‌ترین این حملات شیمیایی، حمله‌ای بود که آلمان‌ها در ۲۲ آوریل ۱۹۱۵ در جبهه ایپر بلژیک صورت گرفت. شهر «ایپر» برای نخستین بار در تاریخ، در جنگ جهانی اول مورد هجوم شیمیایی قرار گرفت و ۱۰ هزار نفر از مردم این شهر بر اثر بمباران شیمیایی کشته شدند. گاز خردل هم برای نخستین بار در شهر «ایپر» به کار گرفته شده و به همین دلیل به این گاز شیمیایی، «ایپر» نیز گفته می‌شود. این شهر تقریباً در اثر بمباران‌ها صاف شد به گونه‌ای که هیچ ساختمانی بلندتر از یک متر باقی نمانده بود. دومین قربانی، ساکنان منطقه بودند که مجبور شدند در ماه مه ۱۹۱۵ فرار کنند. پس از آن هیچ کس در شهر ارواح ایپر زندگی نمی‌کرد تا این که در سال ۱۹۱۹ دوباره ساکنان به این شهر بازگشتند و با ساخت مسکن‌های اضطراری چوبی، زندگی در وطن خود را دوباره آغاز کردند.

موزه ی صلح فلندرز فیلد در محدوده‌ی ساختمان معروف لیکنهیل در بلژیک واقع شده و در سال ۱۹۹۸ بازگشایی شد. عملیات بازسازی

این ساختمان در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۳ مساحت موزه را ۵۰ درصد افزایش داد. موزه‌ی موسوم به «فلندرز فیلد» ماجرای جنگ جهانی اول در محدوده‌ی منطقه‌ی «ایپر» را از دید شاهدان عینی جنگ و قربانیان آن بیان می‌کند.

موزه‌ی فوق به طور ویژه بر مبنای ابزارهای مهیج و حساسیت برانگیز صوتی-تصویری درباره‌ی موضوعاتی چون زندگی، خط مقدم جنگ، عملیات‌ها، سنگرها، زمین‌های اشغال نشده، سلاح‌ها، مراقبت‌های پزشکی و خستگی‌ها، آسایش و تفریحات پشت جبهه طراحی شده است. تصاویر و افکت‌های نوری و صوتی این موزه، فضای پرتراوتی را ایجاد می‌کند و شاید رمز موفقیت آن همین باشد که سالانه ۲۰۰ هزار نفر بازدیدکننده دارد.

بدون تردید این موزه‌ی جنگ بر مبنای جنبه‌ی انسانی بنا نهاده شده و گونه جنبه‌ی غیر انسانی جنگ جهانی اول انصافاً یک قصابی خفت بار بود. ابعاد فنی، سلاح‌ها و تجهیزات به کار رفته در جنگ جهانی اول مثل استفاده از گاز کلر در ایپر (برای اولین بار در جنگ) در این موزه کمتر به کار رفته است. بدون تردید زمانی که موزه را ترک می‌کنید احساس عمیقی به شما دست داده است.





موزهی صلح هیروشیما

بمباران شهر هیروشیما، شاید تابلویی از جنگ‌های مدرن در ذهن انسان معاصر است. کنزو تانکه، برنده‌ی جایزه‌ی پریترکر و معمار شاخص ژاپنی، پارک و مرکز صلح هیروشیما را در جهت پیشبرد احیای شهر و به یاد ساداکو ساساکی کودک ژاپنی که بر اثر ابتلا به سرطان ناشی از عواقب بمباران شیمیایی فوت کرد، طراحی کرده است. او کارش را بر روی بقایای ساختمانی آغاز کرد که تا قبل از جنگ، مکانی محبوب و مشهور در شهر هیروشیما بود. بمب اتمی تقریباً در ۱۶ متری جنوب شرقی «سالن پروموشن» منفجر شده بود که در همان لحظه تمامی افراد حاضر در آن جا را کشته و به ساختمان نیز به صورت جدی خسارت وارد کرده بود. گنبد این ساختمان در ابتدا قرار بود که مانند بقیه‌ی خرابه‌ها کاملاً تخریب شود، اما در نهایت این تصمیم به تعویق افتاد و ساختمان، دست نخورده باقی ماند. در سال ۱۹۶۶ شهردار هیروشیما اعلام کرد که این گنبد جزء لیست ساختمان‌های محافظت شده قرار گرفته است. کارهای مرمت و مقاوم‌سازی زیادی بر روی ساختمان مرکز صلح انجام گرفت تا مدرک مستندی از واقعه‌ی مرگ باروناگوار هیروشیما باشد.

این ساختمان به عنوان میراث فرهنگی جهانی از سوی سازمان یونسکو انتخاب شد تا یاد قربانیان را زنده نگاه دارد. هرسال در تاریخ ۶ آگوست، هزاران نفر در هیروشیما جمع می‌شوند تا هم نوایی و اتحاد خود را برای صلح و آرامش همیشگی، اعلام و ابراز کنند. گرچه سال‌ها پیش از آن هم، شروع عصر جنگ‌های جدید در پایان قرن نوزدهم، انگیزه‌ای به «ژان دو بلاش» لهستانی - روسی داده بود که اولین موزه‌ی صلح عصر ما را بنا کند و در سال ۱۹۰۲، موزه‌ی بین‌المللی جنگ و صلح در «لوسرن» سوئیس به روی عموم گشوده شده بود، اما دو دهه بعد، به دنبال آثار ویران‌کننده‌ی جنگ جهانی اول بر جامعه‌ی اروپا و به ویژه جمهوری آلمان بود که «ارنست فردریش»، اولین موزه‌ی بین‌المللی ضد جنگ را در سال ۱۹۲۵ تأسیس کرد. موج دوم موزه‌های صلح، بعد از سال‌های ویران‌گر جنگ جهانی دوم آغاز شد که موزه‌ی صلح هیروشیما نمونه‌ی بارز آن هاست. امروز، افزون بر ۱۰۰ موزه‌ی صلح در دنیا فعالیت دارند. در بسیاری از موزه‌های صلح دنیا، فجایع سیاهی که در جنگ‌ها رخ داده، به عنوان موضوع اصلی موزه، مورد توجه قرار گرفته است؛ از جمله در موزه‌ی صلح هیروشیما که فاجعه‌ی بمباران اتمی هیروشیما در آن روایت می‌شود.

گرنیکا؛ موزه‌ای برای اولین بمباران تاریخ

موزه‌ای در شهر «گرنیکا» و بر اساس یکی از تابلوهای معروف پابلو پیکاسو و هم‌نام با این شهر بنا شده است. تابلوی نقاشی «گرنیکا» پس از بمباران شهر گرنیکا در طول جنگ داخلی اسپانیا خلق شد.

یک سال پیش از خلق این نقاشی، در سال ۱۹۳۶ «جمهوری اسپانیا» که تنها پنج سال از عمرش سپری می‌شد، شاهد درگیری‌های گسترده‌ی سیاسی بین دو جناح اصلی بود. جناح چپ، جمهوری خواهان تندرو، به شدت پیگیر اصلاحات ارضی، کاهش فاصله‌ی طبقاتی و مبارزه با قدرت کلیسا بودند و جناح راست تمایل زیادی به تلفیقی از اندیشه‌های مذهبی، فاشیستی و ملی‌گرای افراطی داشت. این اختلافات در طول پنج سال اول حکومت جمهوری به صورت محسوس افزایش پیدا کرد تا این‌که سرانجام در ماه جولای سال ۱۹۳۶ قتل «خوزه کالو سوتلو» سیاست‌مدار جناح راست، به دست پلیس دولت جمهوری خواه تبدیل به جرقه‌ای برای آغاز جنگ داخلی اسپانیا شد. در طول جنگ داخلی، ژنرال فرانسیسکو فرانکو، دیکتاتور مشهور اسپانیا، توسط حکومت‌های آلمان نازی و ایتالیا حمایت می‌شد.

در ۲۶ آوریل سال ۱۹۳۷ نیروی هوایی آلمان نازی و دولت فاشیستی ایتالیا به درخواست فرانکو، شهر گرنیکا در منطقه باسک در شمال شرق اسپانیا را بمباران کردند. این بمباران تلفات مالی و جانی گسترده‌ای به جای گذاشت و می‌توان آن را یکی از اولین موارد حمله‌ی هوایی سنگین به شهروندان غیرنظامی در طول تاریخ و نقطه عطفی در جنگ داخلی اسپانیا به ضرر دولت جمهوری خواه نامید.

مرکز مستندسازی بمباران شهر اسپانیایی گرنیکا (در ۲۶ آوریل ۱۹۳۷) که بخشی از بنیاد موزه‌ی صلح گرنیکا است، بر اساس طرحی از شورای شهر منطقه‌ی گرنیکا در سال ۱۹۹۷ تاسیس شد. در این مرکز تمامی سوابق نوشتاری، گرافیکی و سمعی-بصری موجود در سراسر جهان در ارتباط با بمباران شهر گرنیکا در ۲۶ آوریل ۱۹۳۷ در طول جنگ داخلی اسپانیا جمع‌آوری شده است.

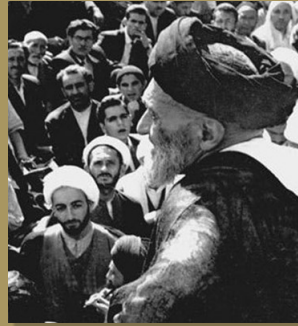
پس از سال‌ها پژوهش و جمع‌آوری سوابق گسترده‌ای درباره‌ی بمباران گرنیکا و مسائل مرتبط با آن، این مرکز در سال ۲۰۰۳ درهای خود را به روی محققان و سایر علاقمندان گشود. در این مرکز، آرشیو کاملی از بمباران‌ها، جنگ داخلی اسپانیا، تبعیدشدگان و تاریخچه‌ی منطقه‌ی گرنیکا عرضه شده است.



راویان



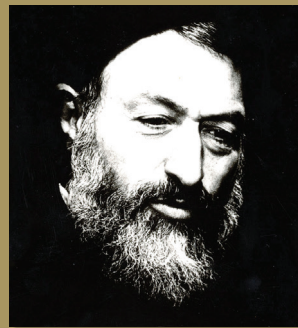
۲۳
وَالَّذِينَ جَاهَلُوا...



۱۸
دشمنی استعمار



۳۲
فرمانده



۲۸
تولد یک ملت

سربلندی

دشمنِ استعمار

بررسی نقش آیت الله کاشانی در رهبری و هدایت قیام ملی ۳۰ تیر

«اطلاع می یابیم که مصدق برای مبارزه با مشکلات اختیار تام خواسته است. شاه از دادن اختیارات سرباز می زند و قوام السلطنه را به نخست وزیر منصوب می کند و او هم با موضع گیری در مقابل ملی کردن صنعت نفت مرتکب اشتباه می شود. جبهه ملی اعلام اعتصاب عمومی می کند. آیت الله کاشانی حکم جهاد می دهد و حزب توده نیز از آن طرف هوادارانش را متشکل می کند. جمعیت به خیابان ها می ریزند و با چوب و سنگ به تانک ها حمله می کنند. تیراندازی می شود و انسان ها کشته می شوند. وحشتناک است. نفت، آبادان، توده، جهاد، کشتار، اعدام...» (۱) همین واگویه استعاره وار و موجز ثریا اسفندیاری بختیاری، همسر دوم محمد رضا شاه پهلوی در کتاب خاطراتش از حوادث ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱، چکیده ای است از آنچه در این روز رفته و در حافظه تاریخ ثبت شده و به یادگار مانده.



محسن محمدی



در کار دولت و وجود همیشگی سایه تهدید و حتی کودتا در پیوند با این انحصار شاهانه، مصدق را واداشت که اختیارات تعیین وزیر و اداره وزارتخانه جنگ را از شاه جوان بخواهد. حدس این مطلب که پهلوی دوم از در مخالفت برآید کار دشواری نبود که قضا را ببین، با جمله معترضه «پس بگوئید من چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم» به خواسته مصدق جواب منفی داد. مصدق کوتاه نیامد و استعفا داد اما به جای آن که به نمایندگان مجلس روی آورد به طور مستقیم با مردم صحبت کرد.

«در جریان حوادث اخیر به این نتیجه رسیدم که به وزیر جنگ قابل اعتمادی نیاز دارم تا مأموریت ملی ام را ادامه دهد. چون اعلیحضرت درخواست مراد کرده است، پس تصمیم به استعفا دارم و هر کسی را که مورد اعتماد مقام سلطنت باشد، برای تشکیل حکومت جدید و انجام خواسته های شاهنشاه، تایید خواهم کرد. در شرایط حاضر نهضتی که مردم ایران شروع کرده اند، نمی تواند به نتیجه پیروزمانده نائل گردد.» (۲)

اشتباه بزرگ قوام

از آن سو، شاه هم که این استعفا را فرصت مغتنمی می پنداشت برای خلاصی از مصدق، احمد قوام (قوام السلطنه) را مأمور تشکیل کابینه کرد و لقب «جناب اشرف» را که پس از ورود ارتش به آذربایجان در سال ۱۳۲۵ از او گرفته بود، بازپس داد. قوام که با قبول پیشنهاد نخست وزیری، بزرگترین اشتباه استراتژیک تمام عمر سیاسی اش را مرتکب شده و همان خدمات زیرکارانه اش در جریان آزادسازی آذربایجان و به زیر کشیدن فرقه دموکرات و تارو مار جعفر پیشه وری و اعوان و انصارش را هم به باد داده بود، تلاش نمود تا کارش را با قدرت و مشیت آهنبین آغاز کند. پس در شعر معروف منوچهری دست برد و «کشتنیان» را «کشتی بان» کرد و اعلامیه ای صادر نمود تحت عنوان «کشتی بان را سیاستی دگر آمد» سراسر تهدید و ارباب و به عموم اخطار داد که دوره عصیان سپری شده و روز اطاعت از عوامل و نواحی حکومت فرا رسیده است. جناب اشرف در مجلس هم از همین باب وارد شد و زهر چشم گرفت. او در مجلس گفت: «وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلال نمایند

خیابان ۳۰ تیر در تهران را به آثار تاریخی اش می شناسند و مراکز فرهنگی و مذهبی اش و این اواخر، غذا فروشی های سیار شبانه اش. خیابانی که بابت وجود توأمان مسجد، کلیسا، کنیسه و آتشکده در آن به خیابان ادیان شهره شده و نماد همزیستی مسالمت آمیز ادیان آسمانی است اما، عنوان رسمی خود را و امدا روزی است که ملت ایران برای پاسداشت آزادی و دفاع از حق قانونی و مسلم خود، به خیابان آمدند و حماسه ها آفریدند و شهدایی را تقدیم راه حریت کردند، خالصانه و شجاعانه. روز ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ و جانفشانی ها و حماسه های رقم خورده در آن، به عنوان برگ زرینی در حافظه تاریخی ملت ایران ثبت و جاودان شده است. اتفاقی که می رفت بنیان آزادی را در ایران متزلزل سازد و بساط دیکتاتوری را دوباره برپا کند، با نکته سنجی و واکنش به موقع نخبگان و در راس شان آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی و هدایت و تهییج درست مردم برای حضور در عرصه، ابرماند و به شکستی تلخ و عبرت آموز تبدیل شد.

وزارت جنگ یا دفاع؟!

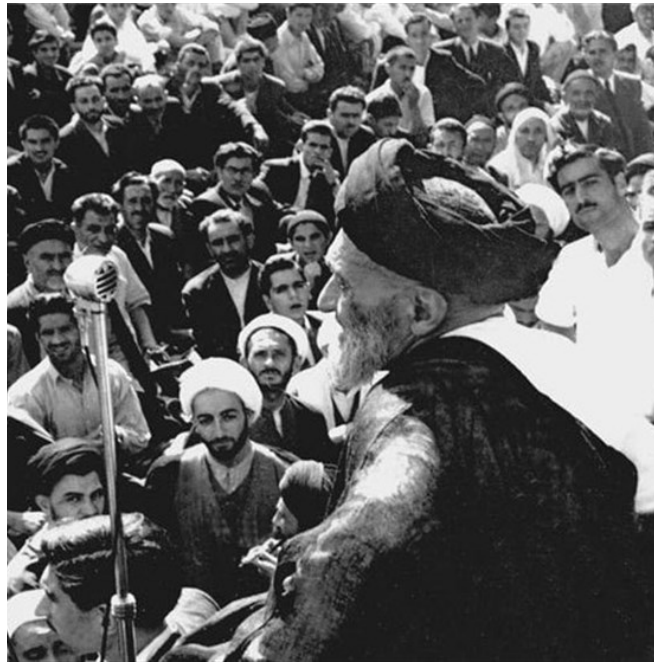
ماجرای ۲۵ تیرماه سال ۱۳۳۱ آغاز شد. پس از افتتاح مجلس هفدهم، محمد مصدق بر اساس اختیارات تصریح شده خود در قانون اساسی، از پهلوی دوم خواست تا تصدی پست وزارت جنگ را به او بسپارد. نکته قابل تأمل؛ با وجودی که بیش و کم اکثریت قریب به اتفاق ممالک دنیا وزارت دفاع داشتند، با این پیام که به دنبال جنگ و کارزار با کشوری نیستند و فقط به تمهیدات لازم برای دفاع از کشورشان می اندیشند، این وزارتخانه در ایران به نام جنگ خوانده می شد. شگفتا؛ با وجودی که پس از واقعه ۳۰ تیر مصدق عنوان این وزارتخانه را از جنگ به دفاع تغییر داد اما پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت مردمی او و روی کار آمدن حکومت نظامی زاهدی، محمد رضا شاه دوباره پسوند جنگ را به این وزارتخانه افزود و وزارت دفاع شد همان وزارت جنگ. تا پیش از درخواست مصدق، شاه عنوان فرماندهی و عنان کل قوا را در اختیار داشت و وزیر جنگ زیر نظر مستقیم او گزینش می شد و فعالیت می کرد. کارشکنی های نیروی های نظامی و انتظامی

موسسان اول در سال ۱۳۰۴ شمسی، نماینده ادوار چهاردهم، شانزدهم و هفدهم مجلس شورای ملی از حوزه تهران هم بود. ضمن اینکه ریاست هفدهمین دوره مجلس را نیز در مقطعی برعهده داشت. آیت الله کاشانی یکی از حامیان و صحنه گردانان اصلی نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران هم بود و حتی نقشی تعیین کننده در برانگیختن سایر علما در حمایت از این نهضت داشت. این روحانی آزاده، پس از نخست وزیری مصدق در پیامی او را «برادر لایق و دانا»ی خود نامیده و از هیچ پشتیبانی و کمک مادی و معنوی در حشش کوتاهی نکرده بود.

نقطه عطف کارنامه سیاسی

نقطه عطف کارنامه سیاسی آیت الله کاشانی را باید در نقش آفرینی فوق العاده و تاریخی اش در جریان استعفای مصدق و برکنشیدن قوام به عنوان نخست وزیر توسط شاه ارزیابی کرد. مصدق پس از استعفا راهی خانه شد، آنگونه که مسعود بهنود می گوید بر سیل سیاست. «با انتشار خبر استعفای مصدق، چشم ها به تهران و آیت الله کاشانی دوخته شده بود. در اینجا مصدق به خانه رفته در بسته بود، به طوری که رهبران جبهه ملی هم تا سه روز بعد نتوانستند با او تماس بگیرند. مصدق در این کار سیاستی هم داشت و آن رودر رو نهادن کاشانی و دربار بود.» (۲)

جبهه ملی شاید مقهور سیاست تهدید و سرکوب قوام، در سکوت فرو رفت و حزب توده هم که منتظر بود تا دستور و راهبرد جدید از مسکو برسد. در اینجا همه چشم ها به جانب آیت الله کاشانی بود. واکنش کاشانی امانتد بود و بی پرده. در فردای نخست وزیری قوام اعلامیه شدیدالحنی صادر کرد و بر او به شدت تاخت. در بخشی از این اعلامیه آمده بود: «سیاستی که قرون متمادی، دولت های مزدور را سرکاری آورد بالاخره حکومت دکتر محمد مصدق را که بزرگترین سد راه جنایت خود می دانست، برکنار و در صدد برآمد عنصری را که در دامن دیکتاتوری و استبداد پرورش یافته و تاریخ حیات سیاسی او پر از خیانت و ظلم و جور است و بارها امتحان خود را پس داده و دادگاه ملی حکم مرگ و قطع حیات سیاسی او را صادر کرده است، برای سومین بار بر مسند خدمتگزاران واقعی بگمارد. من نمی خواهم که درباره عدم صلاحیت احمد قوام بیش از این سخنی گفته باشم اما اعلامیه ایشان در نخستین روز این



و در راهی که در پیش دارم، مانع تراشند یا نظم عمومی را بر هم بزنند. اینگونه آشوبگران با شدیدترین عکس العمل از طرف من رو به رو خواهند شد.»

آیت الله کاشانی و دشمنی با انگلیسی ها

نقش و تاثیر روحانیت در جنبش های سیاسی - اجتماعی تاریخ معاصر ایران بر کسی پوشیده نیست. روحانیون همواره نقش مهمی در فراز کردن کنش های سیاسی و اجتماعی داشته اند؛ از جنبش تحریم تنباکو و مشروطه گرفته تا انقلاب اسلامی سال ۵۷. آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی در ۲۵ سالگی به درجه اجتهاد رسید و ضدیتی عجیب با انگلیسی ها داشت، چه آن زمان که در نجف اشرف ساکن بود و چه بعدها که به ایران کوچ کرد. مبارزه او با اجنبی و به طور مشخص انگلیس ابعاد بین المللی داشت و از عراق و ایران تا مصر و لبنان را شامل می شد. آیت الله کاشانی دستی فراخ در عالم سیاست داشت و علاوه بر عضویت در مجلس

ترسیده و مرعوب، نزدیکانش را به شهر فرستاد تا اوضاع را بررسی کنند. حسین فردوست در خاطراتش بر این موضوع صحنه می‌گذارد: «در دوران نخست وزیری مصدق تا مهر ۱۳۳۱ در ایران بودم و در این مدت، گاهی محمدرضا مرا به خیابان‌ها می‌فرستاد تا وضع شهر را ببینم و به او اطلاع دادم. از جمله در جریان ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به دستور محمدرضا به چهارراه مخابرات دوله رفتم و حوادث را دیدم و به محمدرضا گزارش دادم.» (۵)

مردم در خیابان سعدی، غلامرضا پهلوی برادر شاه را نیز شناسایی کردند و به سوی اتومبیلش حمله و رشدها کردند که شاهزاده جوان با بخت و اقبال و سروصورت مجروح و خونین توانست از مهلکه بگریزد و به برادر بزرگش گزارش شد که کشور در آستانه یک انقلاب است. از سوی دیگر، قوام که در ابتدا می‌خواست آیت‌الله کاشانی را با وجود داشتن مصونیت نمایندگی مجلس بازداشت کند، خود را در برابر موج اعتراضات مردمی غافلگیر دید، خاصه آنجا که شنید سربازان و پاسبانان هم به مردم پیوسته و فریاد «مردم باد قوام» کشیده‌اند. جناب اشرف، تیمسار مهدی قلی‌علوی مقدم، رئیس شهربانی کل کشور را احضار کرد تا از او توضیح بخواهد.

«قوام با عصبانیت علوی مقدم را احضار کرد. پیش از آنکه تیمسار وارد اتاق بزرگ قوام شود، میراشرافی بر سر او فریاد کشید و او را زن خواند که چرا مردم را به گلوله نمی‌بندد؟ علوی مقدم تپانچه خود را بیرون کشید و چیزی نمانده بود که فاجعه‌ای رخ دهد.» (۶)

شهر در دست مردم

تهران در غروب ۳۰ تیر عملاً در دست مردم بود. پهلوی دوم از قوام خواست استعفا بدهد. نیروهای نظامی به پادگان‌ها برگشته بودند. محمد مصدق دوباره مأمور تشکیل کابینه شد. آیت‌الله کاشانی نیز غروب ۳۰ تیر پس از اعلام پیروزی قاطع ملت اعلامیه‌ای صادر کرد و گفت: «برادران عزیزم، از این که برای مرتبه دیگری همت عالی شهامت و خداپسندانه شما به نتیجه بسیار گرانبه‌رسان رسید و عنصر سفاک و جنایتکاری مانند احمد قوام را از صحنه زمامداری پوشالی طرد و آخرین تیر ترکش استعمار به سنگ خورد، لازم می‌دانم اولاد خدای بزرگ را شکرگزاری نموده و در ثانی از این همه فداکاری و استقامت شما مردم قهرمان ایران صمیمانه قدر دانی کنم.»

زمامداری به خوبی نشان می‌دهد که چگونه بیگانگان در صددند به وسیله ایشان تیشه بر ریشه دین و آزادی و استقلال مملکت زده و بار دیگر زنجیر اسارت را برگردن ملت مسلمان ببندازند.»

خط و نشان برای دربار

آیت‌الله کاشانی برای شاه هم خط و نشان کشید که اگر تا ۲۴ ساعت آینده قوام برکنار نشود، لبه تیز انقلاب را متوجه دربار خواهد کرد. قوام اما قصد کوتاه آمدن و تسلیم شدن نداشت و حتی تهدید به دستگیری آیت‌الله کاشانی نمود. البته کاشانی هم بیدی نبود که با این بادها بلرزد. مواضع سخت و شجاعانه او در قبال دولت قوام، سایر گروه‌های سیاسی را هم جری کرد تا به میدان بیایند، حتی حزب توده را.

نورالدین کیانوری، آخرین دبیر اول حزب توده تا پیش از انحلال در خاطراتش درباره حضور اعضای این حزب در اعتراضات روز ۳۰ تیر می‌گوید: «تظاهرات ۳۰ تیر به دعوت آیت‌الله کاشانی شروع شد و مردم به حمایت از مصدق به خیابان‌ها ریختند. حزب توده ایران هم از مردم دعوت کرده بود و توده‌ای‌ها هم فعالانه شرکت کردند. زد و خورد شد و عده‌ای کشته شدند. اخبار به قوام رسید و حالش بد شد و به حالت رعبه افتاد و استعفا داد... یکی از افسران توده‌ای به نام سرهنگ حبیب‌الله پیرمان (برادر هدایت‌الله حاتمی) که فرمانده واحد تانک بود از تانک پیاده شد و درجه‌هایش را کند و تانک را در اختیار مردم قرار داد. مردم هم سوار تانک شدند و او را روی دست بلند کردند و فریادکنان در خیابان ناصریه به راه افتادند. (این افسر بعد از ۲۸ مرداد به اعدام و سپس به حبس ابد محکوم شد.)» (۴)

همراهی مردم با قیام

با فراخوان آیت‌الله کاشانی، مخالفان دولت قوام با شعار «مرگ بر قوام» و «زنده باد مصدق» به خیابان‌های تهران و برخی از شهرها آمدند. تا ساعت ۱۰ صبح تمام خیابان‌های مرکزی تهران مالا مال از مردم شد و مأموران امنیتی در نقاطی از پایتخت بر روی مردم آتش گشودند. خبر شهادت معترضان از بعضی شهرستان‌ها هم به گوش رسید. مردم اما سودای کوتاه آمدن و پاپس گذاشتن نداشتند. جنازه‌ها را بر سر دست گرفته و فریاد مرده باد قوام سر دادند. شاه،

سختی وارد کرد. نام وزارت جنگ را به وزارت دفاع تغییر داد. بودجه نظامی را تا ۱۵ درصد کاهش داد و اعلام داشت که کشور در آینده فقط تجهیزات دفاعی خریداری خواهد کرد. ۱۵ هزار نفر را ارتش به ژاندارمری منتقل کرد و بودجه سرویس‌های محرمانه را سخت کاهش داد. ۱۳۶ افسر شامل ۱۵ تیمسار را از ارتش تسویه کرد و...» (۸)

همدلانی که همدل نماندند

واقعۀ ۳۰ تیر سند و نشانه‌ای است از کارنامه درخشان روحانیت در دفاع از کبان دین و میهن و صیانت از حقوق اولیه و مسلم مردم. همکاری آیت‌الله کاشانی و محمد مصدق و همراهی اقشار مختلف مردم، کارگران و آزادی‌خواهان با آنها برگ زرینی را به دفتر خاطرات تاریخ معاصر ایران افزود. افسوس و صد افسوس که دشمنان و بدخواهان میان این دو چهره مذهبی و ملی فاصله انداختند و با نمایی و خبثت، آنها را از هم دور کردند که نتیجه‌اش شد فاجعه کودتای مرداد ۱۳۳۲. علل اختلاف میان کاشانی و مصدق مفصل است و بررسی‌اش فرصت و گفتاری جداگانه را می‌طلبد. هرچه هست، نقش و تاثیر آیت‌الله کاشانی در قیام ۳۰ تیر تا بدتر تارک عملکرد سیاسی- اجتماعی این روحانی آزادی‌خواه و آزاداندیش معاند با سیطره و سلطه اجنبی خواهد درخشید.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- کاخ تنهایی، ثریا اسفندیاری بختیاری، انتشارات زریاب، چ هشتم، ص ۱۵۲
- ۲- مصدق، استعفانامه عمومی، روزنامه اطلاعات، ۲۶ تیر ۱۳۳۱
- ۳- از سیدضیاء بختیار، مسعود بهنود، انتشارات جاویدان، چ نهم، ص ۳۵۲
- ۴- خاطرات نورالدین کیانوری، انتشارات اطلاعات، چ سوم، صص ۳-۲۴۲
- ۵- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات ارتشبد حسین فردوست)، انتشارات اطلاعات، چ اول، چ ۱۹، ص ۱۷۱
- ۶- از سیدضیاء بختیار، ص ۳۵۵
- ۷- ایران بین دو انقلاب (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)، پرواند آبراهامیان، نشر مرکز، چ هجدهم، ص ۲۴۵
- ۸- همان، ص ۲۴۶

قیام ۳۰ تیر به پیروزی رسید اما نه چندان کم هزینه. مجله تهران مصور در ۲۴ تیرماه سال ۱۳۳۲ نوشت: «یک کمیته پارلمانی مسئول بررسی حوادث ۳۰ تیر نشان داد که خونین‌ترین درگیری‌ها در چهار نقطه جداگانه: در بازار، به ویژه راسته بزازان، بقالان و آهنگران که تظاهرکنندگان امام حسین (ع) گویان با ارتش درگیر شده بودند؛ در مناطق کارگری شرق تهران، به ویژه نزدیک مغازه‌های میدان راه آهن و کارخانجات؛ در فاصله دانشگاه تا مجلس؛ و میدان مجلس (بهارستان) که محل سنتی برگزاری تظاهرات بود، روی داده است. از ۲۹ نفری که در تهران کشته شدند، شغل ۱۹ نفر بعداً اعلام شد که شامل چهار کارگر، سه راننده، دو پیشه‌ور، دو شاگرد مغازه، یک دستفروش، یک خیاط، یک دانشجوی یک سلمانی بود.»

شهربانی کل کشور شمار کشته‌شدگان درگیری‌های ۳۰ تیر در تهران را ۲۱۱ نفر اعلام کرد اما این تعداد را تا ۶۳ نفر هم تخمین زده‌اند. مصدق حوادث ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ را «قیام ملی» نامید و از کشته‌شدگان به عنوان «شهید ملی» یاد کرد.

نتایج و برکات قیام

قیام ملی ۳۰ تیر بارهبری داهیانه آیت‌الله کاشانی و حضور پرشور همه اقشار با هر نحله فکری و سیاسی به پیروزی رسید و دولت ملی مصدق دوباره بر سر کار آمد که البته این تنها نتیجه قیام نبود.

«مصدق در پی پیروزی‌اش ضرباتی پشت سر هم، نه فقط به شاه بلکه به اعیان زمین دار و مجلسین نیز وارد آورد. سلطنت طلبان را از کابینه اخراج کرد و وزارت جنگ را خود عهده‌دار شد. املاک رضا شاه را به تصرف دولت درآورد. بودجه دربار را قطع کرد و به وزارت بهداری اختصاص داد. تماس مستقیم شاه با دیپلمات‌های بیگانه را ممنوع ساخت. اشرف خواهر توأمان شاه را که فعالیت سیاسی داشت مجبور به ترک کشور کرد... تا اردیبهشت ۱۳۳۲ شاه همه قدرتی را که از شهریور ۱۳۲۰ برای آن جنگیده و به پنگ آورده بود، از دست داد.» (۷)

عوارض و تبعات ایستادن در برابر خواست و اراده مردم فقط شامل رجال سیاسی و افراد خاندان سلطنتی نشد و دامن نظامیان را هم گرفت. «مصدق به امرای ارتش نیز ضربات

آیت الله ربانی املشی؛ اولین شهید تروریولوژیک وَالَّذِينَ جَاهَدُوا...



یوسف قاسمی

محمد مهدی ربانی املشی رانکوهی در نیمه شعبان ۱۳۵۳ قمری (۱۳۱۳ ش) در قم متولد شد. پدرش عبدالمکارم ربانی املشی روحانی مقیم قم، اهل املش گیلان بود و در نهایت زهد و قناعت می زیست. تحصیلات ابتدایی را در قم از محضر پدر و دیگران بهره گرفت و برای ادامه تحصیلات عالیه وارد حوزه علمیه قم شد و از محضر اساتید و مراجع عظام آن حوزه مقدسه مانند آیت الله بروجردی، امام خمینی (ره) و محقق داماد بهره برد. مبارزه و مجاهدت سیاسی او با بروز نهضت اسلامی ملت ایران به رهبری امام خمینی به اوج خود رسید و نتیجه آن تحمل مشقت ها و مرارت های پیاپی و مستمر از آغاز نهضت در ۱۳۴۱ تا پیروزی آن در ۱۳۵۷ بود. ایشان به گفته خودشان در آن زمان جزو شاگردان پرانرژی امام و از طلبه های داغ محسوب می شد و آماده بود تا هر مأموریتی را که بر عهده اش بگذارند به خوبی انجام دهد. هر چند فعالیت سیاسی او از سال ها قبل آغاز شده بود، چرا که به گفته آیت الله سیدجعفر شبیری زنجان در سال ۱۳۳۳ همراه با آقایان آیت الله هاشمی رفسنجانی، شهید باهنر و عده ای دیگر به دیدن شهید نواب صفوی می روند که این ملاقات خود گویای آن است که آیت الله ربانی املشی در آن سال ها وارد فعالیت سیاسی شده بود.

منبر مبارزه علیه رژیم

آیت‌الله ربانی املشی در تاریخ ۱ خرداد ۱۳۴۳ در مجلس روضه خوانی حبیب ابن موسی در کاشان به منبر رفته و ضمن اشاره به قیام ۱۵ خرداد علیه رژیم دست به افشاگری می‌زند. در همین روز ساواک سخنرانی وی را مخابره می‌کند و می‌نویسد: «دستگاه دولت را تشریح [تشبیه] به دستگاه بیزید ابن معاویه و شمر نمود». گزارش دیگر می‌افزاید: «اکثریت مستمعین از اظهارات او ناراحت شده بودند» و «در این موقع عده‌ای از خارج وارد و شروع به سینه زدن نمودند. چند ماه بعد، از آیت‌الله ربانی املشی برای سخنرانی در شبستان گرمخانه مسجد جامعه تهران دعوت می‌شود. ساواک در گزارشی به تاریخ ۱۷ دی ۴۳ با اشاره به این موضوع که وی «از طرفداران [امام] خمینی است که از قم به تهران آمده است»، می‌نویسد: «دعوت این‌گونه طلاب از قم برای اجرای مقاصد خاص» می‌باشد «کما اینکه نامبرده در لافافه و غیر مستقیم اظهاراتی» می‌نماید. دو روز بعد از این گزارش آیت‌الله ربانی باردیگر طی یک سخنرانی اظهارات تندی علیه رژیم ایراد می‌کند. گزارشگر ساواک با اشاره به این سخنرانی می‌نویسد وی اظهار داشت: امروزه کار «رجال... فقط مملکت برپادادن» و «ناموس فروشی را خوب می‌دانند». گزارشگر ساواک در روز ۲۲ دی ۴۳ در مورد سخنرانی‌های انتقادی و افشاگرانه آیت‌الله ربانی املشی می‌افزاید: «ضمن بیانات خود از کارهای دولت تنقید نموده» و اظهار داشته «تا سرحد جان از [امام] خمینی پشتیبانی» خواهم کرد. بنابر گزارش دیگری، آیت‌الله ربانی در منبرهای خود «همه‌روزه به دستگاه حمله نموده و از آن انتقاد» می‌کند، به طوری که «صحبت‌های وی مورد پسند افراد بازاری» قرار گرفته است.

در گزارش ۸ آذر ۴۹ نیز درباره منابر آیت‌الله ربانی املشی آمده است: «در حین گفتارش خارج از وظایف دینی، مسائلی مربوط به برنامه دولت و ادارات [اظهار داشته] و مردم را علیه مأموران تحریک نموده» است.

بسج عمومی مردم علیه رژیم پهلوی

در جریان قیام ۱۵ خرداد ۴۲، ساواک در گزارشی درباره او می‌نویسد: «در زمانی که آیت‌الله خمینی دستگیر شده بود کفنی تهیه و ضمن شعار دادن از قم به طرف تهران حرکت» کرد. به گزارش ساواک

این اقدام «در روحیه مردم تأثیر زیادی داشته» است. با گسترش فعالیت‌های آیت‌الله ربانی، سوءظن ساواک نسبت به وی افزایش می‌یابد و در گزارش‌های خود با اشاره به فعالیت‌های سیاسی او، همواره خواستار کنترل، دستگیری، تبعید و شکنجه می‌شود. بنابر اسناد ساواک آیت‌الله ربانی املشی «برخی از مسائل و موضوعات مذهبی را در قالب مطالب تحریک آمیز و خلاف مصالح مملکتی در بالای منبر عنوان» می‌کند. از همین رو به دنبال دستگیری وی در خرداد ۴۳ گزارشگر ساواک می‌نویسد: «در یکی از نامه‌هایی که در جیب او بوده مشارالیه با امضاء خود خطاب به آقای محمدتقی خان درباره فرزند دوم و تعطیل بازارهای قم و تهران و تظاهرات در سایر شهرستان‌ها» و «پخش اعلامیه» راهکار می‌دهد. بنابر این گزارش آیت‌الله ربانی نوشته بود: «در صورت عدم امکان تظاهرات در محل با اجتماع فراوان به قم» بیاید.

ساواک در گزارش روز ۱۵ آذر ۱۳۵۶ از آیت‌الله ربانی املشی بعنوان «محرکین و مسببین» تظاهرات ۱۳ آذر نام می‌برد و می‌نویسد: «بعد از نماز مغرب و عشاء حدود ۴۰۰۰ نفر از طبقات مختلف مردم قم» به صورت «دستجات ۵۰۰ نفری با دادن شعار درود بر خمینی و ذکر صلوات از مسجد خارج» شدند. گزارش دیگر می‌افزاید: در تظاهرات اخیر طلاب علوم دینی نقش حساسی را به عهده داشته‌اند.

در گزارشی دیگر به نقش وی در برپایی تظاهرات مردمی در مراسم چهارم حاج آقا مصطفی خمینی اشاره شده و آمده است: تحت رهبری او مردم با «شعارهای درود بر خمینی»، «مرگ بر حکومت یزیدی»، «پیوند دانشجو و روحانی ناگسستنی» و «الله اکبر» از مسجد خارج و شروع به تظاهرات نمودند.

بنابر اسناد ساواک، بسیج عمومی علیه رژیم پهلوی یکی از برنامه‌های وی بوده که در دوران تبعید نیز انجام می‌شد. به عنوان نمونه در اسناد مربوط به تبعید وی در شهر بایک از توابع کرمان آمده است: «روز ۲۹/۱۱/۱۳۵۶ [۱۳۵۶] مردم را جهت شرکت در مجلس که به منظور روز چهارم درگذشتگان حادثه قم تشکیل گردیده بود دعوت» کرد که در نتیجه آن «مغازه داران شهرستان مذکور در مسجد جامع اجتماع نمودند» سپس «مبادرت به سخنرانی مطالب تحریک انگیز نموده است».



زنده نگه داشتن نام امام خمینی (ره)

بنابر گزارش های ساواک از باوجود اینکه «پیشنمازان سایر مساجد»، «از بیان صحبت های بی رویه و یا تجلیل از [امام] خمینی» خودداری می کردند، آیت الله ربانی شیرازی همواره در منابر خود از امام خمینی یاد می کرد «به همین جهت عده زیادی از طرفداران [امام] خمینی برای استماع صحبت های»، وی در مسجد حاضر می شوند.

ساواک در گزارش ۱۷ دی ۴۳ خود با اشاره به دعای سلامتی آیت الله ربانی املشی برای امام خمینی می نویسد: «در خاتمه سخنانش علما و روحانیون و مراجع تقلید را دعا کرد و گفت مخصوصاً آن مرجعی که مورد نظر ما هست [امام خمینی] نجاتش بده». به گزارش ساواک، آیت الله ربانی در سخنرانی دیگری نیز تصریح کرده بود: «دست ظالمین را از سرش کوتاه فرما» و «هرچه زودتر او را به وطنش برگردان».

در گزارش ۳۱ خرداد ۵۷ نیز آمده است: «در اکثر منابر خود مطالبی تحریک آمیز عنوان و برای [امام] خمینی و سایر روحانیون افراطی دعا می کند». گزارش دیگر با همین مضمون می افزاید: «برای سلامتی کلیه آیات افراطی از جمله [امام] خمینی» دعا می کند.

گزارشگر ساواک با اشاره به سخنرانی آیت الله ربانی در شب ۳۱ مرداد ۱۳۵۷ در مسجد جامع جیرفت می نویسد: «نامی از روح الله خمینی به میان آورده و مستمعین صلوات» فرستادند.

این شیوه که توسط روحانیت انقلابی پیگیری می شد، برای زنده نگه داشتن نام امام خمینی و پویایی نهضت روش بسیار مناسبی محسوب می شد و چنانکه مشخص است حساسیت ساواک را نیز برانگیخته بود.

تنظیم اعلامیه های ضد رژیم

یکی دیگر از شیوه های مبارزاتی آیت الله ربانی املشی تنظیم اعلامیه علیه رژیم بود. ساواک در گزارش های متعدد خود در مورد فعالیت های آیت الله ربانی به نقش وی در تنظیم و توزیع اعلامیه های انقلابی اشاره می کند. به عنوان نمونه به دنبال تبعید آیت الله شهاب الدین اشراقی، اسناد ساواک (۲ اردیبهشت ۴۵) از آیت الله ربانی املشی به عنوان فردی نام می برد که «در مورد به چاپ رساندن اعلامیه تبعید شهاب اشراقی» فعالیت می کند. علاوه بر این در گزارش ۲ دی ۱۳۵۶ به نقش وی در تنظیم اعلامیه ای به مناسبت درگذشت حاج آقا مصطفی اشاره شده و آمده است: «در تهیه قطعنامه ای که چندی قبل به علت فوت مصطفی خمینی» در قم تنظیم شده بود «همکاری و دخالت نزدیک داشته» است.

همچنین در ۱۱ اردیبهشت ۳۷ (۱۳۵۷) ساواک کرمان در مورد فعالیت های وی گزارش داد: «بکلی وضع شهر را دگرگون و بی نظمی عمیقی ایجاد نمونه که پخش اعلامیه مضره در شهر» نمونه هایی از فعالیت های وی می باشد.

کشف اعلامیه های انقلابی در منزل آیت الله ربانی از موضوعات دیگری است که گزارشگران ساواک به آن اشاره کرده اند. به عنوان نمونه در گزارش ۱ شهریور ۵۷ آمده است: «در منزل واعظ تبعیدی محمد مهدی ربانی رانکوهی مقدار زیادی اعلامیه مضره دیده شده». در این گزارش تصریح شده که اوقصد داشته آن اعلامیه ها را در شهر پخش کند.

چند روز بعد ساواک می نویسد: «مقدار زیادی اعلامیه مضره

از نوع اعلامیه‌های پخش شده در شهر» در منزل وی موجود است. همین گزارش (۷ شهریور ۳۷) می‌افزاید: «همچنین اعلامیه‌هایی تحت عنوان اعلام پشتیبانی ارتش از حوادث و وقایع اخیر کشور» در بین وسایل او دیده می‌شود «که جهت مطالعه در منزل خود در اختیار افراد می‌گذارد».

در ۲۱ شهریور ۵۷ آیت‌الله ربانی به همراه سه نفر از دوستانش در میدان شوش مورد سوءظن مأمورین قرار می‌گیرد. در بررسی وسیله نقلیه آنها «تعدادی کتب و جزوات مضره» از جمله «تعداد ۹ برگ اعلامیه مضره» و «یک برگ اعلامیه فتوکپی شده مضره» به امضای «روح‌الله خمینی» ضبط می‌شود.

آیت‌الله ربانی املشی در طول دوران نهضت اسلامی با شیوه‌های متنوع، ساواک و نیروهای امنیتی رژیم پهلوی را سرگردان کرده بود. او بدون هیچ ترسی، بر روی منبر نام امام خمینی را می‌برد و با همه توان در مسیر مبارزه گام برمی‌داشت. در زمان رژیم

پهلوی جمعا هفت بار به زندان افتاد و دو بار تبعید شد و هر بار سه سال در شهرهای شوشتر و فردوس و شهر بابک بود و در جیرفت همراه آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله مکارم شیرازی در تبعید به سربرد. در ۲۵ آبان ۱۳۵۷ دوباره سکونتگاه اجباری خود را ترک و چند روز بعد رژیم ناجا را ایشان را از محکومیت اقامت اجباری تبرئه کرد؛ وی پس از آن با اشتیاق فراوان برای به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی فعالیت کرد.

پس از پیروزی

به دنبال پیروزی انقلاب، مسئولیت‌های سنگینی را با جان و دل به دوش کشید. در بدو پیروزی انقلاب به فرمان حضرت امام مأموریت یافت تا در رأس هیئتی از فضایی حوزه علمیه به استان‌های گیلان و مازندران سفر کند و از نزدیک مشکلات و مسائل مردم آن سامان را بررسی و در رفع نواقص و کمبودها بکوشد.

در ۲۳ خرداد ۱۳۵۹ با حکم امام خمینی به عنوان عضو ستاد انقلاب فرهنگی منصوب شد. پس از

شهادت آیت‌الله بهشتی به فرمان امام خمینی به سمت دادستان کل کشور منصوب شد و در شورای عالی قضایی عضویت یافت. ایشان پیش از این مدت هارثیس شعبه اول دادگاه عالی انقلاب بود. رهبرانقلاب در ۲۸ دی ۱۳۶۱ آیت‌الله ربانی املشی را به سمت یکی از فقهای شورای نگهبان منصوب کردند. ایشان که عضو مؤسس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم بود همیشه برای موفقیت و سربلندی جامعه مدرسین کوشا بود.

در اولین دوره انتخابات مجلس خبرگان رهبری از سوی مردم خراسان و در دومین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی از سوی مردم تهران انتخاب شد که از طرف نمایندگان هردو مجلس به سمت نایب رئیس دوم انتخاب شد. همچنین عضو فعال حزب جمهوری اسلامی بود و در شورای مرکزی، شورای داور و شورای فقهای این حزب عضویت داشت.

ترور بیولوژیک

رحلت مشکوک آیت‌الله ربانی املشی در سال ۱۳۶۴ یکی از موارد مورد بحث در تاریخ دهه ۶۰ است که با مطالعه پرونده مهدی هاشمی و اعترافات او می‌توان اطلاعات فراوانی در این رابطه به دست آورد. مهدی هاشمی در آخرین اعترافات خود در این رابطه می‌گوید: «در رابطه با قتل مرحوم ربانی قضیه بدین ترتیب بود که بعد از قضیه مجلس خبرگان و آمدن آقای ربانی املشی خدمت حضرت آیت‌الله منتظری در رابطه با جریانات آینده رهبری، چند ماه بعد از خبرگان - که دقیقاً یادم نیست چه زمانی بود - روزی با آقای در تهران در منزل قبلی ایشان گویا اختیاریه بود صحبت کردیم که چگونه یک ضربه به ایشان بزنیم.... گفت: ما وسایل و امکانات سمی و داروهای مسموم‌کننده و سلطان زادر اختیار داریم که می‌توان به صورت نامرئی افراد را مسموم نمود که در اثر این مسمومیت مبتلا به سرطان و امراض کشنده خواهد شد. پس از بحث و بررسی این شیوه به نظرمان مطلوب افتاد. برای اجرای قضیه، او

66

ساواک در گزارش ۱۷ دی ۴۳ خود با اشاره به دعای سلامتی آیت‌الله ربانی املشی برای امام خمینی می‌نویسد: «در

خاتمه سخنانش علما و روحانیون و مراجع تقلید را دعا کرد و گفت مخصوصاً آن مرجعی که مورد نظر ماهست [امام خمینی] نجاتش بده».

99

افشای باند مهدی هاشمی

اما قرینه اعترافات مهدی هاشمی را می‌توان در خاطرات فعالان سیاسی و امنیتی آن دوران جستجو کرد. مهدی هاشمی آنطور که در بازجویی‌ها اعتراف می‌کند نسبت به نزدیک شدن آیت‌الله ربانی‌املشی (دادستان کل) به آیت‌الله منتظری احساس خطر می‌کند. آیت‌الله مهدوی‌کنی به عنوان مسئول وقت کمیته‌های انقلاب اسلامی به نقش آیت‌الله ربانی‌املشی در افشای باند مهدی هاشمی اشاره می‌کند. آیت‌الله مهدوی‌کنی در بخشی از کتاب خاطرات خود که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است می‌گوید: «مرحوم آقای ربانی‌املشی که در آن زمان دادستان کل بود و بنده در کمیته بودم و نیز جناب آقای طاهری خرم‌آبادی که نماینده امام در سپاه بودند، درباره جریانات سید مهدی [هاشمی] شواهدی داشتیم؛ به خصوص آقای ربانی [املشی] که شواهد مکتوب هم داشتند. مایک روز وقت گرفتیم و در قم خدمت آقای منتظری رفتیم. آقای ربانی [املشی] بقیه‌ای پراز اسناد به همراه آورده بود. اتاقی را هم خلوت کردیم و گفتیم هیچکس در اتاق نیاید چون ما مطلب سری داریم. حتی به داماد آقای منتظری هم که معمولاً در جلسات شرکت می‌کردند گفته شد که تشریف نیاورند که ما می‌خواهیم خصوصی صحبت کنیم. حدود یک ساعت خدمت ایشان بودیم. من آنچه را از حدسیات و شواهد داشتم بیان کردم. آقای طاهری و همچنین آقای ربانی [املشی] هم چیزهایی را مطرح کردند؛ ولی اسناد فوق برای آقای منتظری مقبول واقع نشد و می‌گفتند: این‌ها برای من حجت نیست. ایشان گفتند: من ایشان (سید مهدی) را آدم درستی می‌دانم، او افرادی سودمند و مفید می‌شناسم. آقای ربانی [املشی] گفتند: شما این مدارک را مطالعه کنید، ما اینجا می‌گذاریم. گفتند باشد تا من مطالعه کنم. ولی باز مثل اینکه برای ایشان یقین حاصل نشد. جناب آقای منتظری با اینکه نسبت به من خیلی اظهار علاقه و اطمینان می‌کردند، مع ذلک قبول نکردند.»

سرانجام این مجاهد نستوه در ۱۷ تیر ۱۳۶۴ در اثر بیماری سرطان که حالا به طور قطع مشخص شده است بر اثر تروبرویولوژیک بوده به لقاء الله پیوست. پیکر مطهر آن مرحوم پس از تشییع در تهران و قم، به حرم حضرت معصومه سلام الله علیها انتقال یافت و در کنار شهیدان بزرگواری چون شهید محلاتی و دیگر شهدا به خاک سپرده شد.



گفت: یکی از افراد ما - که شک دارم منظورش [فلانی] یا [فلانی] بود - به تازگی با آقای ... ارتباط یافته بودند، البته رفاقت قبلی داشتند. وی از نظر کار با نهضت‌ها به تازگی در اختیار آقای ... قرار گرفته بودند، می‌گفت: او یعنی [فلانی] یا [فلانی] می‌تواند با آقای ربانی در تماس و ارتباط قرار گیرند. من دقیقاً سؤال نکردم شیوه ارتباطی آنان چگونه است ولی آقای ... با ضرس قاطع مدعی بود که رابطه گرفتن برای او آسان است. در مورد شیوه عمل ... مدعی بود پس از ۱۵ یا ۲۰ روز پس از استعمال و استشمام مواد مزبور طرف تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. مدتی بعد که به قم آمده بود، گفت: «عمل انجام گرفته است».

مهدی هاشمی ادامه می‌دهد: «یادم هست در رابطه با رفتن به خارج از کشور خودش آن روز [آمد] با من مشورت کند که ضمناً گفت عمل انجام گرفته است. ما مدتی در انتظار تأثیرات آن بودیم ولی خبری نشد تا اینکه نمی‌دانم چه سالی بود که اعلام شد یعنی دوستان خبر دادند که ایشان [آیت‌الله ربانی‌املشی] مبتلا به سرطان شد و به خارج از کشور اعزام شده است. احتمال قوی دادیم که تأثیر همان حرکت باشد. مواد مزبور را در رابطه با نفوذ ضدانقلاب تهیه کرده بود و در منزل خود نگهداری می‌کرد من از نام و نوع مواد از نظر علمی و فنی چیزی نمی‌دانم ولی خاصیتی که برای آن‌ها می‌گفت این بود که [ناخوانا] و سمی است که تا مدتی بعد اثرش ظاهر می‌شود.

در این شک دارم که می‌گفت نوعی از آن‌ها را در بعضی حیوانات آزمایش کرده است. نحوه استعمال را هم از طریق آشامیدن و هم استشمام [ناخوانا] می‌دانست. این بود کل ماجرا تا آنجا که من در جریان امر قرار گرفتم ولی از چگونگی اجرا و عمل و جزئیات آن چیزی به من نگفت و من نیز انگیزه‌ای برای اینکه بدانم نداشتم و تحقیق نکردم.»



بازخوانی اندیشه‌های شهید سید محمد حسین بهشتی

تولد یک ملت

اینها منادیان ارتجاع و عقب ماندگی و ابتذال هستند، اینها داعیان ضد ترقی و ضد تکامل اند و به آنها می گفتند اگر ترقی و تعالی و تکامل می خواهید به دنبال ما بیایید، به دنبال ما، فرهنگ ما، شیوه ی لباس پوشیدن ما، طرز زندگی ما، حتی خط ما. اگر می خواهید متری متری با شما بیاید خط تان را تبدیل کنید به خط لاتین، شما نه فرهنگ دارید، نه سابقه تاریخی درخشیدن دارید، نه اصالتی دارید، نه فکر رهایی بخش دارید، نه مذهب زنده و سازنده دارید، نه رهبر دارید، حتی رهبران تان باید از فرنگ برگشته ها باشد! ملتی را به تیر قحطی کشانیده بودند.» [۱]

بنابراین تحت تأثیر این تبلیغات، فرد «آمریکایی و اروپایی یا روسی فکر می کند، آمریکایی و اروپایی یا روسی زندگی می کند، لباس می پوشد، می نشیند، برمی خیزد، همه چیزش، همه فرهنگی که بینش و منش او را جهت می دهد، فرهنگ بیگانه است. و به صورت خودکار وابسته است به غرب یا شرق» رشد می کند. [۲]

پیامدهای اندیشه وابستگی

در دیدگاه شهید بهشتی «وقتی در یک جامعه و کشوری عدل و آزادی درست پاسداری نشود، خودبه خود راه برای نفوذ بیگانه هموار می شود». و ملتی که «از یکی از جهات مثلاً از جهت فرهنگی، اقتصادی، سیاسی به دیگران وابسته باشد، آزادی خود را از دست داده است». بنابراین «کشور و ملتی که به کشور و ملت دیگر حالت وابستگی و دنباله روی پیدا کند، آزادی در این کشور خودبه خود به خطر می افتد.» [۳] و مردم، در حلقه تنگ استعمار و استثمار فشار و خفقان و سرکوب به سر می برند. دولت مردان نیز، چه از نظر بافت سیاسی و چه از نظر بافت اقتصادی، چه از نظر وابستگی ای که به دنبال این بافت پیدا شده، دیگر نمی توانند با استقلال کافی، مسائل را ببینند و تصمیم بگیرند. [۴]

راه برون رفت

شهید بهشتی با تأکید بر این موضوع که «رعایت استقلال فکری و عملی» یکی از ملزومات حیات مدنی به حساب می آید معتقد است: در طول تاریخ تنها ملت ها و جمعیت هایی به

آیت الله شهید سید محمد حسینی بهشتی یکی از متفکران برجسته معاصر است که جوامع اسلامی را به مبارزه برای رهایی از وابستگی به شرق و غرب دعوت می کند و معتقد است با شیوه صحیح اسلامی می توان جامعه ای بدون وابستگی به شرق و غرب ساخت. وی ظهور انقلاب اسلامی را پایان سلطه غرب و شرق بر کشور می داند و اعتقاد دارد جامعه ایران باید با بهره گیری از فکر و اندیشه داخلی به تأمین نیازهای خود همت گمارد و با توجه به اصول مندرج در قانون اساسی، مترصد استقلال و خودکفایی باشد و نیازهای جامعه و حکومت را بر اساس ظرفیت های داخلی تأمین کند.

از نظر شهید بهشتی منادیان استعمار همواره با شعار رشد و پیشرفت مردم را به ذلت و بندگی کشانند، از این روی با طرد این اندیشه بررهایی کامل جوامع اسلامی از بند بردگی و بندگی غرب تأکید می کند و معتقد است: «استقلال فکری؛ اگر کمی هم کند پیش بروید اما روی پای خودتان؛ بهتر است تا تند پیش بروید ولی روی پای دیگران.» وی انقلاب اسلامی را تصمیم مردم برای پایان دادن به هر نوع وابستگی به خارج و تکیه بر توان خود عنوان می کند و با تأکید بر این موضوع که یکی از اهداف اساسی انقلاب اسلامی اسلامی مردم ایران رسیدن به استقلال کامل است، اعتقاد دارد به پشتوانه انقلاب اسلامی، ما امروز مستقل هستیم و دیگر پایتخت های ابر قدرت ها و نوچه قدرت های جهان نمی توانند برای ما تصمیم بگیرند.

تزریق اندیشه وابستگی

شهید بهشتی معتقد است منادیان استعمار و عاملان استبداد در کشور «ملتی را سال ها با افسون ها به خواب برده بودند، به ذلت کشانده بودند، به آنها به غلط چنین فهمانده بودند که این است سرنوشت شما، شما ملتی عقب مانده هستید. به آنها گفته بودند نگاه کنید به مسلمانان دنیا اگر در عالم اسلام یک کشور پیشرفته آزاد و مستقل توانستید پیدا کنید، معلوم می شود اینها از آثار عموم اسلام است». این افراد با حمله به دین و مظاهر دینی در تلاش برای تزریق اندیشه وابستگی بودند: «می گفتند این عمامه به سرها را می بینید،



بیا باید با هم به پا خیزیم و زنجیرهای سخت و طاقت فرسایی را که ابر قدرت ها بردست و پای همه ملت های دنیای سوم نهادند با کمک یکدیگر پاره کنیم و به آزادی و استقلال واقعی و زندگی مسالمت آمیز و واقعی جهانی برسیم.» [۱۱] از این رودر تبیین انقلاب مردم ایران می گوید: «ملت ما قیام کرد، خون داد، شهید داد، حرکت کرد، سال ها رنج برد تا دیگر ارباب نداشته باشد.» در نتیجه «به برکت ده ها سال مبارزه و به صورت دادن ده ها هزار شهید و مصدوم انقلاب و رنج های گوناگون که در این راه کشیده شده است، هم استقلال را به دست آوردیم و هم آزادی را و هم جمهوری اسلامی را».

انقلاب اسلامی عامل رهایی از وابستگی

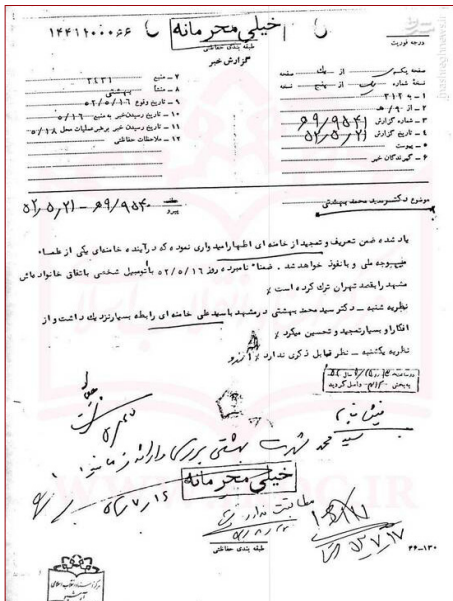
شهید بهشتی یکی از اهداف اساسی انقلاب اسلامی مردم ایران را رسیدن به استقلال کامل می داند و می گوید: «ما وقتی شعار استقلال می دادیم، تا عمق معنای آن را می فهمیدیم.» [۱۲] بنابراین وی انقلاب اسلامی را تصمیم مردم برای پایان دادن به هر نوع وابستگی به خارج و تکیه بر توان خود عنوان می کند [۱۳] و با اشاره به این موضع که استقلال و آزادی زیربنای نظام جمهوری اسلامی را تشکیل می دهد، می گوید: «اهتمام این نظام است به استقلال و آزادی های فردی و اجتماعی انسان تا آخرین سرحد ممکن، و جلوگیری از اسارت انسان در چنگال استبداد داخلی و فردی و گروهی و طبقه ای یا استعمار خارجی. اهتمام این نظام است به آزادی و استقلال انسان و جلوگیری از استثمار انسان به دست سرمایه داری داخلی یا خارجی.» [۱۴] وی تجربه انقلاب اسلامی را در این زمینه موفق می داند و اعتقاد دارد: ما امروز مستقیم و خودمان درباره اوضاع و احوال داخلی و خارجی مان مطالعه می کنیم، خودمان تصمیم می گیریم،

عزت و پیروزی واقعی رسیدند که از وابستگی های بردگی آور (به خصوص نسبت به ابر قدرت ها و قدرت های جهان) صد درصد چشم پوشیدند. [۱۵] بنابراین از نظری برای رهایی از وابستگی، اولین چیزی که لازم است این است که ملت به خود بیاید و بداند یک چیزی هست، اصلتی دارد، مکتبی دارد، مذهب دارد، بنیادهای اجتماعی دارد و اگر از این بنیادهای مذهبی اجتماعی درست بهره برداری کند، زنده می شود. [۱۶]

شهید بهشتی معتقد است: «استقلال فکری؛ اگر کمی هم کند پیش بروید اما روی پای خودتان؛ بهتر است تا تند پیش بروید ولی روی پای دیگران.» [۱۷] بنابراین «تکیه بر خود» از دیگر عوامل مهم راه های برون رفت از وابستگی به حساب می آید. و در این راه، جامعه باید سختی تحمل کند، ولی زودتر روی پای خودش بایستد. [۱۸]

علاوه بر این جامعه اسلامی اگر بخواهد «به تمام معنی مستقل باشد؛ مستقل از آمریکا، مستقل از اروپای غربی، مستقل از شوروی، مستقل از بلوک و اقمار شوروی، مستقل از هر جای دیگر» باید «تفکر خالص اسلامی داشته باشند نه التقاطی؛ استقلال کامل، نه گرایش به شرق و پذیرش اردوگاه سوسیال امپریالیستی شرق.» [۱۹] در این صورت «روی پای خودش ایستاده است، آدم است، رشد پیدا کرده است، اصالت دارد، روی پای خودش می ایستد.» [۲۰] بنابراین «در خط اصیل اسلامی و در خط اصیل استقلال، رعایت کامل شعار نه شرقی و نه غربی مهم است».

از دیگر موارد مهم رهایی از اندیشه وابستگی در نگاه شهید بهشتی، قیام و مبارزه علیه ابر قدرت های استعمارگر است، متعاقب این دیدگاه خطاب به خبرنگار برزیلی اظهار می دارد: «این پیام را به ملت خود و سایر ملت ها برسانید که ای ملت های جهان سوم،



رهبران نهضت اسلامی علاوه بر روابط دیرینه و صمیمی که با یکدیگر داشتند، ارتباط تشکیلاتی آن‌ها در دوران مبارزه برزیدگی اندیشه و افکار آن‌ها تأثیر بسزایی داشت. از جمله می‌توان به ارتباط شهید بهشتی با آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای در مشهد اشاره کرد که در طول دوران نهضت امام خمینی استمرار داشت، بطوری که این مسئله مورد توجه ما موران امنیتی رژیم پهلوی نیز قرار گرفت. در یکی از این اسناد که متعلق به سال ۱۳۵۲ است گزارشگر ساواک با اشاره به سفر شهید بهشتی به مشهد در گزارشی درباره دیدگاه او نسبت به آیت‌الله خامنه‌ای می‌نویسد:

«یادشده ضمن تعریف و تمجید از [آیت‌الله] خامنه‌ای اظهار امیدواری نموده که در آینده [آیت‌الله] خامنه‌ای یکی از علماء موجه ملی و بانفوذ خواهد شد. ضمناً نامبرده روز ۱۶/۵/۵۲ با اتومبیل شخصی به اتفاق خانواده‌اش مشهد را به قصد تهران ترک کرده است. نظریه شنبه - دکتر سید محمد بهشتی در مشهد با سیدعلی خامنه‌ای رابطه بسیار نزدیک داشت و از افکار او بسیار تمجید و تحسین می‌کرد.»

دیگران نه برای ما و نه به جای ما درباره مسائل ایران امکان تصمیم‌گیری ندارند.» بنابر این ما امروز مستقیم و در پایتخت‌های ابر قدرت‌ها و نوچه قدرت‌های جهان برایمان نمی‌توانند تصمیم بگیرند. [۱۵]

و خطاب به نظامیان ارتشی اظهار می‌دارد: جامعه ایران امروز در نظام جمهوری اسلامی، استقلال به دست آورده و دیگر شما سربازان و درجه‌داران و افسران، وابسته به گروهان‌ها و استوارها و افسران بیگانه نیستید و واقعاً امروز می‌توانید سرفراز باشید که در سرزمین خودتان و برای خودتان و در خط آرمان خودتان هستید.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۲/۱۵
- ۲- زندگی و گزیده‌ی افکار شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی، انتشارات شفق، تهران ۱۳۶۱، صص ۲۳، ۱۲
- ۳- اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، مشروح مذاکرات برای قانون اساسی، تهران، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۴۲۲۶.
- ۴- روزنامه کیهان، ۱۳۵۹/۲/۱۱
- ۵- ویژه‌نامه روزنامه جمهوری اسلامی؛ ۱۱ فروردین ۱۳۶۱
- ۶- روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۲/۱۵
- ۷- سید محمد حسینی بهشتی، اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، تهران، بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۶.
- ۸- روزنامه کیهان، ۱۳۵۹/۷/۱۹
- ۹- سید محمد حسینی بهشتی، حزب جمهوری اسلامی: گفتارها، گفتگوها، نوشتارها، تهران، بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی، ۱۳۹۰، ص ۳۲۴.
- ۱۰- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۰/۵/۱۹
- ۱۱- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۸/۲۸
- ۱۲- سید محمد حسینی بهشتی، حزب جمهوری اسلامی: گفتارها، گفتگوها، نوشتارها، پیشین، ص ۵۸
- ۱۳- ویژه‌نامه روزنامه جمهوری اسلامی؛ ۱۱ فروردین ۱۳۶۱
- ۱۴- سید محمد حسینی بهشتی، مبانی نظری قانون اساسی، تهران، بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی، ۱۳۹۰، ص ۶۵.
- ۱۵- ویژه‌نامه روزنامه جمهوری اسلامی؛ ۱۱ فروردین ۱۳۶۱

بسم الله الرحمن الرحيم
 - حضرت و معلم خداداد و بزرگوار حاج طهری شید
 در زندانی با خسرین زین العاج و خسرین
 عیسی

فرمانده

محسن رضایی از نقش حاج احمد متوسلیان در جنگ می گوید

پس از سال ها از رفتن غریبانه یوسف گمگشته هشت سال دفاع مقدس، رزمندگان لشکر ۲۷ محمد رسول الله همانند اولین روزهای جنگ که عطش محبت فرمانده اسطوره‌ی شان آنان را به گرد او جمع می کرد، امروز هم گویی دوباره همان "عشق و عطش" دوباره به سراغشان آمده و یاران قدیمی این فرمانده گمنام را در هیئتی با نام حاج احمد در حوالی میدان شهدا گرد هم آورده است. در این هیئت هر هفته یکی از فرماندهان و رزمندگان به بیان و شرح خاطرات بودن با حاج احمد متوسلیان می پردازد. آنچه پیش رو دارید سخنرانی سردار دکتر "محسن رضایی" است که در جمع یارانش روایت شده است.



سید ابوطالب موسوی



بخشی از شناسنامه جنگ

شناسنامه جنگ بدون حاج احمد متوسلیان کامل نیست. اگر بخواهیم شناسنامه جنگ را پر کنیم باید اول به سراغ احمد متوسلیان برویم. آشنایی من با حاج احمد متوسلیان تقریباً از تابستان سال ۶۰ شروع شد. حضرت امام که حکم فرماندهی سپاه را به من دادند، قصد داشتیم عملیات کنیم و این در حالی بود که ما هیچ تیپ و لشکری نداشتیم! جنگ بدون تیپ و لشکر نمی‌شود. باید تیپ و لشکر درست می‌کردیم و تشکیل تیپ و لشکر، بدون وجود مردان قهرمان امکان نداشت. این که چطور ما حاج احمد را کشف کردیم بنابر یک ضرورت بود. هر کدام از این مردان و قهرمانان، از "رأس البیشه" تا "اوشنویه" بخشی از خط دفاعی را در دشت و کوهستان گرفته بودند و می‌جنگیدند. هر کدام هفتصد، هشتصد رزمنده داشتند و باید خط را نگه می‌داشتند. "مهدی باکری" در آبادان، "اصغروصالی" در بازی‌داز، حاج "همت" در اوشنویه، حاج احمد در مریوان... بعضاً هم همدیگر را نمی‌شناختند و با یکدیگر ارتباطی نداشتند.

تشکیل تیپ یک رویا بود

عملیات "طریق القدس" که تمام شد ما ۱۴ عملیات را طراحی کردیم که برای تأیید رفت به شورای عالی دفاع که در آن زمان مقام معظم رهبری رئیسش بود. عملیات "فتح المبین" که آغاز شد ما برای

عملیات بر روی توان نظامی ۷ تیپ برنامه‌ریزی کرده بودیم در صورتی که موجودی ما ۳ تیپ بیشتر نبود. برای ادامه ۱۴ عملیات طراحی شده باید به دنبال تشکیل تیپ‌های بیشتری می‌رفتیم. بنابراین من با این نیت، از "دزفول" به "گرمانشاه" و از آنجا به "پاوه" رفتم. تقریباً بعد از ظهر بود که رسیدم به روستای "نودشه" که حاج همت در آن مستقر بود؛ روستایی کوچک که زیر ۱۰۰ نفر جمعیت داشت در دامنه کوهی دره مانند.

در خاطرم هست که حاج همت برای پذیرایی از ما انار چیده بود که در آن برهوت با ارزش بود. با همت صحبت کردم و ماجرا را توضیح دادم. گفتم: «من آمده‌ام اینجا تا شما را با خودم ببرم جنوب.»

گفت: «فردا صبح زود برویم مریوان که دشمن دید تیر ندارد و با حاج احمد هم صحبت کنیم اگر موافقت کرد با هم می‌آییم.»

صبح زود راه افتادیم. از مسیر راه خون، "طویل" و "دیاله" حرکت کردیم و صبح زود قبل از طلوع آفتاب رسیدیم مریوان.

رفتیم یادگان مریوان و بعد از سلام و احوال‌پرسی به احمد متوسلیان گفتم: «می‌خواهم ببرم جنوب تا یک تیپ تشکیل بدهید.»

چون در آن زمان تشکیل تیپ یک رویا بود، احمد با تعجب پرسید: «تیپ؟!» احمد و همت گفتند ما به یک شرط می‌آییم، اجازه بدهید برویم حج. آن عکسی که در لباس احرام در حج همه ما دیده‌ایم، برای همان دوران است.

احمد فرمانده تیپ محمد رسول الله (ص)

حاج احمد و حاج همت و "محمود شهبازی" تیپ را درست کردند و از برادر "صیاد شیرازی" خواستیم که "دوکوه" را در اختیار تیپ ۲۷ محمد رسول الله قرار دهند. تیپ جدید در دو کوهه مستقر شد. گفتیم: «از شما سه نفر باید یک نفر فرمانده تیپ بشود». همه به هم تعارف می کردند؛ احمد به همت، همت به شهبازی. گفتیم: «۴۸ ساعت به شما مهلت می دهیم تا فرمانده تیپ مشخص شود». آنها موافقت کردند و حاج احمد برای فرماندهی تیپ پیشنهاد شد. آقای شهبازی به عنوان قائم مقام ایشان تعیین شد و حاج همت هم مسئولیت رئیس ستاد پشتیبانی تیپ را به عهده گرفت.

مثل یک ژنرال کارکشته

تیپ تازه تاسیس ۲۷ محمد رسول الله در عملیات فتح المبین به ارتش عراق حمله کرد. خیلی از دوستان باور نمی کردند؛ چرا که حاج احمد و نیروهایش در غرب بال لشکرهای قدر عراق روبرو نشده بودند. بعضی ها می گفتند بعید است که چنین تپیی بتواند بال لشکرهای زرهی عراق بچنگد و بتواند پا به پای لشکرهای قدیمی سپاه، مانند لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام "با عراقی ها بچنگند. بچه هایی که در غرب در کوهستان جنگیده بودند، چطور می توانند در دشت با دشمن هم بچنگند؟ از ابتدا چنین تردیدی در مورد بچه های تیپ ۲۷ محمد رسول الله که به جنوب آمده بودند وجود داشت. عملیات فتح المبین که شروع شد اضطراب ما هم شروع شد. عملیات ساعت ۲۳ بود. "حسن باقری" با من تماس گرفت، گفت: «هر چه به احمد می گویم کجایی؟ می گوید من دارم می روم جلو». ساعت ۲ بعد از نیمه شب بود، هنوز احمد داشت می رفت جلو.

احمد نیروها را از خط مقدم و میادین عراقی ها عبور داده بود و درست رفته بودند بالای سرتوپخانه عراق. این جوان برومند آنقدر ماهرانه، دقت به خرج داده بود که انگار یک ژنرال کارکشته است. احمد از نظر دقت فوق العاده آدم عجیبی بود و آنقدر به بچه ها عشق می ورزید که اگر کوچکترین زخمی برمی داشتند طاقت نمی آورد و در عین حال با تحکم با نیروهایش برخورد می کرد. "حسین خرازی"، "احمد کاظمی" و احمد متوسلیان فرماندهانی بودند که دقت بالایی داشتند.

رمز پیروزی

بعد از فتح المبین احساس کردیم که عراق دارد دست ما را می خواند، لذا تمام مرخصی نیروها را لغو کردیم و مقدمات عملیات بیت المقدس، کمتر از ۴ روز آماده شد. عملیات بیت المقدس برای ما مهم بود؛ مهم ترین منطقه عملیات منتهی الیه جاده خرمشهر، یعنی روبروی خرمشهر بود. برای من مثل روز روشن بود که فردا صبح تیپ ۱۰ عراق از طرف خرمشهر حمله می کند. هیچ کس را بهتر از حاج احمد متوسلیان در میان فرماندهان پیدا نکردم. هر کس در چهره احمد نگاه می کرد صبوری و مقاومت را می دید. لذا تصمیم گرفتیم تیپ ۲۷ محمد رسول الله را با فرماندهی حاج احمد متوسلیان در منتهی الیه جاده خرمشهر مستقر کنیم؛ جایی که پیشانی جبهه مانسبت به جبهه عراق بود. طبیعی بود که همان ساعات اولیه درگیری شروع بشود و همین طور هم شد؛ انگار عراقی ها همه جنگ را رها کرده بودند و آمده بودند درست نقطه ای که دست حاج احمد بود. ما هر ۲-۳ دقیقه بیسم ها را کنترل می کردیم. وضعیت جبهه احمد طوری شده بود که ما می گفتیم آیا احمد می تواند مقاومت کند یا نه؟ و چه پیش خواهد آمد؟

فرماندهی خانوادگی و رفاقتی

در مستند "آخرین روزهای زمستان" خیلی از صحبت های من به صورت ناقص پخش شد، باید درباره حاج احمد حق مطلب ادا می شد و توضیحات بیشتری داده می شد تا کسی درباره حاج احمد برداشت غلطی نکند. در آن ساکنان مستند آخرین روزهای زمستان که مربوط به حاج احمد متوسلیان است در واقع می گوید: «من نمی مانم تا بچه هایم هم شهید نشوند». حاج احمد حفظ جان بچه ها را کمتر از آزادی خرمشهر نمی دید؛ لذا احمد باید آن کار را انجام می داد - بر فرض اگر همان چیزی بود که در این مستند به نمایش گذاشتند - تا من محسن رضایی و حسن باقری و "رشید" را پای کار می کشاند. تا جان بچه ها حفظ شود؛ چرا که شیوه فرماندهی ما - به مانند غربی ها - کلاسیک نبود که تابع قوانین خشک و عاری از عواطف انسانی باشد - بلکه شیوه فرماندهی مان خانوادگی و رفاقتی بود.

اگر کسی غیر از احمد بود من شک ندارم که آن نقطه از دست می رفت. و اگر آن نقطه از دست می رفت، کل جاده خرمشهر از دست می رفت. مقاومت حاج احمد رمز پیروزی مادر عملیات بیت المقدس بود.

دیدهبان



۴۱
ریشه‌های سیاه
ریشه‌های سفید



۳۶
سینمای پس از انقلاب با مخاطب
هوشیارتری همراه شد



۴۹
یادگاری‌های خاکی



۴۶
پیرمرد و دریا



حبیب اسماعیلی در گفتگو با سرو مطرح کرد:

سینمای پس از انقلاب با مخاطب هوشیارتری همراه شد

حبیب اسماعیلی از آن دسته از تهیه کنندگانی است که در کنار این حرفه به بازیگری نیز پرداخت. او تقریباً از اواخر دهه ۵۰ و اوایل انقلاب وارد عرصه سینما شد و در حال حاضر یکی از شناخته شده ترین تهیه کنندگان سینماست که مشغول فعالیت است. او می گوید اگر کمی ترس را در برخورد با فیلم های اجتماعی کنار بگذاریم و اجازه دهیم فیلم های اجتماعی خوب ساخته شوند، من به شما قول می دهم که جو فروش بالای فیلم های کمدی از بین می رود. در گفتگو با او به عملکرد سینمای پس از انقلاب پرداخته ایم.



آزاده مختاری

پیشرفت‌های بسیاری حاصل شده است و شرایط در قیاس با سال‌های آغازین پس از انقلاب تغییر کرده است.

با توجه به این مواردی که شما بدان اشاره داشتید به چه دلیل شاهد آنیم که در دهه ۶۰ و ۷۰ آثار بنامی در سینمای ایران تولید شدند که هنوز هم در آذهای ماندگار هستند اما به مرور زمان شاهد تکرار ساخت و تولید آن آثار با میزان محبوبیت و ماندگاری در سینمای ایران نبوده‌ایم؟

البته این تفاوت در شرایط کلی جامعه رخ داده و تنها مختص سینما نیست. شما اگر نگاهی به سریال‌های تلویزیونی ببینید درمی‌یابید که بسیاری از سریال‌های ساخته شده در دهه ۶۰ و ۷۰ ماندگارتر از سریال‌های امروزی هستند. ممکن است سریال‌هایی که امروز رسانه ملی پخش می‌شوند تعدادی مخاطب داشته باشند، اما با گذشت چند ماه از زمان پخش این آثار کم‌تر فردی از آنها یاد می‌کند. این نشان از آن دارد که لازم است دولت از سینما حمایت کند. اگر ما امروز به این امرواقت هستیم که تعداد فیلم‌های کم‌دی بیشتر از فیلم‌های اجتماعی است، پس لازم است با حمایت بیشتر به افزایش ساخت فیلم‌های اجتماعی کمک کنیم. تحقق این امر به سیاست‌گذاران فرهنگی ما برمی‌گردد.

به نظر شما چه دلایلی می‌تواند منجر به این شود که سینمای اجتماعی دیروز به سینمای کم‌دی امروز برسد؟

زمانیکه یک فیلمساز تصمیم می‌گیرد فیلم اجتماعی بسازد، هزار و یک انگ همچون سیاه‌نمایی به او وارد می‌شود. حتی اگر بخواهید با رویکرد انتقادی فیلمی بسازد باید مراقب باشد که هیچ فرد یا نهادی از این اثر آزرده خاطر نشود. اینها همه موجب می‌شود که یک تهیه‌کننده و کارگردان به مرور به سراغ ساخت فیلم‌هایی رود که خطر کمتری برای او داشته باشد. اینگونه است که شاید در مسئله فیلمسازی با برخی سهل‌انگاری‌ها مواجه می‌شویم و تماشاگران نیز در این شرایط تصمیم می‌گیرند فیلمی را تماشا کنند که برای او سرگرم‌کننده باشد. روند فیلمسازی به شرایط و جو جامعه نیز باز می‌گردد. وقتی روز به روز به لحاظ اقتصادی مردم در تنگنای بیشتری قرار می‌گیرند، شرایط مخاطب در واقع تغییر می‌کند. به زعم من خانواده‌ها تصمیم می‌گیرند که اگر زمانی را برای گذراندن

آقای اسماعیلی به نظر شما سینمای ایران با وجود فراز و نشیب‌های بسیار در طی این سال‌ها عملکرد موفقی داشته است؟

در گذر زمان، تغییر و تحولاتی در تمامی زمینه‌ها ایجاد می‌شود و سینما هم جزئی از جامعه است و از این امر مستثنی نیست. طی سال‌های آغازین پس از انقلاب و با توجه به شرایط فیلم‌های پیش از انقلاب، عملاً پس از انقلاب سینمایی وجود نداشت، اما به هر روی بنا بر پیام امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و ورزشی که ایشان برای سینما قائل شدند و فرمودند ما با سینما مخالف نیستیم، علی‌رغم کاستی‌های ابتدایی اما با ورود نسل جوان به عرصه سینما در تمامی زمینه‌ها فیلم‌های بسیار خوبی ساخته شد. البته رشد جوانان سینمایی در سال‌های اخیر با سال‌های آغازین پس از انقلاب اسلامی ایران قابل قیاس نیست. در آن زمان شرایط جامعه ایجاب می‌کرد که فیلم‌های خوب برای سینمای ایران ساخته شود. البته در آن زمان تعدادی از سالن‌های سینماهای ایران از بین رفته بود و ما نیازمند تأسیس سینماهای جدید بودیم. این اتفاق هم رخ داد و امروز ما شاهد فعالیت قابل قبول پردیس‌های سینمایی هستیم. در حوزه‌های مختلف شاهد برگزاری جشنواره‌های متعدد هستیم هر چند که برخی از این جشنواره‌ها زائد هستند، اما به هر روی سینما نیاز به این داشت که دستخوش برخی تغییرات و تحولات شود. جشنواره‌هایی مانند جشنواره‌های فیلم رشد، مقاومت و حقیقت به ابعاد آموزشی سینما کمک کردند و در مجموع از سال ۱۳۹۱ به بعد شاهد رشد چشمگیر سینما بودیم. نباید این نکته را فراموش کرد که در عمل تعداد تماشاگران سینما رشد چندانی نداشته است و اگر یک میانگین از آمارهای موجود بگیریم در می‌یابیم که تعداد بینندگان فیلم‌ها در دهه ۶۰ و ۷۰ بسیار بیشتر از امروز بود. مواردی در این دهه‌ها وجود داشته که بیش از ۵ میلیون نفر هم به تماشای یک فیلم نشست‌اند اما امروز آمارها نشان می‌دهند که تعداد تماشاگران فیلم‌های پر فروش از ۲ تا ۳ میلیون نفر تجاوز نمی‌کند. به هر روی باید شرایطی فراهم شود که خانواده‌های ایرانی بیش از پیش به تماشای فیلم در سینما ترغیب شوند. در مجموع سینمای ایران شاهد اتفاقات خوبی در عرصه سینما بوده است و شرایط فعالیت تخصصی در بخش‌های مختلف سینما به خوبی فراهم شده است. حتی در زمینه سینمای کودک و انیمیشن نیز

این است که تادست یک فیلمساز را باز می‌گذارند، بسیاری او را متهم به بی اخلاقی می‌کنند. در حالی که به هیچ عنوان اینگونه نیست. همه ما در همین جامعه زندگی می‌کنیم و ناموس داریم. به واقع دلیل این شکل برخورد با فیلم‌های اجتماعی چیست؟ اگر کمی ترس را در برخورد با فیلم‌های اجتماعی کنار بگذاریم و اجازه دهیم فیلم‌های اجتماعی خوب ساخته شوند، من به شما قول می‌دهم که جو فروش بالای فیلم‌های کمدی از بین می‌رود. در دهه ۶۰ و ۷۰، فیلم‌های اجتماعی دارای فروش بسیار خوبی بودند. آثاری مانند "آژانس شیشه‌ای"، "جدایی نادرا از سیمین"، "فرمز"، "می‌خواهم زنده بمانم"، "همسر" و ده‌ها اثر دیگر در زمره آثار پرمخاطب قرار دارند. حتی فیلم‌هایی مانند "عقاب‌ها"، "گانی مانگا" و "قارچ سمی" هم که شاید در حوزه‌ای دیگر ساخته شدند، آثار پرفروشی بودند. البته در این بحث به دولت‌ها هم می‌توان حق داد؛ چرا که اگر در مجموعه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، کانونی متشکل از افراد مختلف همچون روحانیون، کارگردانان، نمایندگان مجلس و فرهنگیان با عنوان شورای بازبینی فیلم وجود دارد و تازه تمامی این افراد مجوز نمایش فیلم را ارائه می‌دهند، در سویی دیگر نیز افراد مختلفی از نماینده مجلس گرفته تا سینمادار

در سالن سینما صرف می‌کنند، به جای فیلم‌های نصیحت‌گونه، آثار سرگرم‌کننده تماشا کنند که جنبه تفریحی و تفننی بیشتری نیز داشته باشد. سیاستگذاران ما باید بر روی این مسئله کار کنند و گرنه ما در تمامی حوزه‌ها از نویسندگی و کارگردانی گرفته تا بازیگری و غیره دارای تبحر هستیم. اگر حمایت شود فیلم‌های خوب اجتماعی ساخته می‌شوند. وقتی فیلمسازی با این مسئله مواجه می‌شود که سرنوشت برخی فیلم‌های اجتماعی توقیف و ممیزی است، تصمیم می‌گیرد که به جای ریسک ساخت فیلم اجتماعی، به سراغ تولید آثار کمدی رود.

آیا می‌توان گفت طی سال‌های اخیر، جرأت و جسارت ساخت فیلم‌های اجتماعی از فیلمسازان گرفته شده است؟

در صورت حمایت دولت قطعاً این اتفاق نخواهد افتاد. وقتی فیلم خوبی ساخته می‌شود، اما دچار انگ ممیزی می‌شود این اتفاق رخ می‌دهد. لازم است که دست فیلمسازان بازتر گذاشته شود. به زعم من با گذشت ۴ دهه از پیروزی انقلاب، ما مشکلی در سینمای ایران نداریم و کارگردانان و تهیه‌کنندگان حرفه‌ای با خطوط قرمز و بایدها و نبایدها آشنا هستند. البته مسئله دیگر



آژانس شیشه‌ای / فیلم تحسین شده و پرفروش دهه ۷۰

پای کار می‌آیند و درباره فیلم نظری می‌دهند و تصمیماتی را برای آن اتخاذ می‌کنند که اینها همه دست به دست می‌دهند تا مهر و امضای یک وزارتخانه زیر سؤال رود. زمانیکه واحدهای فرهنگی ما اجازه می‌دهند که وزارت ارشاد چنین سازمانی برای ارائه مجوز داشته باشد، دیگر نباید هیچ فرد یا نهاد دیگری دخالت کند که مدیران ما هم دلشان از این بابت بلرزد که مبادا در آینده فلان ارگان یا نهادهای از سازندگان اثر شکایت کند. همین امر باعث می‌شود افراد به سراغ ساخت فیلم‌های کم‌دی روند که هم سرگرم کننده است و هم کمتر با حاشیه‌های آثار اجتماعی مواجه هستند و بازگشت مالی خوبی را نیز در بر دارد.

جدای از اینها، برخی از سینماگران معتقدند که امروز بسیاری از فیلمسازان به سمت گیشه رفتند و موضوع فروش فیلم‌ها برایشان اهمیت بالایی پیدا کرده است.

من در پاسخ به پرسش قبل این توضیح را دادم که وقتی فیلمساز با ساخت اثر اجتماعی دچار مشکل می‌شود و پس از مدت‌ها تلاش مجوز اکران نمی‌گیرد، از ادامه راه دلسرد می‌شود. ما باید جای نقد را در عرصه سینما باز گذاریم. وقتی در طول زندگی روزمره با انواع و اقسام نقدها از سوی مردم جامعه مواجهیم پس باید اجازه دهیم فعالان عرصه سینما و فیلمسازان به این موضوع توجه بیشتر کرده و به آنها بپردازند. آیا تنها بیان نقدها از زبان سینماگر مسئله ساز است؟ لازم است واقع‌بینانه‌تر با این موضوع مواجه شویم و ترس از این نداشته باشیم که با چند انتقاد از سوی سینماگران جامعه زیر و رو می‌شود. کجای دنیا را سراغ دارید که با تکیه بر فیلم و تئاتر انقلاب شده باشد و دنیا زیر و رو شود. اتفاقاً مسئولان ما باید اجازه دهند که یک فیلمساز نگاه نقادانه داشته باشد و مدیران نیز در پی آن به خود آیند. اگر عرصه پزشکی و آموزش و پرورش ما نیازمند نقد است، پس بهتر است فعالان سینمایی با ساخت آثاری در این باره نشان دهند که حواسشان به این موضوعات هست و اگر به مشکلات و کم‌کاری‌ها از دریچه سینما بپردازیم، سرنوشت ما به جایی نمی‌رسد که تا این اندازه دچار اختلاس، دزدی‌ها و بده و بستان‌ها شویم. آنقدر بر روی مشکلات و مسائل سرپوش گذاشته‌ایم که خیال عده‌ای از بابت نبود نقد بر عملکرد آنها حتی از دریچه سینما راحت شده و هر کاری که دلشان می‌خواهد انجام می‌دهند. شرایط به گونه‌ای شده که فیلمساز حاضر نیست بالغ بر ۲ میلیارد تومان برای ساخت فیلم خود هزینه کند و در نهایت اثر او در انبار بخواهد، بدیهی است که ترجیح می‌دهد فیلم کم‌دی بسازد که مورد حمایت ارگان‌ها، سیاست‌گذاران و سینماگران است.

آقای اسماعیلی آیا می‌توان گفت که نقش فرهنگ‌ساز سینمای ایران در گذشته بسیار پررنگ‌تر از امروز بوده است؟

مدیران سینمایی در گذشته عملکردی دلسوزانه تر داشته و دغدغه میز را نداشتند. اگر این مسئله اصلاح شود، آن اتفاقی که انتظار آن را داریم رخ خواهد داد. البته در همین دهه نیز شاهد حضور مدیران بسیار خوبی در عرصه سینما هستیم که دلسوزانه پای کار ایستاده‌اند اما به هر روی همین مدیران نیز نیازمند پشتوانه هستند. کافی است مدیری

۶۶

با پیام امام خمینی (ره)
بنیانگذار جمهوری
اسلامی ایران و ارزشی که
ایشان برای سینما قائل
شدند و فرمودند ما با
سینما مخالف نیستیم،
علی‌رغم کاستی‌های
ابتدایی اما با ورود نسل
جوان به عرصه سینما در
تمامی زمینه‌ها فیلم‌های
بسیار خوبی ساخته شد.

۹۹

در عرصه سینما تصمیمی را اتخاذ کند، بلافاصله نماینده‌ای از مجلس شورای اسلامی شروع به انتقاد کرده و مشخص است در چنین فضایی فعال سینمایی به دنبال دردسر نخواهد بود. امروز ۴ دهه از انقلاب اسلامی ایران گذشته است. آیا ما پس از ۴۰ سال هنوز هم نمی‌توانیم تعریف فرهنگی در جامعه داشته باشیم؟

چهره جهانی سینمای ایران را چطور ارزیابی می‌کنید؟ به نظر شما در تمامی این سال‌ها چهره موفق‌تری را شاهد بودیم؟ بله. به نظر من اگر برخی از دوستان اجازه دهند، سینمای ما در خارج از ایران چهره موفق‌تری داشته است. سینمای ایران در کنار دیگر عرصه‌های فرهنگی توانسته است به جهانیان شناسانده شود. در سال‌های نخست پس از انقلاب اسلامی ایران، شاهد آن بودیم که جوی وجود داشت که می‌گفت سینماگران در ایران اجازه فعالیت ندارند، اما فیلمسازان با ساخت آثار خوب نشان دادند که خارج از ایران نیز با فرهنگ بومی ما آشنا می‌شوند و زمانیکه جوایزی از جشنواره‌های کن و اسکار دریافت می‌شود در واقع بزرگترین اعتبار فرهنگی در طی این سال‌ها برای مملکت ما به ارمغان آورده شد.

به نظر شما جشنواره فیلم فجر به عنوان بهترین سینمای ایران تا چه اندازه توانسته است عملکرد موفق‌تری داشته باشد؟ متأسفانه به محض آنکه فیلمی در جشنواره با موفقیت مواجه می‌شود، ارگان‌ها شروع به تخریب آثار موفق و حتی خود جشنواره می‌کنند. اگر این بخش‌ها دست از این کار بردارند، جشنواره فیلم فجر با صفا و صمیمیت بیشتری برگزار می‌شود. همان اهرم‌های موجود برای انتقاد، دست مدیران را در مسیر انتخاب یا عدم انتخاب آثار می‌بندد. پس لازم است برخورد اصولی‌تری با جشنواره شود.

آقای اسماعیلی شما در گذشته به عنوان بازیگر و امروز در مقام تهیه‌کننده در سینمای ایران فعالیت دارید. در سال‌های آغازین پس از انقلاب بازیگران نقش بسزایی در ساختن فرهنگ مردم جامعه داشتند و هنوز هم از بسیاری از بازیگران قدیمی به عنوان جوانمرد یاد می‌کنیم چرا که حضور به وضوح نمادینی در آثار موفق سینمایی داشتند و در خاطرات ماندگار شدند. به نظر

شما آیا بازیگران امروز هم می‌توانند این قدرت را در دست داشته و به یک الگوی فرهنگ‌ساز از دریچه سینما مطرح شوند؟ البته که این ویژگی به بازیگر بر نمی‌گردد و ارتباط مستقیمی با فیلم و فیلمنامه دارد. بسیاری از بازیگران در سال‌های پیش از انقلاب، ستاره‌های سینما بودند و بالطبع مسئولیت بیشتری در قبال مردم و هواداران خود داشتند. این بازیگران هم تلاش می‌کردند در قالب نقش‌های خود الگوهای مروت و مردانگی را توسعه و اشاعه دهند. پس از انقلاب اسلامی ایران ما با هوشیارتر شدن تماشاگران و مخاطبان عرصه سینما مواجه شدیم. زمانیکه می‌بینیم تماشاگران از برخی فیلم‌ها استقبال نمی‌کنند در می‌یابیم که تماشاگر آگاه است و فریب نمی‌خورد.

پس همه چیز به کلیت فیلم بر می‌گردد. به هر روی در زمینه بازیگری تحول بسیار خوبی به وجود آمده و نسل جدیدی از بازیگران در سال‌های پس از انقلاب تربیت شده‌اند که روز به روز هم شاهد افزایش تعداد آنها هستیم. البته این مهم در تمامی زمینه‌ها حاصل شده است. اگر ما در سال‌های قبل از انقلاب دو یا سه فیلمبردار شاخص داشتیم امروز می‌بینیم که بیش از ۱۵ فیلمبردار مستعد در عرصه سینما حضور دارند. امروز در جامعه ما هزار و یک مشکل و معضل وجود دارد که فیلمساز می‌تواند به آنها بپردازد. همه اینها نیز منوط به آن است که دست فیلمسازان در مسیر فیلمسازی بازتر گذاشته شود.

چشم‌انداز شما برای آینده سینمای ایران چگونه است؟ اگر دوستان محبت کنند و دست فیلمسازان را در مسیر تولید و ساخت آثار سینمایی بازگذارند، در آینده شاهد سینمای موفق‌تری خواهیم بود. امید است آنچنان اوضاع اقتصادی ایران در آینده شکوفا شود که مردم ما سینما را جزء سبد خرید خود قرار دهند و اینگونه تعداد تماشاگران ما افزایش یابد.

شاید میزان فروش فیلم‌ها به واسطه گران شدن بلیت‌ها و افزایش سالن‌های سینمایی و پردیس‌ها افزایش یابد اما لازم است شرایط جامعه بهبود یافته و مردم ما کمتر دچار چاه کتم‌های امروزی باشند تا عرصه‌هایی مانند سینما، تئاتر و موسیقی نیز رونق پیدا کنند. همه اینها به این بر می‌گردد که دولتمردان ما بیش از پیش صعه صدر داشته باشند.

ریشه های سیاه ریشه های سفید

بررسی رمانی که چهره بی نقاب استکبار را به رخ می کشد

رهبر معظم انقلاب در سال ۱۳۹۲ در دیدار خود با فرماندهان بسیج که در هفته بسیج انجام شد بخش اصلی بیانات خویش را به توصیف و بازشناسی استکبار اختصاص دادند و شاخص ها و ویژگی های آن را برشمردند. ایشان برتری جویی یا خود برترینی را به عنوان اولین و اصلی ترین ویژگی مستکبران ذکر کردند و تجسم عینی آن را که در قرون اخیر در آمریکا و برخی کشورهای اروپایی نمود یافته است با ذکر مصادیقی روشن و غیر قابل انکار بازتعریف کردند. بخشی از سخنان رهبر انقلاب چنین بیان شد: «یکی از شاخص های دیگر استعمار و استکبار این است که جنایت را نسبت به ملت ها و نسبت به آحاد بشر مجاز می شمردند و اهمیت نمی دهند. این یکی از بلایای بزرگ استکبار در دوران جدید است؛ دوران جدید یعنی دوران پیشرفت علم، پدید آمدن سلاح های خطرناک، که این سلاح ها هم [از وقتی به] دست مستکبرین رسید، برای جان انسان ها - هر انسانی که با آنها همراه نباشد، تسلیم آنها نباشد، تابع آنها نباشد - هیچ ارزشی قائل نیستند؛ مثال ها، الی ماشاء الله [وجود دارد]. يك مثال، برخورد مستکبرین با بومیان آمریکا است؛ همین کشوری که امروز منابع مالی آن، امکانات آن، موقعیت جغرافیایی آن، همه چیز آن در اختیار غیربومیان آن منطقه است. خب اینجا مردم بومی ای وجود داشتند؛ برخورد با آنها به قدری خشن، به قدری مشمئزکننده است که یکی از نقاط تاریک تاریخ آمریکای جدید است؛ خودشان درباره آن، چیزها نوشته اند؛ کشتارهایی که کردند، فشارهایی که آوردند. عین همین قضیه به وسیله انگلیسی ها در استرالیا اتفاق افتاد. انگلیسی ها در استرالیا مردم بومی را مثل حیوانات، مثل کانگورو به عنوان تفریح شکار می کردند؛ آنها برای جان انسان ها هیچ ارزشی قائل نبودند. این يك نمونه است؛ البته] صدها مثال دارد که در کتاب های خودشان، در تواریخ خودشان اینها آمده است...



داود صلاحی





«ریشه‌ها» که یکی از پرفروش‌ترین رمان‌های آمریکایی به شمار می‌رود و در ایران توسط علیرضا فرهمند، خبرنگار و مترجم فقید به فارسی برگردانده شده است، سرگذشت واقعی یک سیاه‌پوست آفریقایی مسلمان است که در سن ۱۷ سالگی در سرزمین خود توسط آمریکایی‌ها به اسارت گرفته شده و پس از انتقال به آمریکا باقی عمر خود را به بردگی سپری کرده است. اما داستان این بردگی با مرگ او به پایان نمی‌رسد. فرزندان و نوادگان او نیز سرنوشتی جز بردگی ندارند و بدین ترتیب داستان زندگی برخی از آنها، ادامه رمان را شکل داده است. این نسل برده تا دوران لغو برده‌داری و پس از آن همچنان برده می‌ماند تا سرانجام بعد از گذشت یک قرن از تصویب قانون ممنوعیت برده‌داری به آزادی دست می‌یابد. یکی از بازماندگان این نسل، الکساندر موری پالمهریلی (Alexander Murray Palmer Haley) است که با بازگشت به سرزمین آبا و اجدادی خود در آفریقا، ریشه‌های هویت خود را جستجو می‌کند و می‌یابد و سرگذشت و سرنوشت پدران و مادران خود را، از کودتا کینته که تنها ۱۷ سال در آفریقا زندگی کرد تا خودش که بعد از حدود ۲۰۰ سال بار دیگر به آفریقا بازگشت، به دست قلم می‌سپارد.

الکس هیلی در رمان واقعی خود با مقایسه کوتاه، اما جالب توجه میان سبک زندگی مردم بومی آفریقا با منش و شیوه زندگی غربی، علاوه بر اینکه می‌کوشد عمق فاجعه بردگی آفریقاییان و برده‌داری آمریکاییان را به نمایش بگذارد، بسیاری از دروغ‌پردازی‌های غرب در خصوص مردم مظلوم و ستمدیده آفریقا را که برای توجیه جنایات سفیدپوست‌ها و ظلم آشکار و تاریخی آنها در چهار قرن برده‌داری ساخته و پرداخته شده و به مدد رسانه‌های غربی منتشر شده است نیز بر ملا می‌کند. این حقیقت که در شهرها و روستاهای آفریقا یک زندگی کاملاً منظم، منضبط، مدنی، فرهنگ مدار، عاطفی، خانواده محور، معنوی، الهی، انسانی و انسان دوستانه برقرار بوده بسیار متفاوت است از تصویری که دروغ‌پردازان غربی از سیاهانی ترسیم کرده‌اند که با برگ درختان خود را پوشانده و با رقص و آواز و صدای طبل‌های وحشت‌آوری به دور دیگری می‌چرخند که درونش یک سفیدپوست نشسته و در حال التماس و زاری است تا توسط آدم‌خوارهای سیاه‌پوست طبخ و خورده نشود. اتفاقاً این بومیان آفریقایی بودند که حق داشتند سفیدپوست‌ها را که با عصاهای آتشین (تفنگ) به شهر و روستای آنها حمله می‌کردند و بسیاری

غارث منابع حیاتی ملت‌ها برایشان آسان است. ربودن و اسیر کردن سیاهان، یکی از ماجراهای گریه‌آور تاریخ [است] که نظام سلطه آمریکا و امثال آن دوست ندارند این داستان احیا بشود، [که يك نمونه‌اش] همین مسئله غلام و کنیز گرفتن مردم آفریقا است؛ کشتی‌ها را از اقیانوس اطلس می‌آوردند، در سواحل کشورهای غرب آفریقا مثل گامبیا و امثال اینها نگه می‌داشتند، بعد می‌رفتند با تفنگ و سلاح‌هایی که دست مردم آن روز از این سلاح‌ها خالی بود، صدها و هزارها پیر و جوان و مرد و زن را می‌گرفتند، با شرایط بسیار سختی با این کشتی‌ها برای بردگی به آمریکا می‌بردند. انسان آزاد را که در خانه خودش زندگی می‌کرد، در شهر خودش زندگی می‌کرد، به اسارت می‌گرفتند؛ الان سیاهانی که در آمریکا هستند، از نسل آنها نیستند. چند قرن آمریکایی‌ها این فشار عجیب را آوردند که [در این زمینه] کتاب‌ها نوشته‌اند که این کتاب «ریشه‌ها» کتاب مغتنمی است برای نشان دادن گوشه‌ای از این فجایع. انسان امروز چطور می‌تواند اینها را فراموش کند؟ با همه این حرف‌ها هنوز هم در آمریکایی‌ها سیاه و سفید تبعیض هست.»

در این سخنان، چند ویژگی استکبار به اختصار بیان شده است، اما در دل آن چندین ویژگی دیگر نهفته است که هر چند به زبان نیامده، از مثال‌های مطرح شده به روشنی قابل دریافت است. مجاز شمردن جنایت به هراسانی، استفاده ابزاری از علم و فناوری برای ظلم و جنایت با هدف تأمین منافع خود، ارزش قائل نبودن برای جان و حیات انسان‌ها، غصب اموال و املاک دیگر انسان‌ها به نفع خود، غارت منابع حیاتی و سرمایه‌های مربوط به بنیان زندگی انسان‌ها مانند آزادی، سرنوشت، خوشبختی، خانواده، تولید مثل و امثال آن نکاتی است که رهبر معظم انقلاب به آن اشاره کردند.



را می‌کشتند و عده‌ای را برای همیشه با خود می‌بردند، آدمخوار بیندارند؛ هرچند این تصور هم برخاسته از ضمیر ساده و بی‌آلایش سیاهان بود و سرنوشتی که غربی‌ها برای این انسان‌های رنج کشیده و نگون بخت رقم می‌زدند به مراتب تلخ‌تر و دلخراش‌تر از پخته شدن و خورده شدن بوده است.

در جامعه‌ای که ریشه‌های هویت الکس هیللی در خاک آن تنیده شده، از زمین و باران و رود و خورشید آن ارتزاق کرده و به قامت آبا و اجداد او تبلور یافته است احترام، ادب، حریم نگه داشتن و اخلاق در صدر فضائل قرار دارد و کسی از آن تخطی نمی‌کند، کسی به خود اجازه نمی‌دهد که حقیقت را کتمان کند و دروغ بگوید، انسان‌ها همه دارای ارزش و احترام هستند، حتی آنها که به خدمت یا اسارت گرفته شده‌اند، همه افراد دستمزد کار و تلاش خود را دریافت می‌کنند، حتی بردگان و خدمتکاران که البته از حق آزادی نیز برخوردارند، طبقات ورده بندی‌های سنی و اجتماعی چنان در هم تنیده است که زندگی بدون اتکای دوسویه و تعامل دوطرفه با دیگر همنوع‌ها و خدمت صادقانه به آنها معنا نمی‌یابد، افراد جامعه اعضای یک خانواده بزرگند، حقوق همه افراد رعایت می‌شود و کسی به دیگری آسیب و آزار نمی‌رساند. در جامعه سنتی آفریقا انسان‌ها برای یکدیگر ارزش و احترام قائل هستند و فقر و محرومیت و بی‌بهره بودن از امکانات و فناوری‌های رفاهی از انسانیت و شرافت آنها نکاسته است.

در جامعه‌ای که هیللی به تصویر می‌کشد و می‌کوشد از هرگونه اغراق و بزرگنمایی در خوبی‌ها خودداری کند و واقعیت‌های اجتماعی آفریقا را به دور از تعصب و یکسوی‌نگری بازگوید مردم به بدی‌ها، اشتباهات، خیانت‌ها و ردائلی نیز آلوده هستند. اینگونه نیست که در جامعه آفریقایی همه چیز خوب و بی‌عیب و نقص باشد و از کسی خطایی سرزنند. اصلاً بسیاری از مردم آزاد آفریقا، از جمله کونتا کینته، شخصیت اصلی داستان ریشه‌ها، به دلیل خیانت برخی سیاهان و نوکری آنان برای سفیدپوست‌هاست که به اسارت و بردگی گرفته می‌شوند. اما در ساختار اجتماعی ساده و انسانی آفریقا سازوکارهایی هم برای اجرای عدالت و مجازات عادلانه خطاکاران و مجرمان وجود دارد که اجازه نمی‌دهد اشتباهات و زشتی‌ها به رویه‌ای معمول و متداول تبدیل شود و حتی مانند غرب به هنجار و رفتاری دینی و الهی بدل گردد! از این رو، این

سازوکار مدنی مجرمان و خاطیان را به شیوه‌ای انسانی و اخلاقی به مجازات می‌کشد و اجازه نمی‌دهد حقی از کسی ضایع شود؛ حتی اگر برده‌ای از ارباب خود شکایت داشته باشد به ادعای او رسیدگی می‌شود و اگر حق با او باشد به حق خود می‌رسد و ارباب را در جایگاه مجازات مشاهده می‌کند.

کونتا کینته «یاد گرفته بود که با همه مخلوقات خدا همانطور رفتار کند که دلش می‌خواهد با خود او رفتار شود.»

اما در سوی دیگر کره خاک چه می‌گذرد؟ در گفتمان استکباری مردمان اروپا و آمریکا روابط انسانی، حق و حقوق انسان‌ها و نحوه تفسیر، استیفا و بهره‌مندی از حقوق اساسی بشر به گونه‌ای دیگر تعریف شده است. مستکبران غربی انسان‌های دیگر را نه تنها از اساسی‌ترین حقی که غربی‌ها در بیانیه حقوق بشر برشمرده‌اند و با فریب و ریاکاری خود را مدافع سینه‌چاک آن معرفی کرده‌اند، یعنی



کردن، بریدن زبان، بریدن بینی، بریدن اندام‌های تناسلی، ریختن نمک بر روی زخم و ساییدن آن با اشیای زبر و خشن و زنده سوزاندن و یا حداقل داغ گذاشتن با فلزات گداخته بر بدن سیاهان تنها بخشی از این شکنجه‌هاست.

سفیدپوست‌ها برای تفریح و سرگرمی خود اعضای از بدن بردگان سیاه مانند گوش و بینی برده را قطع می‌کردند و سپس او را مجبور می‌کردند که عضو بدن خود را بخورد. آنان برای شکنجه به شیوه‌ها و روش‌های نوآورانه دست می‌زدند و در ابداع و اختراع ابزارها و متدهای شکنجه‌گری. مثلاً ابزارهایی تخصصی برای کندن پوست قسمت‌های مختلف بدن از یکدیگر سبقت و الگو می‌گرفتند. حتی کشتن سیاهان فقط به این دلیل که می‌توانند بیگاری کنند و درآمدزا باشند معقول به نظر نمی‌رسید.

از همین روست که در مناطقی که تعداد برده‌ها زیاد می‌شد کشتن آنها امری رایج و سرگرم‌کننده به شمار می‌رفت. البته ترس سفیدها از شورش این تعداد زیاد برده را نیز باید به انگیزه‌های قتل و کشتار سیاهان افزود.

ازدواج و زاد و ولد سیاهان تنها از این جهت که باعث زیاد شدن تعداد بردگان و افزایش نیروی کار رایگان است معقول و مجاز شمرده می‌شد. عفت، ناموس و حریم جنسی سیاهان بی‌معناست و تعدی و تجاوز به آنان برای سفیدپوستان هیچ ممنوعیتی ندارد، حتی بیم خفت و سرافکنندگی ناشی از اینکه سفیدی با سیاهی درآمیخته است نیز مانع هتک ناموس یک سیاهپوست نیست؛ تاجایی که سیاهان آفریقایی قبل از اسارت خود می‌پنداشتند که سفیدها فقط مرد هستند و جنس مؤنث ندارند که خود را مجاز به تجاوز و تمتع جنسی از زنان سیاه می‌دانند.

«آزادی»، محروم و بی‌بهره می‌دانند، بلکه انسان‌های دیگر را در حد حیوانات و اشیای محترم و ارزشمند نمی‌شمارند. بزرگ‌ترین گواه این حقیقت نحوه رفتار آنان با مردم آزاد و بی‌آزار آفریقا و برگ همواره ننگین تاریخ برده‌داری آنهاست. زیرا یک سفیدپوست برای سالم ماندن ابزار و وسایل و حتی حیوانات و احشام خود بیش از سلامتی یک برده سیاهپوست که همه عمر خود را باید برای او بیگاری می‌کرد اهتمام به خرج می‌داد. مهم نبود که برده‌ای زیر شلاق بمیرد، مهم این بود که شلاق سالم بماند؛ چرا که اگر شلاق ناگاه پاره می‌شد شاید به کشتن برده می‌انجامید.

در خاطراتی که پدران و مادران هیلی برای او نقل کرده‌اند و البته هیلی تنها یکی از چند میلیون سیاهپوستی است که این خاطرات را سینه به سینه از اجداد خود شنیده‌اند و میلیون‌ها سفیدپوست دیگر نیز شاهد و گواه آن بوده‌اند. سیاهان تنها از اجازه سوادآموزی بی‌بهره نبودند، به این دلیل که نتوانند به رشد انسانی و اجتماعی شایسته خود دست یابند؛ سیاهان از اجازه نظافت و پاکیزگی نیز محروم بودند، مگر در حدی که احتمال می‌رفت به سلامتی سفیدپوستان آسیبی برسد.

تحقیر و به ذلت و خواری کشیدن سیاهان واجب و لازم است تا نتوانند همانند یک انسان با کرامت و با شرافت به زندگی خود حتی به عنوان یک اسیر و انسان دربند ادامه دهند. قرار نیست یک کاکاسیاه احساس کند که یک انسان است. در منطق مستکبران سفیدپوست شکنجه و آزار و اذیت سیاهان مجاز و روا نیست، بلکه مرجوح و لازم است. بنابراین شکنجه‌ها و آزارها هرچه بدتر، سخت‌تر، شدیدتر و دردناک‌تر باشد بهتر و پسندیده‌تر است. در خاطرات کونتاکینته اقدامات فجیعی نظیر پوست کندن، مثله

را تضمین کند و اکثر سیاهان در کشتی جان می باختند و تنها اندکی از آنان زند می ماندند و توفیق بهره مندی از تمدن آمریکایی و اروپایی را از به دست می آوردند. شاید بتوان گفت سخت ترین دوره زندگی یک برده دوره چند ماهه ای است که در کشتی، در فضای به تنگی یک قبر، به زنجیر کشیده شده بوده و با مرگی سخت و زجرآور پنجه می ساییده است.

با این پیشینه تمدنی و سابقه حقوق بشری است که امروز دولت ایالات متحده آمریکا و بسیاری از دولت های اروپایی برای گسترش دموکراسی و حمایت از حقوق بشر به دیگر کشورها خرده می گیرند، آنها را محکوم و نسبت به حقوق طبیعی و زندگی عادی تحریم می کنند، به سوی آنان لشکرکشی می کنند، تمامی معاهدات بشردوستانه ای را که خود نوشته و با آن فخر فروشی می کنند. مانند پرهیز از کشتار زنان و کودکان. زیر می گذارند، جان مردم عادی و انسان های بی گناه دیگر کشورها را می گیرند و مردم این کشورها را مجبور به پذیرش حقوق بشر با تعریف غربی می کنند. اینجا است که گفتار رهبر معظم انقلاب مصادق خود را آشکارا نشان می دهد که: «یکی از خصوصیات استکبار... فریبگری و رفتار منافقانه است؛ این را توجه کنید. همین جنایاتی که گفته شد، همه اینها را در تبلیغات خودشان سعی می کنند توجیه کنند و جنایت را در لباس خدمت نشان بدهند! این نظام استکبار که قصد سلطه بر ملت ها را دارد، از این شیوه به طور متعارف و معمول در همه زندگی اش استفاده می کند؛ شیوه توجیه جنایت و پوشاندن لباس خدمت به جنایت.»

شاید الکس هیلی در ریشه ها بر این عزم نبوده است که تنها زندگی و آزادی بر باد رفته پدران و مادران خود را به تحریر درآورد، بلکه هدفی بالاتر در میان او به ذهن می رسد و آن محکوم کردن اساس تمدن و پایه های زندگی آمریکایی و غربی است که برپایه ای به نام «استکبار» بنیان نهاده شده است. بنابراین ریشه ها را نباید فقط خاستگاه و رستگاه یک نویسنده سیاهپوست دانست. زیرا ریشه ها علاوه بر این، به زمین و زمینه رویش و گسترش شجره خبیثه استکبار هم اشاره دارد. دقیقاً به همان اندازه که به ریشه ها و رستگاه شجره طیبه آزادی و سایر حقوق حقه بشر نیز تأکید دارد؛ حقوقی که در قاموس استکبار جایی ندارد، مگر آنجا که بتواند ابزاری برای نقض حقوق سایر انسان ها به نفع مستکبران باشد.

از دیگر برنامه هایی که جامعه برده دار غربی خصوصاً آمریکایی ها برای سیاهان داشتند نهادینه کردن بردگی در سیاهان بود؛ به گونه ای که آنان با علاقه و میل باطنی به سفیدها خدمت کنند و چنین بیندارند که اساساً شأن و هویت آنها چیزی جز حقارت، بردگی و خدمتگزاری برای سفیدها نیست.

استفاده از بردگان در جنگ ها و درگیری ها از دیگر جنایات آمریکایی ها در حق سیاهان است، خصوصاً زمانی که این کار با وعده آزادی به بردگان انجام می گرفت و سپس خبری از آزادی نبود؛ یعنی اگر برده زنده از جنگ برمی گشت ارباب او با زیرپا نهادن عهد خود دوباره او را به بردگی می گرفت. حتی در جنگ های داخلی آمریکا که ظاهراً علیه برده داری شکل گرفته بود، هم کشورهای شمال که مدعی طرفداری از آزادی سیاهان بودند و هم کشورهای جنوب که تمام دارایی و سرمایه خود را از برکت کار رایگان بردگان به دست آورده بودند انگیزه کافی داشتند که از سیاهان به عنوان سربازان این جنگ استفاده کنند.

اما تأسفیق ترین فصل این جنایات این است که به عنوان عبادت و با انگیزه خدمت به بندگان خدا یعنی سفیدپوستان انجام می گرفت. بردگان به خوبی دریافته بودند که هرگاه سفیدپوست ها در کلیسا جمع می شوند و عبادت می کنند و مسائل خود را به شور می گذارند شکنجه ها و آزارها و مثله کردن ها و کشتارها سازماندهی می شود و شدت می گیرد و اساساً با حضور پدر روحانی مسیحی تصمیم گرفته می شود که با سیاهان چه کنند و چگونه آنها را به جرم تلاش برای دستیابی به ابتدایی ترین حق انسانی خود یعنی آزادی مجازات و شکنجه کنند.

نگاه استکباری بشر غربی به دیگر انسان ها نگاه به یک انسان نیست. آنها انسان های دیگر را به چشم پست ترین و بی ارزش ترین موجودات عالم می نگرند. گواه نگارنده بر این سخن این نیست که امروزه هنوز هم آزار و اذیت سیاهان از سوی گروه های نژادپرست غربی ادامه دارد و به عنوان نمونه، بسیاری از مقامات آمریکایی رسماً یا پنهانی عضو گروه های رسمی و شناخته شده نژادپرست و یادستکرم حامی آنها هستند. بلکه گواه نویسنده بر سخن فوق این است که غربی ها آنقدر سیاهان را بی ارزش می دانستند که حتی در هنگام انتقال آنها از آفریقا با کشتی، با اینکه بابت آنها به شکارچیان برده پول پرداخت کرده بودند، شرایطی را فراهم نمی کردند که زندگی و سلامتی بردگان



حبیب الله معلمی؛ شاعری که با کلماتش امواجی از حماسه به راه می انداخت

پیر مرد و دریا

نوحه ها در دوران دفاع مقدس، از نقش آفرینان مهم حرکت ها و پیروزی های جبهه بوده اند و شاعر اینگونه اشعار، خود رزمنده ای بود که در کنار رزمندگان در جبهه ها یا فرماندهان در قرارگاه های عملیاتی و در اوج انفجار و اضطراب با آرامش دل به توکل و ایمان می سپرد و شعر می سرود. از چهره های مطرح این گونه نوحه ها حاج حبیب الله معلمی است. او که در پانزدهم بهمن ۱۳۰۵ در رامهرمز به دنیا آمد، دوران طفولیت خود را در مکتب خانه پدرش که معلم قرآن بود گذراند؛ مکتب خانه ای که توسط نیروهای رژیم پهلوی تعطیل شد. شاعری مخلص که از نوجوانی در تعزیه هایی که در رامهرمز و بهبهان اجرا می شد، نقش بازی می کرد و از همان سال های نوجوانی به شعر و شاعری روی آورد و شد شاعر اهل بیت عصمت و طهارت (ع) که تا پایان عمر نیز به این ابراز ارادت افتخار می کرد.



مرتضی قاسمی

حاج حبیب الله خود درباره سرودن اشعارش می گوید: «در شب های عملیات نوحه ها تهیه می شدند و رمز عملیات در آنها گنجانیده می شد که بسیار هم مورد توجه قرار می گرفت؛ مثلاً در عملیات والفجر مقدماتی نیاز به نوحه ای بود که رمز عملیات آن «یا الله» بود. من در همان قرارگاه نشستم و بلافاصله شعر را سرودم. چند دقیقه بعد با حاج صادق تمرین کردیم و او هم آن را در همانجا خواند و فیلمبرداری شد و با اعلام عملیات، بلافاصله آن نوحه هم پخش شد. تیتراژ این بود:

عزم سفر دارند این گردان حزب الله با رمز یا الله یا الله یا الله

حاج آقا معلمی که نوحه های جاودانه ای همچون: شور حسین (ع) است چه ها می کند، این لشکر حق عازم کربلاست امشب، سوی دیار عاشقان رو به خدای رویم، بهر آزادی قدس از کربلا بیاید گذشت، ای لشکر حسینی تا کربلا رسیدن یک یا حسین دیگر، کربلای حرم و تربت خونبار حسین (ع) و صدها نوحه و شعر شنیدنی و خاطره انگیز را در کارنامه درخشان ادبی خود دارد، درباره سبک نوحه ها گفته است: «در آن موقعیت که بچه های رزمنده در اوج شور و احساسات بودند، نمی شد نوحه ای سنگین و کش دار خواند. نوحه ها باید رزمی و حماسی و تقریباً به صورت سرود و ساده و از نظر وزن دارای ریتمی می بودند که شنونده را منقلب کند؛ مثلاً یک سبک خیلی قدیمی از بهبهان در ذهنم بود که دیدم برای تهییج جوانان به جنگ بسیار خوب است و انسان را منقلب می کند. آن را نوشتم و به حاج صادق دادم و او آن را در پاادگان شهید بهشتی خواند. تیتراژ این بود:

این لشکر حق عازم کربلاست امشب رو سوی میدان ارتش روح خداست امشب

پاادگان بسیار شلوغ بود. بسیجی ها با شور و حرارت نوحه را پاسخ می دادند و سینه می زدند. آن مراسم با شکوه فیلمبرداری و از تلویزیون پخش شد. چند روز بعد، آقای محمدعلی مردانی را که خود از شاعران مطرح و بنام کشور بود، در اهواز دیدم. او گفت: آقای معلمی، این چه شعر زیبا و محکمی بود که سروده بودید؟! من تا آن شب آن را از تلویزیون شنیدم، چنان تحت تأثیر قرار گرفتم که گفتم من در تهران نشسته ام چه کنم؟ بلند شوم بروم جبهه. همان شب شال و کلاه کردم و خودم را به اهواز رساندم.

او که در سال ۱۳۴۰ از رامهرمز به اهواز مهاجرت کرد، با آغاز جنگ تحمیلی در کنار حضور در اهواز به عنوان یکی از مهمترین شهرهای جنگی ایران در فرصت های بسیاری همراه با فرزندانش در سنگرهای دفاع هم حضور داشت و همزمان به سرودن اشعار نیز می پرداخت. خاطره نخستین نوحه ای که به صادق آهنگران داد از زبان حاج صادق شنیدنی است: «سال ۱۳۵۹ یعنی همان اوایل جنگ من با سیف الله معلمی فرزند حاج آقا معلمی در جهاد سازندگی آشنا شدم. او گفت: پدرم شعر می گوید. اگر تمایل داری برای شما هم که در مراسم ها نوحه می خوانید شعر بگویم. من همان جا روی نوار کاست چند بیت ضبط کردم و نام چند شهید خوزستان را هم نوشتم و به سیف الله دادم. روز بعد که او را دیدم برگه ای به من داد و گفت: این شعر را پدرم بنا به آهنگی که دیروز به من دادی، سروده و نام شهدایی را که به من دادید، هم در بیت ها آورده است. نگاهی به کاغذ انداختم. اشعار خوب و محکمی سروده شده بود. مطلع یا سر نوحه اش این بود:

ای شهیدان به خون غلطان خوزستان، درود لاله های سرخ پرپر گشته ایران، درود

همان موقع سید حسین علم الهدی سر رسید و گفت: در نظر داریم برای عشایر خوزستان در هویزه مراسمی برگزار کنیم. بیا و دعای توسل را در آنجا بخوان. من آن شعر را با خودم بردم و آنجا آن را برای نخستین بار خواندم. آن شب آنقدر جمع حاضر منقلب شدند که تا نزدیک بیست دقیقه پس از مراسم همه گریه می کردند. الحق والانصاف شعر زیبا و دلنشینی بود. آن شب حسین علم الهدی در جمع ما نبود، ولی وقتی پس از مراسم به جمع ما پیوست، شهید محمد علی حکیم ماجرای دعای توسل و نوحه را برایش تعریف کرد. صبح که بیدار شدم، حسین به من گفت: حاضری این نوحه را در حضور امام خمینی (ره) هم بخوانی؟ گفتم: ای بابا! مگر مرا در جماران راه می دهند که بخوام در آنجا نوحه بخوانم؟! حسین گفت تو کاری نداشته باش و خودت را برای رفتن به تهران و دیدار با امام آماده کن. چند روز بعد با سید حسین و گروهی از عشایر خوزستان برای تجدید بیعت با امام خمینی (ره) به جماران رفتیم و آن نوحه را در آنجا اجرا کردم و بسیار جا افتاد. در همین روز، چندین بار از صدا و سیما پخش شد و این نبود، جز اشعار خوب و برجسته حاج آقا معلمی.»

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر عزیز آقای معلمی

هنگامی که شعر روشن شما که چون جویبار مصفا بی با نغمه برادر خوانده عزیز، آقای آهنگران به کلام جان مشتاقان می ریزد و روحی تازه و سرشار از انگیزه و احساس انقلابی به شنونده می بخشد، شأن شعر و سرود انقلابی و اسلامی و مردمی و اوج شاعر مومن و صالح، آشکار و ملموس می گردد. سرود دلنواز شما و سرایش صمیمی و شیرین آن برادر، بی شک یکی از پایه های جهاد مقدس مادر برابر دشمن جهانی و جنگ تحمیلی است. این پایگاه شایسته را به شما تبریک می گویم و نیز طلوع فجر مقدس انقلاب را، و صیله ناقابل تقدیم می دارم و شما را دعا می کنم.

برادر شما سید علی خامنه ای

حاج حبیب الله معلمی، همان شاعری است که یکی از نوحه هایش با عنوان:

بانوای کاروان

باریندید همزمان

این قافله عزم کربلا دارد

در سال های دفاع مقدس به عنوان تیتراژ اخبار سراسری بود. او در لیبیک به فرمایش حضرت امام خمینی (ره) که شاعران را به سرودن شعرهای حماسی دعوت می کردند، اشعاری سرود که با صدای زیبای حاج صادق آهنگران به آثاری ماندگار و هنرمندانه تبدیل شدند. آثاری مانند:

ای لشکر صاحب زمان / آماده باش / آماده باش

پس از پایان جنگ تحمیلی بارها مورد تفقد رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله خامنه ای قرار گرفت که تقدیر نامه زیر، نمونه ای از آن ملاطفت هاست:

نام حاج حبیب الله معلمی در کنار نام شهدا و ایثارگران، بر تارک تاریخ دفاع مقدس می درخشد و همواره ما را به یاد اشعار مخلصانه و زیبای مردی می اندازد که حماسه را با کلمات درآمیخت. او در چهارم تیر ۱۳۹۲، در بیمارستان شرکت نفت اهواز درگذشت و پیکرش در صحن آرامگاه امامزاده علی ابن مهزیار اهواز به خاک سپرده شد.





یادگاری های خاکے

جبهه آرام بوده در دفترچه هایشان می نوشتند که در مجلد یادگاری های کتاب فرهنگ جبهه آمده است. مرور این نوشته ها ما را به شناخت سبک زندگی شهدا و رزمندگان نزدیک تر می کند.

امیر نوریزاده

غفورا

می خواهم مراد موقع شهادت بارنج فراوان بمیرانی تا تمام گناهانم پاک گردد.

یک از واقعیاتی که در بازنمایی دفاع مقدس مورد غفلت واقع شده آن است که در آن هشت سال بچه های رزمنده فقط با جنگیدن سروکار نداشتند، بلکه به نوعی فرهنگ و سبک زندگی رسیدند که جنگ ما را با همه ی جنگ ها متفاوت کرده بود. و اگر واگویه ای در کلمات و خاطراتشان از دلتنگی برای آن روزها حکایت می کند، به همان فرهنگ و روح جاری و ساری در آن روزها اشاره دارد. یکی از این عناصر فرهنگی دستنوشته هایی است که بچه ها غالبا در اوقاتی که



صدرا حنیف

علی رضا امیرپور

بسمه تعالی

دوست عزیز مجرد! اولین نصیحت بنده این است که تا می توانی ازدواج کن که هر چیز بخواهی از ازدواج به دست می آید که رسول خدا (ص) فرموده است: «از گناه کردن دوری کن» البته نه چشم بسته و دیگر این که کاری که می کنی در راه خدا باشد و دوری از اسلام مکن و هروقتی وقت پیدا کردی و این جمله را دیدی یادی از ما کن. محل قرارگاه شهید نورانی

رحیم بزرگر

بسمه تعالی

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند به یاد شهدا و مفقودین عملیات کربلای ۴ خوشم که جوهر عشق تو در سرشت من است محبت تو همان خط سرنوشت من است گناه کارم و از بارگاه لطف حسین (ع) کجا روم به خدا کربلا بهشت من است

علی بیگلری

قال المعصوم (ع)

«القلب حرم الله فلا تسكن حرم الله غیر الله» قلب خانه ی خداست. پس در خانه ی خدا، غیر خدا را راه نده انشاالله خداوند قلب های ما را به نور ایمان و معرفت منور بگرداند و در قلب های ما محبت خودش و اهل بیت (ع) را بیفزاید و انشاالله هر چه زودتر به صحن و سرای آقا ابی عبدالله برسیم. عباس جان در دعاها ما را یادت نرود و دعا کن که خدا من را هم به خوبی شماها قبول کند.

عاشقم عاشق یک نگات حسین تو کریمی و منم هی می زنم صدات حسین خدایا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

۱۳۶۶/۵/۹

بانه - ساعت ۳:۳۰ دقیقه

سعید جوادی

بسمه تعالی

بار دیگر قسم یاد می کنم آنچه در قلبم می گذرد بنویسم، از آن جایی که بزرگترین بار روی قلبم موضوع برادران گردان است، لذا ابتدا از آنها شروع می کنم، عزیزانی که همه چیز را از آنها یاد گرفته ام، عزیزانی که همه هستی خود را برای قربانی کردن به دست گرفته اند. ولی با همه ی این احوال بعضی از وسایل مقدس مانند عزاداری سیدالشهدا و سینه زنی های مکرر و... یا اصلا خود جنگ برای این سروران هدف واقع شده است. بنده بار دیگر به صراحت ذکر می کنم این یک انحراف کوچک است. خدایا تو شاهد باش این را فقط برای تو نوشتم. برای توضیح بیشتر عرض می کنم استاد مطهری حتی ترکیه نفس را هم وسیله می دانند نه هدف. ولی در این برهه عزیزان مخلص ما با اندکی ساده نگری ره افسانه زدند. جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذرینه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند اگر چه بدون مقدمه و گسترده بیان شد والسلام علی عباد الله الصالحین ۱۳۶۵/۸/۱۱ جنوب

علی رضادره چیزی

بسم الله الرحمن الرحيم

«لا تنظر الی صغر الخطیئته ولكن انظر الی من عصیت» «نگاه نکن به کوچکی گناهت، بلکه ببین چه کسی را نافرمانی می کنی» ۱۳۶۵/۱۰/۱۶

داود رضوانی

نزد رخ یارو سیاهم چکنم خود می نگرم غرق گناهام چکنم صد بار برو توبه شکستم ای وای گرنگذرد از بنده تباهم چکنم دو یازا ۱۳۶۶/۵/۱۳



محمد رضا زمانی

بسمه تعالی
والشمس بود عارض نیکوی حسین
واللیل بود سلسله‌ی موی حسین
از تربیت او در کفتم بگذارید
تا زنده کند جان مرا بوی حسین
دوپازا
۱۳۶۶/۵/۱۳

غلام رضا کارگر

دوست آن باشد که گیرد دست دوست
در پریشان حالی و درماندگی
یاد بود غلام رضا کارگر مهابادی فرزند صفر علی مورخه ۱۳۶۶/۷/۲۷
واقع در مقر الحدید در تیپ الغدیر
فراموشم مکن هرگز فراموش نخواهم کرد
تو در من آتشی هستی که خاموش نخواهم کرد
در این دنیای بی حاصل چرا مغرور می‌گرددی
سلیمان گر شوی آخر نصیب مور می‌گرددی
خوشا روزی که با هم می‌نشستیم
قلم در دست و کاغذ می‌نوشتیم
قلم بشکست و کاغذ باد می‌برد
مگر نام جدایی می‌نوشتیم
چون شور جوانی به سرم نیست
خطم تو نگهدار که فردا اثرم نیست

طاهر مؤذن

هو معکم این ما کنتم
به نام الله صاحب حیات و ممات و به نام خداوند که خوبان و بندگان
خالصش را خونین بدن بر سر سفره عشق و شهادت می‌پذیرد.
درود و سلام بر آدم صفی الله، نوح نبی الله، ابراهیم خلیل الله،
موسی کلیم الله، عیسی روح الله، محمد حبیب الله، علی (ع) ولی
الله و تمامی ائمه اطهار سلام الله تا مهدی حجه الله و خمینی روح
الله و تمامی مردم حزب الله.

دلم گرفته. پس از ۲۰ سال زندگی و استفاده از نعمت‌های الهی
تازه فهمیده‌ام که هیچ هستم و عصیانم بیش از طاعتم می‌باشد.
وقتی فکر می‌کنم که تا به حال چه کرده‌ام، در نزد خداوند تبارک و
تعالی شرمند می‌شوم و چنین آرزو می‌کنم که ای کاش آدم شوم
و بالباس خونین و بدن تکه تکه به ملاقات مولایم بروم. اخلاص
و پاکی بعضی بسیجیان و سپاهیان چنان مرا به خود آورده که
دیوانه‌وار از همه چیز بریده‌ام و در اشتیاق به لقای دوست می‌سوزم.
و اینک برای رسیدن به این آرزو آیه‌ی بالا را سرمشق قرار داده‌ام
و رضایت خداوند را در همه حال می‌جویم.
یاد و نام دوستانم که شهید شده‌اند به من نوید و امید می‌دهد
که خداوند رحمن و رحیم است و انشاء الله به زودی به دیدارشان
خواهم رفت و به همین دلیل دل از دوستان دروغین برداشته و
یاد عزیزان را در سر پرورش می‌دهم تا بلکه بتوانم ذره‌ای مانند
آنها شوم. البته گناهکارم و می‌دانم بنده خوبی نبوده‌ام ولی چه
کنم که دستم به هیچ جا بند نیست و العفو گویان بر در خانه‌ی
حبیب خود می‌گویم بلکه جوابی بشنوم و آرام بگیرم.



علی اکبر معینی

بسم الله الرحمن الرحيم

چه سخن گویمت امروز ز احوال خودم
وای خدای بزرگ! چه سعادت ها که لایق نبودم و نصیبم کردی،
چه روزها و ساعتی که به شوق حضور در این جمع اشک ریختم،
ولی اکنون که داخل این جمع روح بخش هستم قدر نمی دانم.
خدایا قدرت قدرشناسی را به من عطا کن...

وای خدا! خواهم به سوی تو آیم راه رانمی دانم و هدایتم کن.
شهادای ما این شعرا خواندند و رفتند:

مرده دلانند به روی زمین

بهر چه با مرده شویم هم نشین

خدایا! نکند من جزو آن مرده دل ها باشم، مرا زنده کن...

علی اکبر معینی فرزند کوچک اسلام.

امدادگر دسته ۲ گروهان بهشتی، گروهان مالک ل

۲۷- (تاریخ ۱۳۶۶/۵/۳)

خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

علیرضا

بار خدایا

تو را حمد و سپاس می گویم. سپاس می گویم برای این که مرا با
اصحاب، اصحاب رسولت، اصحاب ابا عبدالله (ع) آشنا کردی.
انشاء الله در آخرت بی بی فاطمه زهرا (س) شفیع همه ما معصیت کاران
بشود.

بارالها! ما را لحظه ای به خود و امگذار. حتی به اندازه ی يك چشم
برهم زدن.

اگر مرگ من شهادت در راه خدا بود و لیاقت شهادت را پیدا کردم،
شفاعت برادر جوینده را بکنم به شرط این که دو جانبه باشد.

۱۳۶۵/۱۰/۱

...گودرزی

بسمه تعالی و اما بعد قال المعصوم: «الدنيا سجن المؤمن و
جنة الكافر» فرمودند یکی از معصومین: دنیا زندان مؤمن است
و بهشت کافر.

آری اگر دیدی دنیا برای تنگ و تاریک است بدان حرکتی کردی و
به انسان شدن نزدیکی. ولی اگر دیدی دنیا برای خیلی روشن و
لذت بخش شده است، بدان از جاده ای که به خدامی رسد منحرف
شدی و نزدیک سقوط هستی. آری این چنین است برادر گرامی...

التماس دعا

ربنا واغفر لنا ذنوبنا

۱۳۶۳/۱۰/۴

حسن ساده

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

خدایا! حال لذت عبادت تو را چشیدم و آن را بر لذت زندگی زودگذر
مادی ترجیح دادم. قسمت می دهم به دوستم شهید مجید حاتمی
که انشاء الله ما هم به دنبال آنها برویم، اگر این ماه نشد که هیچ،
ماه دیگر و اگر امسال نشد ناامید نمی شویم سال دیگر.

به امید آن روز

الحقیر العاصی

...سعید

دلایران سه قسمند از بدانی

زبانی اند و نانی اند و جانی

به نانی نان بده از در برانش

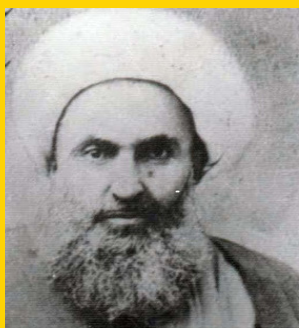
نوازش کن به یاران زبانی

اگر پیدا کنی یک یار جانی

به پایش جان بده تا می توانی

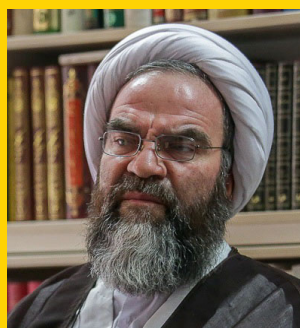
۱۳۶۵/۲/۱

گفتمان



۵۸

شورای نگهبان در اندیشه دوفقیه



۵۴

شیخ فضل الله با مشروطه انگلیسی
مخالف بود



۶۶

برای رای مردم



۶۲

فقط قانون ملاک ماست

پرونده

شورای نگهبان

از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی



گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین محسن غرویان

شیخ فضل الله

با مشروطه انگلیسی مخالف بود

محسن غرویان (زاده ۱۳۳۸ در نیشابور) از مدرسان فلسفه اسلامی حوزه علمیه قم است که از سال ۱۳۵۸ شروع به تحصیل علوم حوزوی نمود. از اساتید وی آیات عظام وحید خراسانی، فاضل لنکرانی، شیخ جواد تبریزی، مکارم شیرازی جواد آملی و مصباح یزدی بودند. او ۴۰ کتاب تألیف کرده است و در مناظره های علمی و فلسفی بسیاری مدافع تفکر عقلانی و فلسفی شیعه بوده است. با او گفتگویی داشته ایم پیرامون مشروطه.



سید ابراهیم
آل مصطفایی

شهید آیت الله فضل الله نوری در تاریخ به طرفداری از استبداد متهم شده است. تعریف شیخ از آزادی و انتخابات چه بود؟

شیخ به آزادی و انتخابات اعتقاد داشت، اما آزادی در پرتو دین، شرع مقدس و قانون؛ نه بی بندوباری غربی که با عنوان آزادی به جامعه ما فهمانده می شد. شیخ با مشروطه ای که خود را از قید شرع رها بداند مخالف بود؛ از همین رو تعبیر «مشروطه مشروعه» را به کار برد. او معتقد بود آن آزادی و دموکراسی که سینه چاکان مشروطه مطرح می کنند، لاجرم به استبداد منتهی خواهد شد. تاریخ هم نشان داد که او ققدر در این پیش بینی، دقیق و درست می اندیشید.

شهید آیت الله فضل الله نوری در ابتدای امر از مشروطه دفاع کرد، اما به تدریج به مخالفت و نهایتاً تحریم آن روی آورد. چه جریان هایی در این تغییر موضع تأثیرگذار بودند؟

شیخ در برابر مشروطه در سه دوره متفاوت، سه موضع متفاوت را اتخاذ کرد. در دوره اول، که در واقع دوره نفی حکومت قاجار و مبارزه با دیکتاتوری شاهان مستبد بود، کاملاً از مشروطه طرفداری کرد و از مخالفان سرسخت استبداد بود. ایشان در این دوره می گفت که باید با وضع قوانین دقیق و محکم، به هر شکل ممکن جلوی حیف و میل بیت المال توسط شاه و خانواده او را گرفت و طبق قوانین اسلام، به عدالت رفتار کرد. از نظر شیخ، تشکیل مجلس متشکل از نخبگان کشور و وضع قوانینی که بر اساس آنها اختیارات شاه محدود شود و امور مملکت سروسامان بگیرد، بسیار ضروری و ممدوح بود.

در این مرحله، شیخ فضل الله یکی از بزرگ ترین حامیان مشروطه بود، اما در دوره دوم متوجه انحرافات شد که روشنفکران غرب زده، به تدریج در نهضت ایجاد می کردند. این گروه که در واقع قانون اساسی مشروطه را عیناً از روی نمونه های اروپایی آن به ویژه بلژیک کپی کرده بودند، کم کم اصولی مخالف با دین اسلام را وارد قانون اساسی کردند.

امکان دارد به مصادیقی از این انحراف ها اشاره کنید؟

در این قانون اساسی، حقوق شهروندی برای مسلمان و کافر یکی بود و در نشر کتاب ها و نشریات ضاله، آزادی بی حد و حصری وجود داشت. مهم ترین زنگ خطری که سبب شد شیخ دست از حمایت

شهید آیت الله فضل الله نوری در فهم مشروطیت و موضع گیری در قبال آن با همه معاصران خود متفاوت بود.

به نظر شما این تفاوت به کجا برمی گردد؟

شهید آیت الله فضل الله نوری سال های طولانی در تهران به عنوان یک مرجع بزرگ دینی، صاحب نظر، مجتهد و آگاه به معارف و احکام و مسائل اسلامی، مورد رجوع همگان بود و جایگاه علمی و اجتماعی فوق العاده ممتازی داشت. نکته مهم تر این است که ایشان از شاگردان تراز اول میرزای شیرازی، رهبر نهضت تنباکو، و از ممتاز ترین تحصیل کردگان نجف بود. این ویژگی ها طبیعتاً به ایشان تشخیص و شهرت بسیاری بخشیده بود. از همین رو، ایشان در بین مردم و علما فردی شناخته شده و بسیار محترم بود. به دلیل همین ویژگی ها بود که عده زیادی از علما، از مواضع ایشان حمایت کردند. آنها حتی در آن شرایط خطیر و تاریک پس از شهادت شیخ، برای ایشان مجلس ختم گرفتند و عده ای از آنها به دلیل پیروی از مواضع شیخ، دستگیر و زندانی و حتی کشته شدند. این نشانه ها حاکی از آن است که شیخ در بین مردم و علما از محبوبیت و شأن خاصی برخوردار بود.

از نظر شما مهم ترین ویژگی شخصیتی شیخ چه بود؟

مهم ترین ویژگی شیخ شهید این بود که ایشان یک عالم دینی و سیاسی است؛ یعنی سیاست را عین دینان می دانست و از مواضع سیاسی و اجتماعی جامعه خود و حتی دنیا کاملاً اطلاع داشت و به ویژه انگلیس و روس را که سرمنشاء تمام گرفتاری های ملت ایران بودند، به درستی می شناخت و متوجه تحرکات آنها بود. شیخ فضل الله همه برنامه هایی را که به ویژه انگلیسی ها برای ایران ریخته بودند کاملاً درک می کرد؛ کما اینکه جریان های بعدی نشان داد که انگلیسی ها چگونه جریان مشروطه را به سمت اهداف و منافع خود چرخاندند.

شیخ چگونه متوجه این نکته شد؟

از حمایت های افراطی انگلیسی ها از مشروطه. او یقین داشت که انگلستان به فکر آوردن آزادی برای ملت ایران که همواره از آن دم می زد، نیست؛ بلکه در برابر روس ها که از پادشاهان قاجار، به ویژه محمد علی شاه حمایت می کردند و برای جلوگیری از قدرت آنها، از مشروطه حمایت می کرد.

خود از مشروطه بردارد، این بود که می‌دید انگلیس با جدیت تمام از آن حمایت می‌کند!

و نهایتاً «مشروطه مشروعه» را مطرح کرد... شیخ صراحتاً اعلام کرد که قانون اساسی باید در چهار چوب شرع مقدس نوشته شود که او به آن «مشروطه مشروعه» لقب داد.

تعریف دقیق شیخ فضل الله از «مشروطه مشروعه» چه بود؟

شیخ در لواایح و نوشته‌های ایام تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم (ع)، دیدگاه‌های خود را درباره مشروطه مشروعه دقیقاً توضیح داد و خواهان اصلاح مشروطه و بازسازی آن در چهار چوب قوانین اسلام شد؛ از جمله اینکه پنج تن از علمای تراز اول در هر دوره، نظارت تام و تمام بر مصوبات مجلس داشته باشند و جلوی به تصویب رسیدن قوانین خلاف شرع را بگیرند.

چه شد که سرانجام مشروطه را تحریم کرد؟

در مرحله سوم، هنگامی که شیخ دید هیچ یک از اصلاحات مورد نظر او انجام نشد و افراد معلوم الحالی چون تقی‌زاده آرا و دیدگاه‌های خود را اعمال می‌کنند و جلوی اصلاحات و اجرای متمم قانون اساسی را که نظارت پنج مجتهد را بر قوانین مصوبه مجلس به رسمیت می‌شناخت، می‌گیرند، به صراحت با مشروطه مخالفت و آن را تحریم کرد.

اصل دوم متمم قانون اساسی به چه امری نظر داشت؟

این اصل را شیخ پیشنهاد کرد تا به متمم قانون اساسی اضافه شود. طبق این اصل،

هیچ یک از قوانین مجلس شورای ملی در هر عصر و دوره‌ای، نمی‌بایست با قوانین اسلامی مغایرت داشته باشد و تشخیص این موضوع به عهده علمای اعلام بود. در این اوضاع، غرب زده‌ها و وابستگان به انگلیس عزم خود را جزم کرده بودند تا جلوی مداخله امثال شیخ را در امر قانون‌گذاری بگیرند و اجازه حضور در ارکان حکومتی را به آنها ندهند؛ به همین دلیل تخریب شخصیت شیخ را به شکلی بی سابقه و همه جانبه شروع کردند. عده‌ای بی خبر هم که تحت تأثیر هوچی‌گری‌های روشنفکران غرب زده قرار داشتند، مخالفت شیخ با مشروطه را به معنی حمایت او از استبداد محمد علی شاه دانستند و حتی کار تهمت زدن را تا جایی پیش بردند که شیخ را از عمال محمد علی شاه و از ایادی استبداد قلمداد و شب‌نامه‌هایی پراز شایعه را علیه او در بین مردم پخش کردند. آنها در ترور شخصیت شیخ تا جایی پیش رفتند که ترور فیزیکی او، توجیه و زمینه مناسبی پیدا کرد و سرانجام هم در دادگاه ساختگی خود، شیخ را محاکمه و به اعدام با چوبه دار محکوم کردند.

مشروطه خواهان که پذیرفتند اصل دوم متمم قانون اساسی مورد نظر شیخ را به قانون اساسی اضافه کنند، پس چرا شیخ همچنان به مخالفت‌های خود ادامه داد؟

بله؛ مجلس اول این اصل را به قانون اساسی اضافه کرد؛ ولی هنوز هم بسیاری از اصول قانون اساسی، بانص صریح دستورات شرع اسلام مخالف بودند. علت هم این بود که قانون اساسی را گروهی غرب زده و روشنفکر از قبیل تقی‌زاده، وثوق الدوله، مستشار الملک، حاج امین‌الضرب و امثال اینها که هیچ تقیدی به قوانین شرع نداشتند، تدوین کرده بودند. اگر هم اصل دوم را پذیرفتند، فقط برای ساکت

66

شیخ فضل الله یکی از بزرگ‌ترین حامیان مشروطه بود، اما در دوره دوم متوجه انحرافات شد که روشنفکران غرب زده، به تدریج در نهضت ایجاد می‌کردند.

99

کردن شیخ بود؛ وگرنه تعهدی نسبت به اجرای آن نداشتند.

مگر کدام اصل از قانون اساسی مخالف شرع بود؟

بسیاری از آنها از جمله اینکه شهروندان در انتخاب مذهب آزادی مطلق دارند، یا همه شهروندان اعم از مسلمان، کافر، یهودی، مسیحی و غیره از حقوق برابر برخوردارند، یا انتشار کتاب‌ها و مطبوعات، حتی کتاب‌های ضاله مطلقاً آزاد است!

با وجود اینکه نظریه ولایت فقیه از پیشینه تاریخی بسیار طولانی برخوردار است و همه علمایی که از نهضت مشروطه دفاع کردند از جمله شیخ فضل الله، مرحوم نائینی، مرحوم آخوند خراسانی و دیگران قطعاً در پی اجرای احکام اسلامی در جامعه بودند، هیچ یک به قرار گرفتن ولی فقیه در رأس حکومت اشاره نکردند. از نظر شما دلیل این امر چیست؟

به این سوال می‌توان پاسخ‌های متعددی داد و دلایل مختلفی را ذکر کرد، اما به اعتقاد بنده علمای عصر مشروطه زمینه را برای تحقق عینی این نظریه مناسب نمی‌دیدند و اساساً تصور اینکه یک فقیه جامع الشرایط جای یک شاه بنشیند، به نظر آنها بسیار بعید بود. به همین دلیل درباره آن به شکل جدی اظهار نظر نمی‌کردند. از سوی دیگر، علما فکر می‌کردند که نشستن در مسند حکومت، برای یک عالم کسر شأن است و علما بهتر است صرفاً بر اعمال حاکمان و دولت نظارت کنند.

برخلاف امام که معتقد بودند باید در موقع مقتضی رأساً به تشکیل حکومت اقدام کنند...

بله؛ حضرت امام معتقد بودند که علما غیر از نظارت، باید مستقیماً در صحنه حضور داشته باشند؛ زیرا قوانین حتی اگر اسلامی هم باشد، ممکن است ملعبه دست افراد غیر صالح قرار بگیرد و درست اجرا نشود.

شیخ فضل الله در تحصن حرم حضرت عبدالعظیم (ع) اعتبار اکثریت آرا را زیر سوال می‌برد. منظور شیخ چه بود؟

شیخ فضل الله با دموکراسی از نوع غربی مخالف بود و آن را حاصل سکولاریسم و مخالف شرع و لذا بی اعتبار می‌دانست. او با طرح اعتبار نداشتن اکثریت آرا، در واقع مخالفت خود را با دموکراسی

و حاکمیت ملی مورد نظر مشروطه خواهان غرب زده نشان داد. آنها به صراحت اعلام می‌کردند که دین امری قدیمی و متعلق به ۱۴۰۰ سال قبل است و کارایی خود را از دست داده است؛ بنابراین قوانین مملکت را باید با توجه به مقتضیات زمانه تدوین کرد و نه بر اساس احکام دین! برخی حتی از این هم فراتر می‌رفتند و می‌گفتند: احکام دین را باید به روز کرد!

شیخ با این طرز تفکر مخالفت و اعلام کرد که آزادی و حریت مطلقه، از اساس حرفی غلط و در اسلام برابر کفر است! شیخ از علمایی که ناخواسته بر افکار روشنفکران مهر تأیید می‌زدند درخواست می‌کرد که حرفی نزنند و حرکتی نکنند که در دین رخنه به وجود آید! تمام سعی شیخ این بود که در برابر کسانی که می‌خواستند قوانین شرع را در تقابل با رأی اکثریت قرار دهند و اعتبار و حجیت را به رأی اکثریت بدهند مقاومت کند.

اگر قانون اساسی، مشروعیت و اعتبار خود را از رأی اکثریت نمی‌گیرد، چرا امام پس از تدوین قانون اساسی دستور دادند که قانون اساسی به رأی مردم گذاشته شود؟ اگر زیر ۵۰ درصد به این قانون اساسی رأی می‌دادند، باز هم اعتبار داشت؟

امام این کار را کردند تا به دنیا بفهمانند که ملت حاکمیت اسلام و حکومت دینی می‌خواهد؛ بنابراین این کار برای اثبات مقبولیت نظام انجام شد، نه برای مشروعیت بخشی به نظام.

به نظر شما تفاوت‌ها و تشابهات انقلاب و مشروطه چیست؟

شباهت‌ها زیادند؛ مثلاً در مطبوعات آن زمان به احکام دین و مقدسات توهین می‌شد، در انقلاب اسلامی هم اهانت و ترور شخصیت وجود داشت و دارد. بسیاری از شخصیت‌های انقلابی مثل شیخ فضل الله نوری ترور شخصیتی و فیزیکی شدند. شیخ فضل الله نماد یک اندیشه است که در دوره‌های مختلف به شکل جدیدی جلوه می‌کند؛ بنابراین می‌توان گفت که تفکر شیخ فضل الله به یک مکتب تبدیل شده است.

اما مهم‌ترین تفاوت، در رهبری است. در انقلاب اسلامی، رهبری واحد و مقتدر امام توانست همه جریان‌ها را کنترل و مدیریت کند و به جریان‌های انحرافی امکان بروز ندهد؛ اما نهضت مشروطه فاقد این رهبری بود و از همین رو نتوانست به اهداف خود دست پیدا کند.

شورای نگهبان در اندیشه دوفقیه

مقایسه نقش فقها در اندیشه سیاسی
شیخ فضل الله نوری و امام خمینی (ره)

دورخداد انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی در ایران از فصل‌های مهم تاریخ کشور به شمار می‌آیند. در هریک از این دو پدیده، اموری چون ساختار اجتماعی، چگونگی روابط میان نیروهای اجتماعی، سطح فکر و آگاهی مردم و نظریات و اندیشه‌های روشنفکران و روحانیون، تأثیر گذارده‌اند. از سوی دیگر ریشه‌های انقلاب اسلامی ایران را می‌توان در جنبش مشروطیت نیز جستجو کرد. ضعف‌ها و قوت‌های این جنبش، توجه و بی‌توجهی آن به امور بومی و دینی ایران که اکثریت مردم آن مسلمان بوده‌اند و هستند، در شکل و صورت‌بندی حکومت‌های برآمده از انقلاب مشروطیت تأثیرگذار بوده است.



مهرداد صالحی

مشروطه خواهی و انقلاب مشروطه برپا می شود. هدف روشنفکران تغییر اجتماعی و سیاسی و تبدیل جامعه ایران به جامعه ای اروپایی بود؛ اما هدف علما و روحانیون محدود کردن قدرت پادشاه و برقراری عدالت و کمک به اجرای احکام اسلامی در کشور بود. لذا به تدریج ریشه های اختلاف میان دو گروه شکل گرفت و سپس در تدوین قانون اساسی و متمم آن، خود را نشان داد. در این زمان اندیشه ای رقیب با عنوان مشروطه مشروعه توسط شیخ فضل الله نوری پدید آمد که خطر مشروطه را برای اسلام، بیش از خطر سلطنت می دید. زیرا مشروطه به سمت اهداف استعماری و به مشروطه انگلیسی تبدیل می شد، اما سلطنت حداقل بومی و ایرانی بود و پایبندی نسبی به اسلام و فرهنگ و ارزش های بومی و ملی داشت.

اما درباره شرایط شکل گیری اندیشه ولایت فقیه که در دوره محمد رضا شاه، در پی دوره ای از توسعه در دوران پهلوی اول به وجود می آید، این نکته حائز اهمیت است که در این دوره، طبقه متوسط جدید، خواست مشارکت سیاسی را دارد؛ طبقه ای که در دوران قاجار وجود نداشت. به علاوه مبارزه با بیگانگان و استعمارگری آنان در قالب ادبیات و مفاهیم جدیدی همچون مقابله با امپریالیسم و استعمارگری است، نه استعمار مستقیم کشور که در دوره مشروطه مطرح بود. در این دوره شاه می خواهد سنت های باستانی ایران را در مقابل ارزش ها و احکام اسلامی احیا نماید و بر اساس این موارد است که امام با احساس در خطر افتادن اسلام، اندیشه خود، نظریه حکومت اسلامی و ولایت فقیه را مطرح می کند.

امام در این دوره تبدیل به محور رهبری نیروهای انقلاب می شود؛ شرایطی که شیخ فضل الله از آن برخوردار نبود و اتفاقاً تنها ماند و حتی سایر علما با ایشان همراهی نکردند؛ هر چند با فاصله زمانی اندکی درستی نظرات و پیش بینی های شیخ را دریافتند. به همین جهت امام (ره) توانست اندیشه ولایت فقیه را بر جامعه مسلط نماید؛ ولی شیخ در تسلط اندیشه خود بر جامعه ناکام ماند.

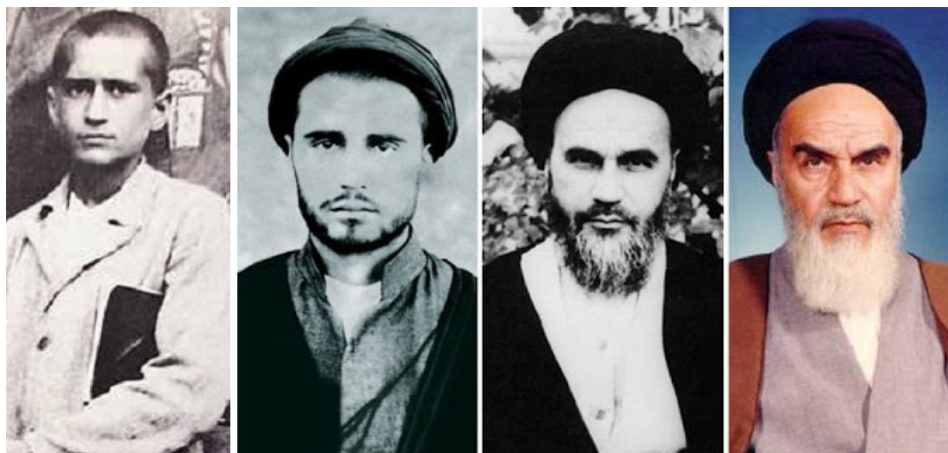
از نظر مبانی، اندیشه سیاسی امام، یک اندیشه کنشی بوده است و لذا دارای برنامه و روشمند است؛ اما اندیشه شیخ بیشتر واکنشی بوده و به این جهت دارای برنامه عملی جامعی نیست. هدف اندیشه امام بر اساس برنامه، تشکیل حکومت اسلامی است، در حالی که اندیشه

جنبش ها دارای خطوط فکری هستند و بر مسیر اندیشه اندیشه ورزان حرکت می کنند. در جریان انقلاب مشروطه دو اندیشه عمده و البته رقیب وجود داشت؛ مشروطه و مشروطه مشروعه، که نماینده این دومین اندیشه شیخ فضل الله نوری بوده که سیره نظری و عملی وی اساس ایجاد این اندیشه شده است. در جریان جنبشی که به انقلاب اسلامی منتهی شد نیز می توان تنوع اندیشه های رقیب را دید. اما آنچه به اندیشه مسلط تبدیل شد و حکومت را سازمان داد، بر نظریه ولایت فقیه امام خمینی (ره) استوار بود. به اعتقاد بسیاری، بخش هایی از نظریه ولایت فقیه، به ویژه در دوره ابتدایی آن در قبل از انقلاب اسلامی، نه در دوران تکامل این اندیشه سیاسی، در نظریه مشروطه مشروعه ریشه دارد.

بر این اساس، این یادداشت تلاش می کند تا به بررسی مقایسه ای این دو اندیشه بپردازد و سؤال اصلی آن این است که «در مقایسه میان اندیشه سیاسی شیخ فضل الله نوری و امام خمینی (ره) چه شباهت ها و تفاوت هایی را می توان یافت؟» در پاسخ به این پرسش، باید گفت با توجه به شکل گیری دو اندیشه ولایت فقیه امام خمینی (ره) و مشروطه مشروعه شیخ فضل الله نوری بر پایه مبانی اسلام شیعی، شباهت های دو اندیشه در توجه به حاکمیت و مشروعیت الهی، اجرای احکام اسلام و قانون گذاری بر اساس آن و تقویت علما بوده است. مهم ترین تفاوت آنها نیز این است که در اندیشه شیخ فضل الله، بقای سلطنت و نظارت علما بر قوانین مد نظر بوده و در اندیشه امام خمینی (ره) حکومت مستقیم فقیه، دایره وسیع اختیارات فقیه، مشروعیت مردمی و توجه به مصلحت مسلمین و حکومت اسلامی مورد نظر است.

به این ترتیب، هدف اصلی مقاله بازشناسی زمینه های شکل گیری نظرات سیاسی دو فقیه در اندیشه های ایشان درباره حکومت است. در کل از مقایسه میان این دو اندیشه سیاسی می توان چنین نتیجه گرفت که شرایط ایجاد دو اندیشه سیاسی بایکدیگر متفاوت بوده است.

در دوره پیش از نهضت مشروطه، که ایرانیان در فضایی سنتی و عاری از عناصر جدید و رسانه های دوران مدرن به سر می بردند، روشنفکران مفاهیمی چون آزادی، برابری، قانون، شورا و امثال آن را وارد فرهنگ سیاسی کردند. سپس به واسطه همراهی علمای برجسته در میان مردم و مقبول در کوچه و بازار، اندیشه



نقش بسیار قائل شده است، چرا که این فقها هستند که باید برای تأسیس حکومت اسلامی قیام کنند. فقیه جامع الشرایط و آگاه به مسائل زمان در اندیشه سیاسی امام به جز ولایت بر امور حسبیه، صاحب ولایت برای تشکیل حکومت بر مردم نیز هست. اما در اندیشه شیخ، فقط برای فقها، نقش نظارتی وجود دارد. با این حال سیره عملی شیخ نشان می‌دهد که روحانیون برای حفظ احکام اسلام، نباید از هیچ سعی و تلاشی فروگذار کنند. هر دو فقیه، درباره حدود و اختیارات حکومت بر این اعتقاد هستند که حکومت در اسلام مشروطه است. البته مشروطه در این معنا که حکومت در اسلام باید مقید به احکام اسلامی باشد. نظام سیاسی مشروطه مشروعه شیخ، آن نظامی است که در آن بر خلاف احکام اسلام، قانونی گذارده نشود و شیخ، درباره حدود اختیارات، آن را محدود به اجرای احکام اسلام کرده است. اما امام، در اختیارات حکومت از نظر شیخ هم فراتر می‌رود و با قرار دادن حکومت در اختیار فقیه به نیابت از پیامبر (ص) و امام معصوم (ع)، هر آنچه در اختیارات آنها متصور است را از اختیارات فقیه می‌داند. پس محدوده اختیارات در اندیشه سیاسی امام بسیار گسترده‌تر از محدوده اختیارات حکومت در اندیشه شیخ است. درباره مشروعیت و مصلحت، از آنجا که شیخ به دوگانگی امور عرفی و امور شرعی مسلمانان قائل است، بنابراین، تمامی سعی و تلاش خود را مصروف بر این داشته که سلطنت مسلمان ذی شوکت را دارای مشروعیت نماید. از نظری، اگر مجلس تنها برای برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری امور مملکت تشکیل شود با اسلام منافات ندارد. به علاوه از آنجا که شیخ به تأسیس حکومت در نظر هم نمی‌پردازد، بنابراین به مصلحت نیز نمی‌اندیشد و حتی مردم را برای مشروعیت دادن به حکومت، صاحب حق نمی‌داند. در مقابل، امام (ره) در اندیشه سیاسی خود، قائل به ولایت مطلقه فقیه است و لذا در ایجاد مشروعیت برای حکومت فقیه کوشیده و در این رابطه، از ادله نقلی و عقلی استفاده می‌کند تا با اثبات مشروعیت ولایت، مشروعیت حکومت اسلامی را نیز اثبات کند.

پس دو فقیه در استدلال درباره مفهوم مشروعیت، در اینکه

شیخ به اجرای احکام اسلام با وجود سلطنت رضایت می‌دهد. هر دو اندیشه منبعث از احکام اسلام و فقه سیاسی شیعه بوده که برای حکومت شرط قائل شده و حکومت را مشروطه (شرطیه) می‌دانند، اما دایره گستردگی این دو اندیشه و شرطیه آنها، متفاوت است. در اندیشه سیاسی شیخ، ولایت فقیه، همان ولایت عام است که همه فقها به آن باور دارند و فقط نظارت علما را بر قانونگذاری (برنامه‌ریزی) می‌خواهد، اما در اندیشه سیاسی امام، دایره شمولیت ولایت فقها، هم ولایت عام است که همه فقها به آن باور دارند و هم ولایت مطلقه است که نیابت فقها در تأسیس حکومت را در برمی‌گیرد. امام در اندیشه سیاسی خود، قائل به دو شعبه شدن حکومت به نظارتی و نظامی، همچنان که شیخ قائل بود نیست، بلکه همه امور را (همچون حکومت، قضاوت، امور حسبیه و غیره) درید فقیه دانسته است. بنابراین حکومت غیر از فقیه را بر خلاف شرع و حکومت جور می‌داند. مفهوم ولایت فقیه در اندیشه سیاسی امام، محور مرکزی است که بقیه مفاهیم حول محور آن قرار دارند و مفهوم مرکزی در اندیشه شیخ تنها اجرای احکام اسلام است و مفاهیم دیگر حول این محور، می‌گردند. به تعبیر بهتر، در اندیشه سیاسی شیخ، همین که احکام اسلام توسط سلطنت اجرا شود، کفایت می‌کند، اما نزد امام، با توجه به تجارب گذشته و از جمله تجربه شکست مشروطه و تبدیل آن به سلطنت پهلوی که بدتر از سلطنت قاجار بود، برای تداوم اجرای احکام اسلام حکومت باید در اختیار کسی باشد که اسلام به وی جواز داده که همان فقیه جامع الشرایط است. در هر دو اندیشه حکومت اصلی از آن خداست. هر دو اندیشه بر اساس مؤلفه امر به معروف و نهی از منکر، استدلال کرده‌اند، اما در نقطه تفاوت با هم در این استدلال، شرایط زمانی و مکانی دخیل بوده است. شیخ از امر به معروف و نهی از منکر، استدلال دفع افسد به فاسد می‌کند و به حکومت سلطنت استبدادی حامی اسلام رضایت می‌دهد؛ اما امام، از قاعده امر به معروف و نهی از منکر، از نهی فراتر رفته و قائل به امر معروف بوده و به تأسیس حکومت اسلامی می‌رسد. به علاوه اندیشه ولایت فقیه برای روحانیت،



۶۶

شیخ از امر به معروف و نهی از منکر، استدلال دفع افسد به فاسد می‌کند و به حکومت سلطنت استبدادی حامی اسلام رضایت می‌دهد؛ اما امام، از قاعده امر به معروف و نهی از منکر، از نهی فراتر رفته و قائل به امر معروف می‌شود.

۹۹

مشروعیت برای حکومت تنها برای سلطان عرفی باشد و یا اینکه سلطان عرفی صاحب دستگاه جور تلقی شود و تنها به فقیه مجوز حکومت داده شود، اختلاف نظر دارند. در کنار این، از آنجا که امام هم در نظریه تأسیس حکومت پرداخته و هم آن را به صورت عملی به اجرا درآورده است، پس از پیروزی انقلاب و برای تأسیس جمهوری اسلامی، همچون علی (ع) که حضور مردم را در پذیرش حکومت مهم می‌داند، به مفهوم حق مردم برای تعیین سرنوشت خود که منجر به در نظر گرفتن مشروعیت مردمی نظام سیاسی می‌شود، پرداخته و بدان قائل است. همچنین شرایط عملی حکومت، امام را متوجه امر مصلحت می‌نماید که در آن حتی به تعطیلی احکام ثانویه نیز در شرایط ضرورت قائل است. از این جنبه محدوده اختیارات ولی فقیه گسترش یافته و از آن، ولایت مطلقه فقیه در عمل منتج می‌شود که در اصلاح قانون اساسی بازتابیده شد.

در نهایت اندیشه سیاسی امام که شکل نهایی آن به صورت ولایت مطلقه (بدون قید) است، برخلاف اندیشه سیاسی مشروطه مشروعه شیخ که ولایت مقیده است، بر جامعه ایران مسلط شده و توانست در قانون اساسی جمهوری اسلامی، به ستون اصلی نظام سیاسی اسلامی تبدیل شود و تداوم یابد.

اما نقطه مهم این مقایسه که بحث نظارت تعدادی از فقهای هر عصر بر مصوبات مجلس است باید گفت در اندیشه شیخ و امام در رابطه با قانون و قانون‌گذاری، دو فقیه بر این اعتقادند که تنها قانون برای اداره جامعه اسلامی، قانونی است که از سوی خدا آمده است. پس هر حکمی غیر از حکم خدا، ظلم است. حال در مورد مجلس می‌توان به این نکته اشاره داشت که شیخ تنها در صورتی مجلس را می‌پذیرد که مصوبات آن برای برنامه‌ریزی امور مملکتی باشد و در اندیشه امام نیز قانون‌گذاری برای برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری است. هر دو فقیه معتقدند فقها باید بر مصوبات مجلس نظارت داشته باشند و در شکل کامل آن، همان طرح شیخ مبنی بر نظارت فقها بر مصوبات مجلس، در جمهوری اسلامی و حکومت ولایت فقیه در قالب شورای نگهبان قانون اساسی آمده است. در واقع، در نظر امام خمینی (ره)، اندیشه شیخ مبنی بر نظارت فقها بر مصوبات مجلس به قدری مهم و اساسی و دارای تأثیر است که حتی در حکومت اسلامی هم که حاکم آن خود فقیه است (نه شاه) و کلیت حکومت، اسلامی است (نه سلطنتی)، باز هم باید تعدادی از فقها در این جایگاه حضور داشته باشند تا بر مصوبات مجلس نظارت کنند. به تعبیر دیگر از نظر امام (ره) اسلام و ایران به قدری از نبود این شرط در دوران مشروطه آسیب دید که اکنون حتی در حکومتی که به رهبری خود فقیه در حال اجرای احکام الهی است باید این شرط یعنی نظارت فقها بر مصوبات مجلس همچنان برقرار باشد.

در شرایط فعلی حمله شدید مخالفان حکومت اسلامی (از نظر گفتمانی و اعتقادی) و مخالفان جمهوری اسلامی (از نظر سیاسی) با شورای نگهبان و حمله‌های فراوان به این نهاد عالی کشور نشان دهنده جایگاه بسیار مهم و اثرگذار این نهاد است و حکایت از تدبیر خاص و بینش الهی امام خمینی (ره) مبنی بر پیش‌بینی چنین نهادهای در ساختار قانونی کشور دارد.



گفتگوی «سرو» با دکتر عباسعلی کدخدایی سخنگوی شورای نگهبان

فقط قانون ملاک ماست

شورای نگهبان قانون اساسی در دو مرحله تشکیل شد. در مرحله اول بعد از تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و قبل از استقرار قوه مقننه و قوه مجریه و در اسفندماه سال ۱۳۵۸ از سوی امام خمینی (ره) فقهای مجتهد این شورا منصوب شدند. در مرحله دوم و تیرماه ۱۳۵۹ هم با تشکیل اولین دوره مجلس شورای اسلامی ۶ حقوقدان این شورا انتخاب شدند که با اضافه شدن به ترکیب فقهای منصوب شده، شورای نگهبان ۲۶ تیر ۱۳۵۹ کار خود را به طور رسمی آغاز کرد. این شورا نظارت بر انتخابات، و تأیید نامزدهای مجلس خبرگان، ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی و همچنین «اطمینان از سازگاری قانون تصویب شده توسط مجلس شورای اسلامی با معیارهای اسلام و قانون اساسی» را به عهده دارد، به بهانه سالروز تاسیس آن گفتگویی داشته ایم با دکتر عباسعلی کدخدایی؛ سخنگوی شورا، که در ادامه می آید.



آزاده سادات
سید حسینی

مردم در انتخابات ۱۴۰۰ به دنبال ایجاد تحولی در حوزه های اقتصادی - معیشتی بودند...

به هر حال انتخابات در همه جوامع به عنوان یک تحول عظیم تلقی می شود. انتخابات اعمال حق تعیین سرنوشت از سوی مردم است. همه مردم نسبت به آن حساس هستند. طبیعتاً عوامل مختلفی مانند عوامل اقتصادی، معیشتی، تحولات سیاسی و حتی برخی مواقع تحولات بیرونی می تواند بر آن تأثیرگذار باشد. بنده فکر می کنم انتخابات ۱۴۰۰ با توجه به دوره های گذشته که انتخابات برگزار و افراد و رؤسای جمهور انتخاب شده بودند، از اهمیت بیشتری برخوردار است. مردم به دنبال یک تحول بهتر و بیشتر در حوزه های اقتصادی و معیشتی هستند. بنابراین امر مهمی تلقی می شود. البته باید به جایگاه منطقه ای جمهوری اسلامی ایران هم توجه داشت. ایران در جایگاه برتر و عالی قرار دارد و از این جهت حساسیت هایی در خارج کشور نسبت به این انتخابات وجود دارد.

آیا شورای نگهبان بدون هرگونه ملاحظات سیاسی با انتخابات مواجه می شود؟

شورای نگهبان یک نهاد حقوقی است که مکلف است وظایف خود را بر اساس نص صریح قوانین انجام دهد. آنچه که از شورای نگهبان انتظار می رود اجرای صحیح وظیفه قانونی است. شورای نگهبان به عنوان یک نهاد سیاسی مانند احزاب، گروه سیاسی نیست که بخواهد با ملاحظات سیاسی با انتخابات برخورد کند؛ بلکه یک نهاد حقوقی است و در قوانین اساسی و عادی وظایف قانونی برای این نهاد مشخص شده است. انتظار هم این است که شورای نگهبان بر اساس وظایف قانونی خود عمل کند.

شورای نگهبان در تمامی انتخابات از دوا برار در بررسی صلاحیت ها استفاده می کند. اگر هم اختلاف نظری باشد یک روش نهایی به عنوان تمام کننده به کار گرفته می شود.

ابزار اول این شورا، پرونده هایی است که از افراد در اختیار این شورا قرار می گیرد. مثلاً در انتخابات مجلس ممکن است که نامزدی مدارک تحصیلی نداشته باشد، یا سابقه اجرایی لازم را نداشته باشد، یا مانعی مانند محکومیت کیفری داشته باشد. طبیعتاً

شورای نگهبان بر اساس قانون اساسی وظیفه بررسی صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را برعهده دارد. در این خصوص باب گفتگویی را باز بفرمایید.

شورای نگهبان در جمهوری اسلامی ایران یکی از نهادهای عالی است که در قانون اساسی برای آن وظایفی ذکر شده است. این شورا در حوزه انتخابات بر اساس اصل ۹۹ قانون اساسی نظارت بر انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی، خبرگان رهبری و همه پرسی ها را برعهده دارد. شورای نگهبان طبیعتاً وقتی که مرجع دیگری در قانون در نظر گرفته نشده است، وظیفه بررسی صلاحیت های نامزدهای انتخاباتی را هم در انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و خبرگان رهبری قبل از برگزاری هر کدام از انتخابات طبق اصل موضوعه برعهده دارد. همچنین نظارت بر عملکرد مسئولان اجرایی در حوزه انتخابات شامل انتشار تعرفه ها، توزیع تعرفه ها و نهایتاً عملکرد آنها در روز برگزاری انتخابات را برعهده دارد. ناظران شورای نگهبان در روز انتخابات در سراسر کشور برای پاسداری از آرای مردم پای صندوق ها حاضر می شوند.

شیوه بررسی صلاحیت نامزدهای انتخابات مجلس شورای اسلامی چگونه است؟

درباره بررسی صلاحیت ها هم باید گفت که بررسی صلاحیت نامزدهای انتخاباتی هم طبق قانون برعهده شورای نگهبان است. این شورا در حوزه انتخابات مجلس از طریق تعیین ناظران مردمی و هیئت های نظارت که از اقشار مختلف مردم تشکیل می شود، وظیفه نظارت و بررسی صلاحیت ها را انجام می دهد. اگر شکایتی یا اعتراضی هم باشد در جلسات نهایی شورای نگهبان مطرح می شود. البته در انتخابات ریاست جمهوری طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی این وظیفه برعهده خود اعضای شورای نگهبان قرار گرفته است. این شورا صلاحیت داوطلبان برای حضور در این انتخابات را بررسی می کند. شورای نگهبان وظیفه اجرای قانون را برعهده دارد. در حوزه انتخابات ریاست جمهوری قانون اساسی اصولی مانند اصل ۱۱۵ و ۱۱۰ را برای وظایف شورای نگهبان در نظر گرفته است.

این موارد باید بررسی شود. این ابزاری است که قانونگذار برای این نهاد در نظر گرفته است. ابزار دوم بیشتر در انتخابات ریاست جمهوری به کار می رود. براساس اصل ۱۱۵ گفته شده که کسانی که قصد نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری را دارند باید رجل سیاسی - مذهبی باشند. اگر معیارهای دقیقی هم برای این عبارت نتوانیم در نظر بگیریم، رجل سیاسی در عرف سیاسی - اجتماعی یک استانداردها و معیارهایی را دارد. یا در اصل ۱۱۵ گفته که مدیر یا مدبر باشد. کسی که سابقه مدیریتی را داشته باشد، می توانیم مدیر و مدبر بودن او را از بررسی سوابق احراز کنیم.

این دو شرط به عنوان مانع صلاحیت ها در جلسه عمومی شورای نگهبان بحث می شود. البته بعضاً دوستانی که احتمالاً حسن نیت هم دارند، ولی اطلاع کافی از روند اجرایی بررسی صلاحیت ها ندارند، ممکن است ادعاهایی را مطرح کنند. به هر حال کسی که به ثبت نام اقدام می کند، خود را در معرض شرایط احراز رجل سیاسی، مدیر و مدبر بودن قرار می دهد. برای شورای نگهبان احراز این مسئله بسیار مهم است و طبیعتاً از طریق بررسی ارزیابی سوابق فرد صورت می گیرد. باید وی در تلقی عمومی مردم، فردی به عنوان رجل سیاسی - مذهبی شناخته شده باشد تا شورای نگهبان بتواند این موضوع را احراز کند. این مسئله گاهی اوقات از طریق سوابق اجرایی فرد مشخص می شود. گاهی اوقات هم برخی افراد به شورای نگهبان دعوت می شوند و جمعی از اعضای شورا با آنها گفتگو می کنند. از اطلاعات آنها، سوابق آنها، کارهایی که انجام داده اند، پرسیده می شود. نهایتاً تمامی شرایط افراد در شورای نگهبان به بحث گذاشته می شود و باید ۷ رأی مثبت برای احراز افراد کسب شود. اگر ۶ رأی باشد به مفهوم این است که صلاحیت فرد احراز نشده است. حتماً باید بیش از ۷ رأی باشد.

در سال ۹۲ و همچنین ۹۶ که رهبر انقلاب سیاست های کلی انتخابات را ابلاغ فرمودند، شورای نگهبان به مدت یک سال یک آیین نامه داخلی را تصویب کرد که معیارهای جزئی تری را برای تشخیص رجل سیاسی مذهبی تعیین کرده است. مثلاً اگر کسی برای حضور در انتخابات ریاست جمهوری اعلام آمادگی می کند باید یک برنامه ای را داشته باشد؛ اگر چه ممکن است که این برنامه را نتواند اجرایی کند؛ اما حداقل این که نامزد ریاست جمهوری بتواند یک برنامه ای را ارائه کند.

آیا شورای نگهبان صلاحیت زنان را هم در انتخابات ریاست جمهوری بررسی می کند؟
شورای نگهبان تاکنون مانعی برای ثبت نام خانم ها در انتخابات ریاست جمهوری نداشته است؛ بلکه در صورت ثبت نام، صلاحیت آنها نیز مانند نامزدهای مرد در شورای نگهبان بررسی می شود. البته تاکنون صلاحیت خانم ها برای انتخابات احراز نشده است؛ اما شورای نگهبان مانعی را برای ثبت نام آنها قرار نداده است.

قوانین انتخاباتی ایران چقدر با وضعیت امروز جامعه تطابق و همسویی دارد؟

۶۶
این شورا در حوزه
انتخابات مجلس از طریق
تعیین ناظران مردمی و
هیئت های نظارت که
از اقشار مختلف مردم
تشکیل می شود،
وظیفه نظارت و بررسی
صلاحیت ها را انجام
می دهد. اگر شکایتی
یا اعتراضی هم باشد در
جلسات نهایی شورای
نگهبان مطرح می شود.

۹۹

شورا است. مثلاً در انتخابات ریاست جمهوری ملاحظه کنید که افرادی که تأیید صلاحیت شدند از چه قشرهایی بوده‌اند و چه کسانی رأی آورده‌اند. اما گاهی اوقات مثل انتخابات اخیر یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی، مردم به گروه دیگری اقبال می‌کنند. شورای نگهبان در این تغییر نگاه مردم مقصر نیست. شورای نگهبان در انتخابات اخیر مجلس نسبت به متخلفان تبعیضی قائل نشد. افرادی که صلاحیت آنها مورد تأیید قرار نگرفت هم به اصولگرایان و هم به اصلاح طلبان منتسب بودند. اتفاقاً شورای نگهبان افراد مهمی از اصولگرایان را با توجه به سوابق آنها تأیید نکرد. اما این که چرا مردم به این جناح یا گروه رأی نمی‌دهند، شورای نگهبان مسئول آن نیست. شورای نگهبان در جریان انتخابات اخیر مجلس شورای اسلامی صلاحیت ۷۵ نفر از نمایندگان وقت را تأیید نکرد، اما مردم به ۱۱۷ نفر از نمایندگان وقت که تأیید صلاحیت شده بودند رأی نداده‌اند. این وضعیت نشان دهنده رویکرد مردم در انتخابات است.

وضعیت انتخابات اخیر ریاست جمهوری را از نگاه نهادهای که بخشی از امور انتخابات را بر عهده دارد چطور می‌بینید؟

مسئولان برگزاری انتخابات شامل وزارت کشور در حوزه اجرا و شورای نگهبان در حوزه نظارت، تلاش کردند که انتخابات به نحو صحیح، در نهایت سلامت و با ساده‌ترین روش‌ها برگزار شود. در انتخابات اخیر هم با ویروس منحوس و بیماری کرونا مواجه شده‌ایم. تلاش برای این بود که تعداد صندوق‌ها بیشتر شود. تعداد شعب اضافه شود. انتخابات در فضای باز انجام شود. به هر حال این پیش‌بینی‌ها صورت گرفت و تدابیر دیگری هم اتخاذ شد. تأمین سلامت مردم در کنار سلامت انتخابات برای مسئولان برگزاری انتخابات مهم بود و الحمدلله انتخابات خوب و پرشوری را در روز ۲۸ خرداد ماه شاهد بودیم.

قوانین انتخاباتی ایران، هم انتخابات ریاست جمهوری و هم انتخابات مجلس، مربوط به دهه‌های گذشته است؛ اساس و پایه آنها بر مبنای فضای گذشته است که رقابت‌های سیاسی مثل امروز جدی نبوده است. رقابت‌های امروز بسیار جدی است. گروه‌ها و افراد مختلفی وارد می‌شوند. خوشبختانه مشارکت عمده‌ای در ثبت نام داوطلبان صورت می‌گیرد. طبیعتاً قوانین انتخابات باید بر اساس وضعیت امروز مورد بازنگری قرار گیرد و اصلاح شود.

مجلس در دو نوبت اقدام به این کار کرده است. در مجلس گذشته تلاش شد که قانون انتخابات مجلس را اصلاح کنند که نهایتاً با توجه به اختلاف نظرها کنار گذاشته شد. در مجلس یازدهم هم قرار شد که قانون انتخابات ریاست جمهوری اصلاح شود که با ایرادهای شورای نگهبان و هیئت نظارت مجمع تشخیص مصلحت نظام مواجه شده است. این قانون در اختیار مجلس قرار دارد. اگر مجلس بتواند ایرادهای هیئت نظارت مجمع تشخیص مصلحت نظام را برطرف کند، طبیعتاً به عنوان قانون لازم‌الاجرا تلقی می‌شود. اما من ایراد و نگاهی که نسبت به قانون انتخابات در حوزه مجلس و در حوزه ریاست جمهوری دارم را همچنان دنبال می‌کنم. این قانون باید به قانون جامعی تبدیل شود که همه موضوعات و فروع مورد بحث در این دو انتخابات لحاظ شود تا بتواند چشم‌انداز روشنی را برای مجریان، ناظران و مردم ایجاد کند.

عملکرد شورای نگهبان در انتخابات معمولاً مورد مناقشه گروه‌های سیاسی قرار می‌گیرد و زیر سؤال می‌رود. نظر شما راجع به این شبهات چیست؟

البته برخی از افراد و گروه‌های سیاسی تهمت‌هایی را به شورای نگهبان می‌زنند. بهترین پاسخ این شورا به تهمت‌ها، عملکرد



مقایسه شورای نگهبان با نهادهای مشابه در دیگر کشورها

برای رای مردم

بر اساس اصل ۹۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، شورای نگهبان، وظیفه نظارت بر انتخابات را بر عهده دارد. به موجب تفسیر شورای نگهبان، نظارت یاد شده در این اصل «نظارتی استصوابی» است که شامل تمام مراحل اجرایی انتخابات از جمله تأیید و رد صلاحیت کاندیداهای باشد. تلقی برخی ها از نظارت بر انتخابات، ایجاد نوعی محدودیت در حقوق سیاسی مردم است. حال آن که در خبرگان قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ چنین دیدگاهی در مورد مسأله نظارت و حقوق مردم وجود نداشته است. تلاش تدوین کنندگان قانون اساسی در این جهت بوده است که ضعف قدرت مردم در تقابل با قوا و نیروهای رسمی دولتی (به ویژه قوه مجریه) از راه یک نهاد ناظر جبران شود. از این رو این نظارت به معنای نظارت فراقانونی و به منزله دخالت در اجرای انتخابات و گزینش کاندیداهای محسوب نمی شود.



لیلانعمتی

که صلاحیت خود را قبل از سطح کشوری به نمایش گذارده باشند. فرانسوی ها معتقدند این تأیید صلاحیت از ظهور به قول آنان «پارشوتیست ها» یعنی افرادی که به یک باره در میدان سیاست ظاهر شده و رأی مردم را با خود همراه می سازند، ممانعت به عمل می آورد.

در راستای مقایسه عملکرد شورای نگهبان با نهادهای مشابه در دیگر کشورها باید به نکات زیر توجه داشت:

۱. در برخی از کشورها انتخابات به معنای شرکت مردم در امرگزینش نمایندگان پارلمان وجود ندارد. به عنوان نمونه پارلمان آفریقا، ۳۰۰ عضو دارد که ۶ نفر از جانب رئیس جمهور انتخاب می شود و ۲۴۰ عضو دیگر از بین تمامی کاندیداهای سراسر کشور که بیش از ۱۰ هزار نفر هستند بر اساس شرایط و به وسیله یک کمیته دولتی گزینش می شوند. در قانون اساسی عربستان سعودی نیز حضور مردم به صورت انتخابات و شرکت در انتخابات مصداق ندارد؛ تا جایی که در قانون اساسی این کشور، تعبیر بیعت با پادشاه برای اطاعت و تبعیت از او در هر شرایطی استفاده شده است.

۲. در کتب حقوقی، مجالس قانون گذاری به دو نوع تقسیم می شوند: یکی مجالس عالی که تحت عناوینی مثل مجلس سنا، اعیان، لردها و... تشکیل می شوند و مجالس عادی که نمایندگان و مبعوثان تمام ملت در آن دور هم جمع می شوند. برخی از کشورهای جهان مانند ژاپن، مجارستان، مصر، بلژیک، انگلستان، فرانسه، سوئد، نروژ، آمریکا، دانمارک و... دارای سیستم دو مجلسی و برخی مانند ایران از سیستم تک مجلسی برخوردارند. از این رو نحوه انتخاب نمایندگان مجلس شورای ایران را باید با نوع دوم مجلس کشورهای دو مجلسی مقایسه کرد؛ چرا که در ایران مجلس عالی قانون گذاری وجود ندارد.

مراجع اعمال نظارت در دیگر کشورها

به طور کلی نظارت بر انتخابات در کشورهای جهان توسط ۵ نهاد زیر انجام می پذیرد:

۱. دادگاه قانون اساسی

در بسیاری از کشورهای دموکراتیک جهان، نظارت بر صحت انتخابات توسط دادگاه قانون اساسی انجام می پذیرد.

عده ای این شبهه را در ذهن دارند که اصول مربوط به نظارت شورای نگهبان در قانون اساسی، اصولی غیر دموکراتیک بوده و فقط در قانون اساسی ایران جای دارد. اینان همواره در صدد محدود کردن نقش نظارتی این شورا هستند؛ تا جایی که خواستار جایگزینی نظارت استطلاعی به جای نظارت استصوابی هستند؛ چیزی که نه ضمانت اجرا دارد و نه فایده ای بر آن مترتب است. حال این سؤال جای تحقیق و بررسی دارد که نهادهای مشابه عملکرد این نهاد در کشورهای دیگر به خصوص کشورهای دارای ساختار دموکراتیک وجود دارد یا نه؟

وجود نهادهای مشابه شورای نگهبان

در اکثر کشورهای دنیا به منظور اعمال نظارت بر انتخابات، مراجعی قانونی وجود دارند. برای نمونه، «دادگاه قانون اساسی» در ترکیه، «محکمه النقد» در مصر، «شورای قانون اساسی» و «دیوان عالی عدالت» در فرانسه، «دادگاه قانون اساسی» در آلمان، «مجلس نمایندگان» و «سنا» در آمریکا، «مجلس عوام» در انگلستان و «دادگاه قانون اساسی» در روسیه، این نقش نظارتی را ایفا می نمایند. بنابراین در کشورهای دیگر هم نهادهایی تحت عنوان شورا یا دادگاه وجود دارند که وظیفه آنها نظارت بر صحت انتخابات است. تنها تفاوتی که وجود دارد این است که در دیگر کشورها این نظارت در نهایت به دادگاه قانون اساسی، دادگاه عالی عدالت، شورای قانون اساسی، دیوان عالی کشور یا نهاد مشابه دیگری که واپسین تصمیم را گرفته و در برابر این تصمیم به هیچ شخص یا نهادی پاسخگو نیست، ختم می شود. به عبارت دیگر وجود نهاد نظارتی در دیگر کشورها مورد تردید نیست، تنها ماهیت این نهادها متفاوت است که آن هم به ساختار سیاسی - حقوقی کشورها بستگی دارد. به عنوان نمونه در فرانسه برای آنکه نامزدی فرد جهت تصدی مقام نمایندگی مردم رسمیت یابد، لازم است حدود ۵۰۰ نفر از نمایندگان اعم از نمایندگان مجلس یا شوراها و... او را تأیید کرده باشند و به عبارتی پای طومار صلاحیت وی را امضا نمایند. طبق قانون، این ۵۰۰ نفر باید لا اقل از ۳۰ استان مختلف کشور باشند و از هر استان بیش از ۵۰ امضا پذیرفته نمی شود. بنابراین فقط افرادی می توانند به عنوان نامزد خود را مطرح سازند

در این راستا می‌توان به کشورهای زیر اشاره کرد:
اتریش: در اتریش دادگاه قانون اساسی که اعضای آن با پیشنهاد
 هیأت دولت و با حکم رئیس جمهور و دیگران به وسیله مجلس
 ملی و شورای فدرال انتخاب می‌شوند، بر صحت انتخابات
 نظارت دارند.

فیلیپین: در فیلیپین که دارای نظام دو پارلمانی است، هریک
 از دو مجلس، دادگاه قانون اساسی مخصوص خود را دارند.
 هر دادگاه از ۹ نفر تشکیل می‌شود. ۳ نفر قاضی از دیوان عالی
 کشور و دیگران از حزب اکثریت و اقلیت هر کدام ۳ نفر معرفی
 می‌کنند. از ۳ قاضی هر کدام که سابقه بیش‌تری دارد به ریاست
 دادگاه برگزیده می‌شود. دادگاه قانون اساسی وظیفه نظارت بر
 انتخابات و مصوبات مجلس را دارد.

بلغارستان: مطابق ماده ۶۶ قانون اساسی بلغارستان، هرگاه
 صحت انتخابات مورد تردید باشد، موضوع می‌تواند طبق
 قانون به دادگاه قانون اساسی احاله گردد.

سوریه: مطابق اصل ۶۲ قانون اساسی سوریه، در صورتی که طبق
 تحقیق و گزارش دادگاه عالی قانون اساسی، صحت انتخابات
 مربوط به نماینده‌ای مخدوش باشد، مراتب ظرف یک ماه به
 وی ابلاغ و از کار برکنار می‌شود.

آلمان: طبق قانون اساسی آلمان، رسیدگی به صحت انتخابات
 به ویژه از راه تصویب اعتبارنامه‌های نمایندگان، همچنین سلب
 مصونیت و عزل آنها از سمت نمایندگی از اختیارات مجلس
 نمایندگان است. هرگاه به تصمیم‌های مجلس یاد شده در
 این موارد، یعنی تأیید یا رد اعتبارنامه نماینده‌ای و یا سلب
 مصونیت و عزل وی اعتراضی وجود داشته باشد، رسیدگی به
 آن از اختیارات دادگاه قانون اساسی است. دادگاه قانون اساسی
 فدرال، عالی‌ترین دادگاه و یکی از قابل احترام‌ترین و قدرتمندترین
 نهادهای جمهوری فدرال آلمان است.

قرقیزستان: طبق بند ۳ ماده ۸۲ قانون اساسی قرقیزستان،
 قانونی بودن انتخابات ریاست جمهوری را دادگاه قانون اساسی
 انجام می‌دهد.

۲. شورای قانون اساسی

فرانسه: طبق اصل ۵۸ قانون اساسی فرانسه، شورای قانون اساسی
 بر حسن اجرای قانون انتخابات ریاست جمهوری نظارت می‌کند.



شورای قانون اساسی بر حسن اجرای قانون انتخابات ریاست
 جمهوری نظارت می‌کند و به اعتراض‌ها رسیدگی کرده و نتایج
 انتخابات را اعلام می‌نماید.



وجود نهاد نظارتی در اکثر کشورهای دنیا به منظور اعمال نظارت بر انتخابات مورد تردید نیست، تنها ماهیت این نهادها متفاوت است که آن هم به ساختار سیاسی - حقوقی کشورها بستگی دارد.

آنها به مجلس تقدیم می‌کنند و مجلس نیز گزارش هیأت قضایی را بدون بحث تأیید می‌کنند. اما برخلاف ترتیب معمول در سایر ممالک، در انگلستان فقط اعتبارنامه‌های نمایندگانی بررسی می‌شود که انتخاب آنها مورد اعتراض است.

آلمان: در آلمان به موجب ماده ۳۱ قانون اساسی مصوب ۱۹۱۹ میلادی رسیدگی به اعتبارنامه‌های اعضای مجلس «رايشتاگ» به یک دادگاه مختلط مرکب از چند نفر نماینده مجلس رايشتاگ و چند نفر عضو دادگاه اداری واگذار شده بود. نمایندگان را خود رايشتاگ برای تمام دوره تقنینی و قضات را رئیس جمهور انتخاب می‌کردند. برای اخذ تصمیم، موافقت سه نفر نماینده رايشتاگ و دو نفر قاضی لازم بود.

ژاپن: طبق اصل ۴۲ قانون اساسی ژاپن، پارلمان این کشور از دو مجلس، یعنی مجلس نمایندگان و مجلس مشاوران تشکیل یافته است. تأیید انتخابات افراد منتخب و تصویب اعتبارنامه آنها بر عهده مجلس مربوطه و با اکثریت ساده آرای حاضرین است. سلب نمایندگی از آنان نیز به همین ترتیب، اما با اکثریت دو سوم آرای حاضرین امکان پذیر است.

ایتالیا: پارلمان ایتالیا از دو مجلس نمایندگان و مجلس سنا تشکیل یافته است. مطابق اصل ۶۶ قانون اساسی این کشور، هریک از مجلسین هم در خصوص صحت اعتبارنامه اعضای خود و هم در مورد علل مغایرت یا عدم صلاحیت اعضا برای احراز سمت نمایندگی تصمیم‌گیری می‌کنند.

نروژ: طبق اصل ۴۹ قانون اساسی نروژ، پارلمان یا مجلس بزرگ مرکب از مجلس اعلی و مجلس سفلی است. اصل ۶۴ نیز تأکید دارد «به نمایندگان منتخب اعتبارنامه اعطا خواهد شد که توسط مجلس مورد بررسی و تصویب قرار خواهد گرفت.»

آمریکا: مجلس نمایندگان، خود صلاحیت رسیدگی به صحت یا عدم صحت انتخابات نمایندگان و تعیین شرایط انتخاب شدن را دارد.

دانمارک: طبق اصل ۳۳ قانون اساسی دانمارک، مجلس خود، اعتبار انتخاب نمایندگان را تعیین می‌کند و در مورد صلاحیت نمایندگی و از دست دادن صلاحیت مزبور در خصوص هریک از نمایندگان تصمیم‌گیری می‌کند.

رومانی: به صراحت اصل ۲۵ قانون اساسی این کشور، دو

این شورا به اعتراض‌ها رسیدگی کرده و نتایج انتخابات را اعلام می‌نماید. در دوره‌های گذشته رسیدگی به شکایت‌ها و اعتراض‌ها در خصوص انتخابات مجلس ملی و مجلس سنا با استفاده از مکانیسم «تصویب اعتبارنامه‌ها» بر عهده خود این مجالس بوده است؛ اما قانون اساسی مصوب ۱۹۵۸ میلادی این صلاحیت را به شورای قانون اساسی واگذار کرده است. شورا پس از بررسی و رسیدگی می‌تواند بر حسب مورد، شکایت را رد کند، انتخابات را باطل نماید و یا اینکه نتایج اعلام شده را اصلاح کند.

شورای قانون اساسی نظارت بر صحت انتخابات، رسیدگی به اعتراض‌ها و اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری را بر عهده دارد. بنابراین، این نظارت در برگیرنده تمام مراحل انتخابات از ابتدای ائتلاف و اقدام به آن نیاز به طرح شکایت از طرف افراد ذی نفع ندارد؛ هر چند از این رهگذر نیز شورایی می‌تواند در موضوع وارد شود. در سیستم حکومتی فرانسه که بیش از همه ادعای دموکراسی دارد، کاندیداتوری منفرد برای حضور در رقابت انتخاباتی ریاست جمهوری مشروط به ارایه ۱۰۰ امضا از شخصیت‌های معتبر کشور است که در ضمن از چهره‌های حزبی و وابسته به حاکمیت هستند و در مورد کاندیداتوری منفرد برای مجلس، ارایه ۵۰۰ امضا لازم است.

۳. نظارت توسط خود مجلس

هر چند در بسیاری از کشورها نظارت بر انتخابات توسط خود مجلس انجام می‌پذیرد، اما بر رسیدگی به اعتبارنامه‌های نمایندگان توسط خود مجلس ایراد وارد شده که رسیدگی به اعتبارنامه‌های نمایندگان مجلس چه از حیث واجد بودن شرایط انتخابات و چه از نظر مطابقت عملیات انتخاباتی با مقررات قانونی، یک امر قضایی است. از این رو با توجه به اصل تفکیک قوا، مجالس مقتنه اصولاً صلاحیت این کار را نداشته و فقط مقام‌های قضایی می‌توانند این وظیفه را انجام دهند. با وجود این در اکثر ممالک از جمله کشورهای ایالات متحده آمریکا، بلژیک و سوییس هریک از مجالس مقتنه، اعتبارنامه‌های اعضای خود را مورد رسیدگی قرار داده، آنها را تصویب یا رد می‌کنند.

انگلستان: در انگلستان چند نفر از اعضای دیوان عالی که به حکم قرعه انتخاب می‌شوند، اعتبارنامه‌های مجلس عوام را مورد رسیدگی قرار داده، گزارشی دائر بر تصویب یا عدم تصویب

مجلس با عنوان مجمع بزرگ ملی و شورای خلق وجود دارد. در مورد مرجع نظارت بر انتخابات، اصل ۴۷ قانون اساسی این کشور اظهار می‌نماید: «مجمع بزرگ ملی در صحت یا عدم صحت انتخاب هر نماینده تصمیم می‌گیرد. این مجمع قانونی بودن انتخاب هر نماینده را بررسی می‌کند و نسبت به صحت یا ابطال انتخاب وی تصمیم می‌گیرد.»

مصر: طبق اصل ۸۹ قانون اساسی مصر، رأی‌گیری با نظارت اعضای یک ارگان قضایی صورت می‌گیرد. برای رسیدگی به اعتبارنامه نمایندگان، تنها ارگان صالح خود مجلس است. **کانادا:** پارلمان کانادا از دو مجلس یعنی مجلس عوام و مجلس سنا تشکیل شده است. از مهم‌ترین اختیارات مجلس عوام کانادا، اختیار تأسیسی یعنی امکان تغییر و اصلاح بخش‌های انعطاف‌پذیر قانون اساسی، تأیید اعتبارنامه نمایندگان و برکناری آنها است.

۴. وزارت کشور

در برخی از کشورها نیز وزارت کشور وظیفه نظارت بر انتخابات را بر عهده دارد: **انگلستان:** در انگلستان، نخست‌وزیر، وزیر کشور را تعیین می‌کند و وزارت کشور، طبق قانون، مسؤولیت نظارت عالی بر بررسی و تأیید ورد صلاحیت‌های نامزدهای نمایندگی مجلس را بر عهده دارد.

نظارت بر انتخاب ریاست جمهوری در آمریکا: بر اساس قانون اساسی آمریکا، شخص پس از مبارزه انتخاباتی در درون احزاب (عملاً دو حزب جمهوری خواه و دموکرات) و تعیین نامزدهای هر یک از احزاب برای هیأت نمایندگان، مردم هیأت انتخاب کنندگان رئیس جمهوری را بر می‌گزینند. نظارت قانونی بر این روند به وسیله وزارت کشور صورت می‌گیرد. **فرانسه:** طبق قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه پس از اصلاحات ۱۹۶۲ میلادی وزارت کشور نظارت بر بررسی صلاحیت نامزدهای ریاست جمهوری و نمایندگی مجلس را بر عهده دارد. کسانی به انتخابات راه می‌یابند که وزارت کشور در نهایت صلاحیت آنها را تأیید کند.

۵. شورای عالی انتخابات

در برخی از کشورها نیز شورایی موسوم به شورای عالی انتخابات، نظارت بر حسن اجرای انتخابات را بر عهده دارد. در این راستا می‌توان به ترکیه اشاره کرد: طبق ماده ۶۷ قانون اساسی ترکیه، انتخابات و همه‌پرسی‌ها تحت سرپرستی و هدایت قوه قضاییه و بر اساس آزادی، برابری، مستقیم و مخفی بودن آرا صورت می‌گیرد. طبق ماده ۷۹ نیز شورای عالی انتخابات تمامی اقدام‌های اجرایی را به منظور تضمین برگزاری مناسب و منظم انتخابات از آغاز تا پایان به انجام رسانده، تحقیق و تصمیم درباره شکایت‌های رسیده در مورد تخلف‌های قبل و بعد از رأی‌گیری و تعیین انتخاب مجدد اعضای مجلس اعلای ملی ترکیه را اتخاذ می‌نماید. هیچ اعتراضی از سوی هیچ مقامی به تصمیم شورای عالی انتخابات وارد نیست. شورای عالی انتخابات مرکب از ۷ عضو اصلی و ۴ عضو علی‌البدل است. ۷ نفر از اعضای آن توسط مجلس عمومی

66

در انگلستان چند نفر از
اعضای دیوان عالی که
به حکم قرعه انتخاب
می‌شوند، اعتبارنامه‌های
مجلس عوام را مورد
رسیدگی قرار داده، گزارشی
دائر بر تصویب یا عدم
تصویب آنها به مجلس
تقدیم می‌کنند و مجلس
نیز گزارش هیأت قضایی را
بدون بحث تأیید می‌کنند.

99

است. بنابراین از لحاظ تطبیقی در تفسیر اصل ۹۹ می‌توان به قانون اساسی فرانسه رجوع کرد و منظور از ماهیت استصوابی این نظارت را بهتر فهمید. همچنین طبق اصل ۶۴ قانون اساسی نروژ، به نمایندگان منتخب، اعتبارنامه اعطا خواهد شد که توسط مجلس مورد بررسی و تصویب قرار خواهد گرفت. عبارت «تصویب» به طور صریح بر نظارت استصوابی دلالت دارد.

از ویژگی‌های نظارت بر انتخابات در دیگر کشورها همانند نظارت شورای نگهبان، فراگیر بودن نظارت است. یعنی این نظارت شامل تمامی مراحل جریان انتخابات است. برای نمونه، با استناد به اصل ۵۸ قانون اساسی فرانسه، «شورای قانون اساسی نظارت بر صحت انتخابات، رسیدگی به اعتراض‌ها و اعلام نتایج انتخابات را برعهده دارد. بنابراین، این نظارت در برگیرنده تمام مراحل انتخابات از ابتدای آنها است.»

دادگاه عالی استیناف انتخاب شده و ۵ نفر دیگر توسط مجلس عمومی شورای ایالتی که با رأی مخفی و با داشتن اکثریت مطلق از بین اعضای خود انتخاب می‌شوند.

مقایسه عملکرد این نهادها با شورای نگهبان

سیستم نظارت بر انتخابات در دیگر کشورها، دایره‌دار نظارت استصوابی است؛ نظارتی که می‌تواند علی‌رغم رأی قاطع مردم به نمایندگان، بنا به ملاحظه‌هایی با عدم صدور اعتبارنامه به نماینده منتخب و یا ابطال نمایندگی وی و حتی ابطال انتخابات به تصمیم‌گیری در انتخابات مبادرت ورزد؛

۱. استصوابی بودن نظارت

مطابق اصل ۵۹ قانون اساسی فرانسه شورای قانون اساسی در صورت درگیری بر سر مطابقت انتخاب نمایندگان و سناتورها با قانون، تصمیم‌گیری می‌کند. شورای قانون اساسی در تطبیق انتخابات با قانون، نظارتی فراتر از نظارت یک ناظر اطلاعی دارد. در این جا امر در مقام یک آمر فرمان می‌دهد و تصمیم‌گیری می‌نماید.

قانون اساسی ایالات متحده آمریکا نیز در بند ۵ اصل خود می‌گوید: «هریک از مجلسین داور انتخابات، نتایج آن و خصوصیات اعضای مربوط به خود می‌باشند.» در این بند از کلمه «Judge» استفاده شده و این لغت در اصطلاح حقوقی به معنای «قضاوت و داوری کردن» است. از منظر حقوقی یکی از خصایص و ویژگی‌های تصمیم‌هایی که توسط قاضی یا داور اتخاذ می‌شود، الزام‌آور بودن و آمریت داشتن آنهاست. از این رو مجلسین ایالات متحده (نمایندگان و سنا) داور انتخابات، نتایج آن، خصوصیات اعضا و صلاحیت نمایندگان هستند و از این حیث دارای نظارتی استصوابی می‌باشند. مضمون اصل ۹۹ قانون اساسی ایران نیز شبیه اصل ۵۹ قانون اساسی فرانسه است و فقط مرجع نظارت، متفاوت



۲. قدرت ابطال نمایندگی یا ابطال انتخابات

با توجه به مواد قانون اساسی کشورهای دیگر نیز به راحتی می‌توان استنتاج کرد که وظیفه نهاد نظارتی بر انتخابات در آن کشورها نیز یک نظارت استصوابی است که می‌تواند در نهایت نمایندگی و یا جریان انتخابات را باطل اعلام کند. به عنوان نمونه، اصل ۴۷ قانون اساسی رومانی آشکارا بیان می‌دارد که مجمع بزرگ ملی در صحت یا عدم صحت انتخاب هر نماینده صلاحیت داشته و نسبت به صحت یا ابطال انتخاب وی تصمیم می‌گیرد. بی‌تردید این نص قانونی بر نظارت استصوابی که قدرت ابطال انتخابات را دارد، تأکید می‌نماید. همچنین اصل ۵۹ قانون اساسی فرانسه اعلام می‌دارد شوراپس از بررسی و رسیدگی می‌تواند بر حسب مورد شکایت را رد کند، انتخابات را باطل نماید و یا این که نتایج اعلام شده را اصلاح کند. در این راستا اصل ۵۵ قانون اساسی ژاپن نیز تصریح دارد: «قضاوت در مورد صلاحیت اعضای هریک از مجالس به عهده همان مجلس خواهد بود. محروم کردن هریک از نمایندگان از سمت نمایندگی، باید به تصویب حداکثر دو سوم از نمایندگان حاضر در جلسه برسد.» از این رو نهاد نظارتی در ژاپن که خود مجلس است می‌تواند با وجود رأی مردم به نماینده‌ای، وی را از این سمت محروم نماید. افزون بر این از مهم‌ترین اختیارات مجلس عوام کانادا نیز مواردی چون تأیید اعتبارنامه نمایندگان و برکناری آنهاست. همچنین طبق اصل ۶۲ قانون اساسی سوریه، دادگاه عالی قانون اساسی می‌تواند صحت انتخابات مربوط به نماینده‌ای را باطل سازد.

۳. عدم پاسخگویی مرجع نظارتی به هیچ نهادی در مورد

تصمیمات خود

از جمله نتایج نظارت استصوابی، عدم الزام به پاسخگویی به نهادهای دولتی و نیز مردم است. قانون اساسی کشورها آشکارا به این اصل اساسی تأکید دارد. برای نمونه، مطابق ماده ۷۹ قانون اساسی ترکیه «انتخابات تحت اداره عمومی و نظارت ارگان‌های قضایی انجام می‌شود. هیچ اعتراضی از سوی هیچ مقامی به تصمیم شورای عالی انتخابات وارد نیست.» این در حالی است که شورای نگهبان در ایران در مقابل رهبر جمهوری اسلامی پاسخگو است و در صورت وقوع اشتباه در تصمیم‌گیری شورتی نگهبان، ایشان می‌تواند شورای نگهبان را مورد بازخواست یا ملزم به تغییر نظر خود نماید.

۴. عام و فراگیر بودن نظارت

(از ابتدای انتخابات تا پایان آن)

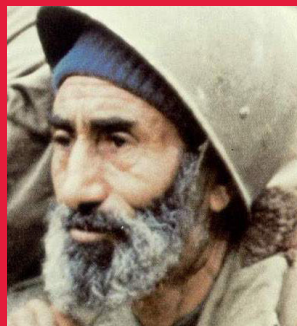
از دیگر ویژگی‌های نظارت بر انتخابات در دیگر کشورها همانند نظارت شورای نگهبان، فراگیر بودن نظارت است. یعنی این نظارت شامل تمامی مراحل جریان انتخابات است. برای نمونه، با استناد به اصل ۵۸ قانون اساسی فرانسه، «شورای قانون اساسی نظارت بر صحت انتخابات، رسیدگی به اعتراض‌ها و اعلام نتایج انتخابات را بر عهده دارد. بنابراین، این نظارت در برگرفته تمام مراحل انتخابات از ابتدای آنهاست و اقدام به آن نیاز به طرح شکایت از طرف افراد ذی‌نفع ندارد، هر چند که از این رهگذر نیز شورا می‌تواند در موضوع وارد شود.»



پرسمان



۷۸
قطعه نامه نجات صدام



۷۴
ناگهان پایان



۸۵
دفاع سراسری



۸۱
تهاجم مجدد برای برتری در میدان مذاکره

پرونده

قطعه نامه ۵۹۸
روزهای سرانجام



از زمانی که جنگ رژیم بعثی عراق با جمهوری اسلامی ایران در ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹ آغاز شد، جمهوری اسلامی ایران به دنبال "جلوگیری از پیشروی قوای متجاوز ارتش عراق"، "دفع تجاوز" و "خاتمه دادن به جنگ" بود. عراق هم در پی "پیشروی بیشتر در خاک ایران" و "تصرف قسمت‌های زیادتری از خاک ایران" و سپس "تحمیل آتش بس" به جمهوری اسلامی و آنگاه "خاتمه دادن به جنگ" با حفظ بخشی از سرزمین‌های ایران در دست ارتش بعثی به منظور انعقاد معاهده جدیدی به جای عهدنامه ۱۹۷۵ الجزایر بود. قطعنامه‌های سازمان ملل متحد از ابتدای جنگ عمدتاً به نفع رژیم عراق و بدون توجه به خواسته‌های ایران، صادر می‌گردید. به هر حال با "عدم عقب نشینی کامل ارتش عراق از خاک ایران" و "نپذیرفتن قرارداد ۱۹۷۵ از سوی رژیم بعثی" به عنوان مبنایی برای حل اختلافات و با "تصور ایران از توانایی خود" برای وارد کردن ضربه اساسی به رژیم بعثی عراق، جنگ پس از آزادسازی خرمشهر، تداوم یافت. گرچه امام خمینی در ابتدا موافق ورود قوای ایران به خاک عراق نبودند ولی پس از برگزاری دو جلسه شورای عالی دفاع و اعلام نظر مقامات سیاسی و نظامی کشور، منع عبور از مرز برداشته شد. از این پس عراق برای مقابله با قوای ایران و اجرای سیاست عملیاتی خود، "دفاع مستحکم در زمین" و "استفاده از جنگ افزارهای شیمیایی" در جبهه‌ها و گسترش تهاجمات هوایی در خلیج فارس و "حمله به مراکز اقتصادی و تأسیسات نفتی ایران" را در دستور کار قرارداد. البته از بیانات و اظهار نظرهای امام خمینی اینگونه برمی‌آید که ایشان در تداوم جنگ، در پی "ساقط کردن صدام حسین" از قدرت و کمک به مردم

نگاهی به روزهای پایانی جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸

پایان ناگهات



شده بود. تا قبل از قطعنامه ۵۹۸ در هیچ یک از قطعنامه‌های دیگر، صحبتی از بازگشت نیروهای طرفین به مرزهای دو کشور، شناسایی متجاوز و طرح پرداخت خسارات جنگ، نشده بود. قطعنامه ۵۹۸، برای اولین بار بر روی اختلافات ایران و عراق و تعیین چارچوبی برای پایان دادن به جنگ، متمرکز شده بود. بند سوم خواستار آزادی اسرای جنگی و بند چهارم خواستار یک راه حل جامع، عادلانه و شرافتمندانه مورد قبول دو طرف در مورد تمام موضوعات موجود، منطبق با اصول مندرج در منشور ملل متحد شده بود.

بند پنجم هم درباره خویشتن داری همه کشورها به منظور عدم تشدید و گسترش منازعه بود. گرچه در بند ششم این قطعنامه به تحقیق راجع به مسئولیت منازعه اشاره شده بود، ولی همچون قطعنامه‌های گذشته، اشاره‌ای به کشور آغازکننده جنگ در آن وجود نداشت. اگر در این بند به جای تعیین آغازگر جنگ، از عبارت تعیین متجاوز استفاده می‌شد، منافع ایران بهتر تأمین می‌گردید.

بند هفتم درباره بررسی ابعاد خسارات وارد شده به طرفین بود. در این بند نیز بایستی به جای تعیین خسارت، تعیین غرامت مطرح می‌شد تا ایران بتواند خسارات جنگ را از عراق دریافت نماید. بند هشتم نیز درباره راه‌های افزایش امنیت و ثبات در منطقه بود. باید توجه داشت که به رغم اینکه ظاهر ابعاضی امتیازات در این قطعنامه در راستای خواسته‌های جمهوری اسلامی قرار داشت اما در عمل، دو کشور به یک میزان در خصوص جنگ مقصر قلمداد شده بودند. به عنوان مثال در موضوع تأسیس صندوقی برای جذب کمک‌های کشورهای دیگر جهت تأمین خسارات وارده، مقرر شده بود تا دو کشور به یک میزان از کمک‌های این صندوق برخوردار باشند و از نظر حقوقی، تفاوتی بین متجاوز و قربانی تجاوز در قطعنامه وجود نداشت. به هر حال، این قطعنامه برای اولین بار در چارچوب فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد صادر شد تا ضمانت اجرایی داشته باشد. معنای این اقدام آن بود که عمل به قطعنامه برای همه کشورها از جمله ایران و عراق، لازم الاجراست. بنابراین ایران و عراق، موظف به پذیرش آن بودند. در روزی که این قطعنامه به تصویب رسید، به دلیل برتری نظامی ایران، جمهوری اسلامی احساس نیازی به پذیرش این قطعنامه برای پایان دادن به جنگ نمی‌کرد.

پس از صدور قطعنامه، عراق آن را پذیرفته و از شورای امنیت نیز تشکر

عراق برای "تغییر رژیم بعثی" بودند. طبیعی بود که قدرت نظامی ایران، امکان حمله به بغداد و یکسره کردن کار صدام حسین را نمی‌داد، بنابراین تلاش ایران عمدتاً برای انجام عملیات‌هایی در منطقه نفت خیز جنوب عراق و در پیرامون بصره دومین شهر بزرگ عراق متمرکز بود. گرچه ایران در مسیر اجرای این سیاست، گام‌های جدی و موثری برداشت اما تصرف منطقه فاو در اواخر زمستان ۱۳۶۴ و انجام عملیات کرلای ۵ در زمستان سال ۱۳۶۵ نشان داد که علاوه بر اقدامات نظامی، لزوم انجام تلاش‌های سیاسی و فعالیت‌های دیپلماتیک در سطح بین‌المللی نیز از نیازمندی‌های پایان دادن به جنگ است. یکی از ظرفیت‌های بین‌المللی برای پایان دادن به جنگ، شورای امنیت سازمان ملل بود که ایران آن را با زیچه قدرت‌های بزرگ و طرفدار عراق محسوب می‌کرد و به مؤثر بودن اقدامات وی زیاد اطمینان نداشت. بر همین اساس در روزهای آغاز و تداوم جنگ آنچنان که باید برای خاتمه دادن به جنگ، به این نهاد بین‌المللی مراجعه نمی‌کرد.

سرانجام پس از گذشت حدود پنج ماه از عملیات کرلای ۵، قطعنامه ۵۹۸ در ۲۹ تیرماه سال ۱۳۶۶ برابر با ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد به منظور خاتمه دادن به جنگ عراق با ایران، صادر گردید. می‌توان گفت که هماهنگی سیاست ابرقدرتها در سازمان ملل، باعث تنظیم و تصویب قطعنامه ۵۹۸ توسط شورای امنیت گردید. این قطعنامه حاصل ۹ ماه کار دیپلماتی کشورهای آمریکا، شوروی، عراق، عربستان، فرانسه، انگلیس، آلمان غربی و چند کشور دیگر بود. تدوین کنندگان قطعنامه ۵۹۸ که قدرت‌های بزرگ جهانی بودند به دنبال آن بودند که تا حدودی دل طرف پیروز جنگ را بدست آورند به گونه‌ای که ایران بتواند این قطعنامه را بپذیرد. در واقع تنظیم قطعنامه ۵۹۸ علیرغم واژه‌ها و مندرجات بیطرفانه آن، از موضع عدالت نبود، بلکه به منظور ایجاد فشار به ایران جهت خاتمه دادن به جنگ بود. به همین دلیل طرح تحریم تسلیحاتی ایران در صورت عدم پذیرش قطعنامه از سوی جمهوری اسلامی، توسط آمریکا مطرح گردید. این اقدام بیانگر نگرانی جامعه بین‌المللی نسبت به ادامه جنگ از سوی ایران بود. البته آمریکا نتوانست قطعنامه تحریم علیه ایران را به تصویب برساند.

قطعنامه ۵۹۸ در ۱۰ بند به تصویب رسید و در بند اول، خواستار آتش بس و بازگشت نیروهای دو کشور به مرزهای شناخته شده بین‌المللی

نمود ولی وزارت امور خارجه ایران طی صدور بیانیه‌ای در ۱۳۶۶/۴/۳ ضمن ناعادلانه خواندن قطعنامه به تناقض بندهای آن و خودداری از معرفی آغازگر جنگ اشاره نمود و پس از گذشت یک روز نظرات خود را مبنی بر اینکه ابتدا باید متجاوز مشخص شود، به شورای امنیت اعلام نمود. در مجموع قطعنامه ۵۹۸، تا حدود زیادی با قطعنامه‌های سابق شورای امنیت در مورد جنگ عراق با ایران متفاوت بود و اولین قطعنامه‌ای بود که دارای شرایط صلح و تا حدودی متعادل بود. از زمان تصویب قطعنامه ۵۹۸، از تابستان سال ۱۳۶۶ تا تابستان سال ۱۳۶۷ که قطعنامه مورد پذیرش ایران قرار گرفت، شرایط بسیار سختی برای طرفین جنگ بوجود آمد. آمریکا اسکورت نفتکش‌های کویتی در خلیج فارس را آغاز کرد و عربستان درست یک هفته پس از صدور قطعنامه ۵۹۸ دست به کشتار حجاج ایرانی در مکه زد. در این جنایت حدود ۴۰۰ نفر از زنان و مردان زائره شهادت رسیدند و نزدیک به ۱۰۰۰ نفر از اترین مجروح شدند. با این اقدام، دولت عربستان در هماهنگی با برنامه‌های آمریکا و عراق تلاش نمود تا حتی ایام حج را تبدیل به یک فشار جدید علیه ایران بنماید.

از مردادماه ۱۳۶۶ جنگ شهرها و وسعت بی سابقه‌ای یافت و شمار زیادی از غیر نظامیان در معرض مستقیم آسیب‌های جنگ قرار گرفتند. تهران و بغداد و بسیاری از شهرهای بزرگ دو کشور، هدف بمباران‌های هوایی و موشک‌های زمین به زمین بود. جنگ در خلیج فارس توسعه یافت. نفتکش‌های زیادی مورد اصابت قرار گرفت و ناوگان جنگی آمریکا در خلیج فارس دست به حملات بی سابقه‌ای علیه ایران زد. جنگ در جبهه‌های زمینی ادامه یافت. ایران و عراق هر دو سیاست تهاجمی را در زمین و دریا و هوا در پیش گرفتند. از زمان تصویب قطعنامه ۵۹۸، سیاست تهاجمی و خشن آمریکا علیه ایران در خلیج فارس ابعاد تازه‌ای یافت. ناوگان جنگی آمریکا در خلیج فارس، عملاً در مقابل ایران گسترش یافته و آرایش گرفت. تبلیغات گسترده‌ای علیه ایران در سطح بین‌المللی انجام گرفت. محیط مذاکرات شورای امنیت سازمان ملل به زیان ایران، تیره شد. سیاست آمریکا علیه ایران باعث شد تا عمل‌توازن نظامی بین طرفین جنگ بهم خورده و با تحریم تسلیحاتی ایران و مداخله نظامی آمریکا، موازنه قوا به نفع عراق تغییر یابد. در چنین وضعیتی، حملات ارتش عراق از روز ۲۹ فروردین ۱۳۶۷ به جبهه‌های جنگ زمینی در کنار حمله

به مناطق مسکونی و نفتکش‌ها و پایانه‌های نفتی هم شروع شد. درآمدهای نفتی ایران روبه کاهش بود و آمریکا هم زمان با حملات ارتش عراق به مواضع قوای ایران در جبهه فاو، به سکوها نفتی سلمان و نصر در خلیج فارس حمله و آنها را منهدم و میلیون‌ها دلار خسارت به ایران وارد کرد. حمایت از نفتکش‌های حامل نفت کشورهای عربی خلیج فارس به صورت آشکار از سوی آمریکا آغاز شد. در پی اقدامات همه جانبه ایالات متحده در حمایت از رژیم عراق، آمریکا به صورت رسمی از اواخر شهریور ۱۳۶۶ وارد جنگ با ایران در آب‌های خلیج فارس شد. در مجموع آمریکا حدود ۹ ماه به طور مستقیم وارد جنگ با ایران در خلیج فارس شد.

در این مدت ۱۲ برخورد نظامی بین ایران و آمریکا بوجود آمد که خسارات زیادی را برای ایران و برای اعتبار آمریکا در برداشت. آمریکا در حملات اولیه خود به قایق‌های تندروی سپاه و کشتی ایران اجرمربوط به نیروی دریایی ارتش که در مهرماه ۱۳۶۶ انجام گرفت، سعی در یک درگیری نظامی محدود با نیروی دریایی ایران در خلیج فارس داشت. اما این حملات در ماه‌های پایانی جنگ به سکوها نفتی ایران توسعه یافت و با پرتاب دو موشک ناو وینسنس آمریکایی به سوی هواپیمای مسافربری هماد در ۱۲ تیرماه ۱۳۶۷ و کشته شدن ۲۹۰ سرنشین ایرباس به اوج جنایت رسید.

از سوی دیگر در حالی که پس از حمله عراق به فاو و سلمچه، منافقین به مهران حمله کرده بودند و احتمال حمله ارتش عراق به جزایر مجنون وجود داشت، آقای هاشمی رفسنجانی در روز سه شنبه ۱۳۶۷/۳/۳۱ به کرمانشاه سفر کرد و در محل قراگاه رمضان مستقر شد. ایشان در همان شب پس از دریافت گزارش وضعیت جبهه‌ها از فرمانده سپاه به وی گفتند: "قبل از این سفر به اتفاق رئیس‌جمهور و احمدآقا در روز جمعه ۱۳۶۷/۳/۲۷ خدمت امام رفتیم.

وضع جبهه‌ها، نیروها، امکانات کشور و وضع دشمن را برای امام تشریح کردیم و دوره "بسیج نیروها و امکانات برای جنگ" یا "پذیرش ختم جنگ" را برای امام مطرح کردیم. ایشان راه اول را انتخاب کردند و برای صدور حکم واجب بودن رفتن به جبهه‌ها برای همه - کاری که سال گذشته نشد و پیشنهاد شده بود- اظهار آمادگی کردند". آقای هاشمی رفسنجانی به فرمانده سپاه گفتند: "به امام گفتیم: ارتش عراق در حال بازپس‌گیری بعضی مواضعی است که از او گرفته‌ایم و اگر این وضعیت ادامه پیدا کند ممکن است حتی ارتش عراق از

اعتصاب عمومی فلسطین

اشغالی را فراموش

روزنامه‌های فلسطینی در اعتراض به اشغال و سرکشی رژیم صهیونیستی، امروز یکشنبه ۲۹ اردیبهشت، در یک اعتصاب عمومی شرکت کردند. در این اعتصاب، مدارس، ادارات و مراکز دولتی تعطیل شد. همچنین در شهرهای مختلف فلسطین، تظاهرات و راهپیمایی‌ها برگزار شد. شعارهای «مقاومت» و «آزادی فلسطین» در این اعتصاب شنیده می‌شد.

کیمسان

دانش آموزان ایرانی ۴ مدال طلا و نقره

از المپیاد جهانی ریاضی دریافت کردند

دانش آموزان ایرانی در المپیاد جهانی ریاضی، که در کشور آمریکا برگزار شد، موفق به کسب ۴ مدال طلا و نقره شدند. این موفقیت برای دانش آموزان ایرانی در این مسابقات بسیار ارزشمند است. همچنین، تیم ایران در این مسابقات به مقام برنز نیز رسید.

تیم ملی فوتبال ایران در دیدار دوستانه با تیم ملی فوتبال قطر، به تساوی ۱-۱ ختم شد. در این دیدار، علی کریمی و سید علی نقی برای ایران گل زدند.

وزارت بهداشت اعلام کرد که در کشور ۱۰ هزار نفر مبتلای جدید به کرونا ثبت شده است. همچنین، ۲۰۰ نفر دیگر درگذشته و ۵۰۰ نفر بهبودی یافته‌اند.

سازمان هواشناسی اعلام کرد که در کشور بارش باران قابل توجهی در روزهای آینده پیش‌بینی می‌شود. این بارش باران می‌تواند به کاهش دما و افزایش رطوبت در کشور منجر شود.

دلائل پذیرش قطعنامه ۵۹۸

وبازتاب جهانی تصمیم ایران

پنجشنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۸، روزی که قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد به تصویب رسید، در سراسر جهان واکنش‌ها و تظاهرات گسترده‌ای به وقوع پیوست. در ایران، مردم با برگزاری تظاهرات و راهپیمایی‌ها، از تصمیم شورای امنیت حمایت کردند. در مقابل، برخی کشورهای غربی و برخی کشورهای منطقه، با قطعنامه ۵۹۸ مخالفت کردند و آن را ناعادلانه و تبعیض‌آمیز دانستند.

هشتمی و فسنجانی: تصمیم به قبول قطعنامه ۵۹۸ یک تصمیم تاریخی برای جمهوری اسلامی ایران است

که به دنبال پیام حضرت امام انقلاب شد

دکتر محمد باقر هاشمی و دکتر علی فسنجانی، دو عضو ارشد هیئت مدیره سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در بیانیه‌ای مشترک، از تصمیم شورای امنیت در خصوص قطعنامه ۵۹۸ حمایت کردند. آن‌ها این تصمیم را یک تصمیم تاریخی برای جمهوری اسلامی ایران دانستند و گفتند که این تصمیم به دنبال پیام حضرت امام است.

سفر تاخت‌های ایران و کانادایی‌ها در دو کشور

بازگشایی می‌شود

سفر تاخت‌های ایران و کانادایی‌ها در دو کشور، که در جریان آن، تظاهرات و برخوردهای متعددی به وقوع پیوست، به پایان رسید. در این سفر، تظاهرات گسترده‌ای در شهرهای مختلف دو کشور برگزار شد. همچنین، برخوردهای متعددی بین تظاهرات‌کنندگان و نیروهای امنیتی دو کشور به وقوع پیوست.

مرزها عبور کند و بخش‌هایی از کشور را اشغال کند.

امام فرمودند طرح تان چیست؟ گفتیم جنگ را با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ تمام کنیم. امام فرمودند نه ما باید جنگ را ادامه دهیم. به امام گفتیم برای ادامه جنگ فرماندهان از ما امکانات و وسایلی می‌خواهند که ما در شرایط فعلی کشور بودجه لازم را برای تهیه آنها نداریم. امام گفتند بروید از مردم مالیات بگیرید. به ایشان گفتیم این کار را قبلاً کرده‌ایم و دیگر گرفتن مالیات بیشتر از مردم برای دولت امکان ندارد و میزان آن به حداکثر خود رسیده است. امام گفتند خوب استقراض کنید. پس از این مسئله به امام گفتیم نیروهای مردمی به جبهه نمی‌آیند. امام گفتند من برای حل این مشکل به مردم حکم جهاد می‌دهم. گفتیم در کشور از زندان‌های تابعی نیازهای جنگ را از خارج خریداری کنیم. امام گفتند برای آن راهی پیدا کنید. بروید نفت پیش فروش کنید. پس از طرح این مطالب، آقای هاشمی و فسنجانی گفتند: ما هم به نتیجه رسیده بودیم که یا باید جنگ را تمام کرد و یا بسیج نیرو و امکانات بدهیم و کشور را وارد جنگ کنیم. حال که امام راهکار ورود امکانات کشور در جنگ را تصویب کرده‌اند شما طرح و برنامه خودتان را تهیه کنید و به ما بدهید". به این ترتیب ایشان در این جلسه از فرمانده سپاه خواستند تا برنامه خود را به منظور ادامه جنگ تهیه و ارائه نمایند. بدین منظور در تاریخ ۲ تیرماه سال ۱۳۶۷ آقای محسن رضایی فرمانده وقت سپاه نامه‌ای را خطاب به فرماندهی جنگ نوشت و در آن، کلیات طرحی را تقدیم ایشان نمود که هدف نبرد، انهدام صدام و حزب بعث عراق منظور شده بود.

بر اساس این طرح، باید ارتش و سپاه هر دو ظرف پنج سال هر کدام به میزان حدود ۲/۵ و ۷ برابر افزایش کمی می‌یافتند و برای تأمین نیروهای مورد نیاز می‌بایستی افراد بین ۱۷ تا ۴۰ سال سالانه چهار

ماه در جبهه باشند. دولت و مجلس شورای اسلامی هم باید در اولویت یکم، بودجه و امکانات مورد نیاز نیروهای مسلح را در اختیار جانشین فرماندهی کل قوا قرار می‌دادند. صنایع و کارخانجات کشور نیز در اولویت یکم موظف به تأمین مایحتاج رزمندها و اسلام بودند. همچنین فرض بر آن بوده است که انگیزه آمریکا و شوروی و صدام و حزب بعث، علیه انقلاب اسلامی، نه تنها کاهش نیافته بلکه بارش بیداری اسلامی در جهان، مشکلات سیاسی ابر قدرت‌ها در جهان، بیشتر از گذشته شده است و آنها قوی‌تر از گذشته به جنگ خلیج فارس، ادامه خواهند داد.

از سوی دیگر عراق به توسعه سازمان رزم و سازماندهی نیروهای منافقین، ادامه خواهد داد. تقدیم این نامه که ۲۵ روز قبل از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ صورت گرفت، تأثیر فراوانی در به تصمیم‌رساندن فرماندهی کل قوا برای آینده جنگ داشت. در این اوضاع و احوال، ایران چاره کار را در خاتمه دادن به جنگ از طریق پذیرش قطعنامه ۵۹۸ دید و در ۲۷ تیرماه ۱۳۶۷ با اعلام رسمی پذیرش قطعنامه، راه جدیدی را در پیش گرفت. گرچه پذیرش آتش بس برای امام تلخ و اتخاذ چنین تصمیمی برای ایشان چون زهر، کشنده بوده است و از چنین شرایطی راضی نبوده‌اند، ولی حضرت امام خمینی شجاعانه‌ترین تصمیم دوران حیات خود را در یک فرصت مهم اتخاذ کردند و با پذیرش مسئولیت قبول قطعنامه، از سایر مسئولین کشور سلب مسئولیت کردند. به هر حال، یک سال و یک روز کم، طول کشید تا ایران قطعنامه ۵۹۸ را در روز ۲۷ تیرماه ۱۳۶۷ بپذیرد و راه را برای خاتمه یافتن جنگ ۸ ساله باز کند. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران، گرچه به یکباره اتفاق افتاد ولی نتیجه‌فرآیندی بود که در سال‌های پایانی جنگ آغاز شده بود.



قطعه نامه نجات صدام

در نتیجه قطعه نامه ۵۹۸ در مقایسه با دیگر قطعه نامه ها جزئی تر نگاشته شده بود و مختصر نبود. قطعه نامه های پیشین صرفاً دو طرف را دعوت به آرامش می کرد، اما در این قطعه نامه به موضوع تعیین متجاوز و پرداخت غرامت پرداخته شده بود. قطعه نامه ۵۹۸ زمانی به تصویب رسید که ایران نسبت به عراق وضعیت بهتری داشت؛ در واقع ایران در موضع قدرت و عراق در موضع ضعف بود. البته این موضوع، اتفاق تازه ای نبود؛ چرا که سازمان ملل پس از هر حمله

۲۹ تیر ماه سال ۶۶ قطعه نامه ۵۹۸ توسط شورای امنیت سازمان ملل در رابطه با جنگ ایران و عراق به تصویب رسید. این قطعه نامه که چند ماه پس از اجرای پیروز عملیات کربلای ۵ توسط رزمندگان ایرانی، تدوین و تصویب شد، نهمین قطعه نامه در دوران جنگ تحمیلی بود؛ اما این قطعه نامه یک تفاوت اساسی با قطعه نامه های پیشین داشت و آن این بود که در این قطعه نامه وضعیت حقوقی جنگ بین دو کشور ایران و عراق را به رسمیت شناخته بود.



عادل عساکره

درخواست‌های ایران لحاظ نشد بلکه شنیده شد. این سخن اشتباه است که گفته می‌شود در قطعنامه ۵۹۸ نظرات و خواسته‌های ایران در نظر گرفته شد. قطعنامه ۵۹۸ و بندهای آن نتیجه پذیرفتن وجود وضعیت جنگی بین ایران و عراق توسط شورای امنیت سازمان ملل بود. پذیرفتن وضعیت جنگی یعنی اینکه لوازم آن راهم باید لحاظ کرد. به همین دلیل به موضوع تعیین متجاوز و دریافت غرامت در قطعنامه ۵۹۸ پرداخته شد. به عبارت دیگر وقتی وضع حقوقی جنگ پذیرفته می‌شود، متعاقب آن وضع حقوقی آتش بس، تعیین متجاوز و پرداخت غرامت نیز باید پذیرفته شود. بنابراین ایران علیرغم اینکه درخواست‌هایش در نظر گرفته نشده بود، اما از قطعنامه ۵۹۸ استقبال کرد. تنها درخواستش هم این بود که بندهای قطعنامه جابجا شود که این درخواست نیز مورد قبول شورای امنیت سازمان ملل قرار نگرفت. دلیل اصرار ایران بر تغییر بندها این بود که اجرای بندها تریبی بود و مهم‌تر از همه اینکه اجرای بندها ضمانتی نداشت؛ یعنی معلوم نبود که پس از بازگشت ایران به مرزهای بین‌المللی، آیا سازمان ملل حاضر خواهد شد که صدام را به عنوان متجاوز معرفی کند یا اینکه او را مجبور به پرداخت غرامت سازد و اساساً آیا سازمان ملل توانایی وادار کردن عراق به پرداخت غرامت را دارد یا اینکه صرفاً توصیه خواهد کرد؟ به هر حال ایران حاضر بود تمام آن مناطقی را که در عملیات‌های بزرگ و طی چند سال به دست آورده بود را به صدام بدهد، اما در قبالتش سازمان ملل، صدام را به عنوان آغازگر جنگ معرفی کند که سازمان ملل و شورای امنیت این کار را هم نکردند. در نتیجه ایران که در موضع برتری قرار داشت، قطعنامه ۵۹۸ را در سال ۶۶ پذیرفت.

برخی عنوان می‌کنند که ایران باید قطعنامه ۵۹۸ را در سال ۶۶ می‌پذیرفت و به سازمان ملل و شورای امنیت اعتماد می‌کرد. این خوش خیالی است که ایران با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و بازگشت به مرزهای بین‌المللی می‌توانست، عراق را به عنوان متجاوز معرفی کند و به سایر حقوقش نیز دست یابد؛ چرا که بعدها زمانی که ایران مجبور شد قطعنامه را بپذیرد، این خوش خیالی به اثبات رسید. البته در آن زمان برای مسئولان و مردم ایران به خوبی روشن بود که سازمان ملل و شورای امنیت هیچ اقدام عملی برای تعیین متجاوز و دریافت غرامت انجام نخواهند داد. ضمن اینکه در آن

موفق نظامی ایران و زمانی که فشار ایران بر صدام و حامیان او افزایش پیدا می‌کرد، قطعنامه‌ای با موضوع دعوت به آرامش و بازگشت به مرزها را به صورت تلویحی و یا تصریحی صادر می‌کرد. پس قطعنامه‌های سازمان ملل زمانی به تصویب می‌رسید که ایران در موضع قدرت و عراق در موضع ضعف بود. قطعنامه ۵۹۸ نیز مستثنی از این موضوع نبود.

ایران در زمان تصویب قطعنامه ۵۹۸ در موضع قدرت بود؛ چرا که به تازگی عملیات پیروز کربلای ۵ را اجرا کرده بود و شبه جزیره فاو، جزایر مجنون جنوبی و شمالی و بخش عمده‌ای از شلمچه را در دست داشت. ایران این مناطق را در عملیات‌های خیبر، والفجر هشت و کربلای ۵ طی سال‌های ۶۲ تا ۶۵ به تصرف خود درآورده بود. ضمن اینکه ایران در مناطق مرزی، آرایش نظامی مناسبی داشت و توانسته بود در آن مناطقی که خطوط مرزی علیه ایران بود، با تصرف ارتفاعات و مناطق استراتژیک وضعیت مطلوبی را ایجاد کند.

بند اول قطعنامه ۵۹۸ به موضوع بازگشت به مرزهای بین‌المللی اختصاص داشت. در این بند آمده بود: «ایران و عراق یک آتش بس فوری را رعایت کرده، به تمام عملیات نظامی در زمین، دریا و هوا خاتمه داده و تمام نیروهای خود را بدون درنگ به مرزهای شناخته‌شده بین‌المللی بازگردانند». عراق مناطقی مهم و استراتژیک چندانی از ایران در دست نداشت، اما در مقابل ایران بخش‌های بزرگی از خاک عراق را در تصرف خود داشت. بنابراین این بند به ضرر ایران و به نفع عراق بود. عراق به راحتی و بدون اجرای عملیات و پرداخت هزینه‌ای، مناطق تصرف شده را پس می‌گرفت. در واقع بند اول قطعنامه آنچه را که ایران به خاطر آن جنگ را ادامه داده بود، از دست او خارج می‌کرد. ایران جنگ را پس از فتح خرمشهر ادامه داد تا چیزی به دست بیاورد و در مذاکرات از آن بهره‌برداری و استفاده کند. اجرای بندهای قطعنامه تریبی بود؛ یعنی ابتدا باید دو کشور به مرزهای بین‌المللی بازمی‌گشتند، سپس در مورد موضوعات دیگر مانند تعیین متجاوز و دریافت غرامت اقدام می‌شد. درخواست ایران، تغییر در ترتیب بندهای قطعنامه بود و تقاضا داشت که موضوع تعیین متجاوز بند اول قطعنامه باشد.

لازم است اینجا در پرتنظیر گفته شود که در قطعنامه ۵۹۸



بندها همچون تعیین متجاوز و دریافت غرامت نیز مذاکرات متعددی در ژنو برگزار شد، اما آن جلسات هیچ خروجی برای ایران نداشت، به گونه‌ای که ولایتی وزیر امور خارجه ایران که یک بار عازم ژنو بود، پای پلکان هواپیما به سردار رشید گفت ای کاش یک بخش از خاک دشمن در دست ما بود!

پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸، پای میز مذاکره هیچ چیز نتوانستیم بگیریم. دعاوی و درخواست‌های ما پس از تصمیم صدام برای حمله به کویت، پاسخ داده شد. از این رو عراق به معاهده ۱۹۷۵ الجزایر بازگشت و ادعای حاکمیت بر اروندر را کنار گذاشت و اقدام به تبادل اسرا کرد. این دو کار نیز با دو هدف انجام گرفت. نخست اینکه خیال خود را از همسایه شرقی‌اش یعنی ایران آسوده سازد و دوم اینکه با دریافت اسرا، بخشی از نیازمندی‌های نیروی انسانی نظامی و نیروی کارادارات و کارگاه‌های خود را تامین کند. صدام در نامه نگاری‌های خود با هاشمی رئیس‌جمهور وقت ایران، صحبتی از پرداخت غرامت به میان نیاورد.

پس از حمله عراق به کویت، شورای امنیت قطعنامه صریحی علیه عراق صادر کرد که مقایسه آن با قطعنامه ۵۹۸ حائز نکات قابل توجهی است. آمریکا طبق بندهای این قطعنامه عراق را از کویت اخراج، صدام را به عنوان متجاوز معرفی و او را مجبور به پرداخت غرامت کرد که پرداخت غرامت از همان روزها آغاز شد و تا چند سال پیش که دولت صدام سرنگون شده بود و دولت‌های دیگری روی کار آمده‌اند که آمریکا نیز در قدرت گرفتن آن‌ها نقش داشت، عراق مشغول پرداخت قسط‌های غرامت جنگی به کویت بود. موضوع تعیین متجاوز در جنگ ایران و عراق نیز با باج خواهی سازمان ملل انجام گرفت و این سازمان قبول کرد در قبال کمک ایران به آزادسازی گروگان‌های فرانسوی در لبنان، عراق را به عنوان آغازگر و متجاوز جنگ معرفی کند.

در پایان باید گفت که عملکرد ایران در قبال قطعنامه ۵۹۸ بسیار منطقی بود؛ آن هم در برابر صدامی که به هیچ منطقی سازگار نبود. قطعنامه ۵۹۸ در سال ۶۶ به هیچ وجه به نفع ایران نبود، بلکه تنظیم شد تا عراق و متحدانش را نجات دهد. به همین دلیل هم عراق بلافاصله آن را پذیرفت. ایران نیز در نهایت پس از سقوط مناطق تصرف شده و ناتوانی در تامین هزینه‌های جنگ مجبور شد قطعنامه را بپذیرد.

زمان مردم و مسئولان پیش‌بینی می‌کردند که اگر قطعنامه ۵۹۸ را بپذیریم و به مرزهای بین‌المللی بازگردیم، صدام مجدداً به مرزهای ایران حمله خواهد کرد تا برای اجرای بندهای بعدی به نفع خود در موضع برتر قرار بگیرد. همانطور که پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در سال ۶۷ این موضوع اتفاق افتاد.

البته در سال ۶۷ و زمانی که قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفتیم، دیگر چیزی برای از دست دادن نداشتیم و در نتیجه مجبور شدیم قطعنامه را بپذیریم. در سال پایانی جنگ قدرت نظامی عراق با کمک کشورهای غربی، عربی و شوروی به شدت افزایش پیدا کرد و نیروهای مسلح ایران نیز در تامین نیروی انسانی و هزینه جنگ در تنگنا بودند، در نتیجه مناطق تصرف شده یکی پس از دیگری سقوط کردند و صدام موفق به بازپس‌گیری آن‌ها شد. بنابراین در تیرماه سال ۶۷ به نقطه‌ای رسیدیم که در سال ۶۶ با پذیرش قطعنامه به آن نقطه می‌رسیدیم.

پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸، مجدداً صدام به ایران حمله کرد و پیش‌بینی مردم و مسئولان وقت درست از آب درآمد. اما برخلاف اینکه گفته می‌شود هدف صدام از حمله مجدداً به ایران، پیشروی تا تهران بود، صدام در حملات پس از قبول قطعنامه، به دنبال تصرف مناطقی از ایران و به دست آوردن اسرای ایرانی بود تا هم در مذاکرات قطعنامه دست برتری داشته باشد و هم اینکه بتواند رقم تعداد اسرای ایرانی را با تعداد اسرای عراقی در ایران برابر کند. متأسفانه صدام در حملات پس از قبول قطعنامه، موفق به گرفتن اسرای زیادی از ایران شد. در خصوص مناطق اشغالی نیز با حضور سلحشوران مردم و رزمندگان در مناطق عملیاتی، آنان مانع از تکرار اتفاقات ناگوار سال نخست جنگ شدند و اجازه ندادند، سرزمینی از ایران در دست دشمن باقی بماند.

بند اول قطعنامه ۵۹۸ به طوری ناخواسته اجرا شد و دو کشور تقریباً در مرزهای بین‌المللی مستقر شدند. برای اجرای دیگر

گفتگو با محمد علی صمدی نویسنده و پژوهشگر تاریخ جنگ

تهاجم مجدد برای برتری در میدان مذاکره



محمد حسن جعفری

چرا صدام پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸، دوباره از مرزهای جنوبی و غربی به ایران حمله کرد؟ در واقع هدف او از انجام این عملیات چه بود؟

بند اول قطعنامه ۵۹۸ بر بازگشت نیروهای نظامی ایران و عراق به مرزهای بین‌المللی تأکید داشت و این موضوع پیش از پذیرش قطعنامه، حادث شد. ارتش عراق در بهار سال ۶۷ و چند ماه پیش از پذیرش قطعنامه توسط ایران، توانست نیروهای ایرانی را از مناطقی که تصرف شده بود یعنی فاو، شلمچه و جزایر مجنون، به عقب براند. در نتیجه در زمان پذیرش قطعنامه نیروهای نظامی دو طرف در موقعیت برابر جغرافیایی قرار داشتند.

عراق که همواره تصویر دقیقی از میدان جنگ داشت، متوجه شد که به زودی کار به مذاکره خواهد کشید و در موقعیت برابر پای میز مذاکره چیزی به دست نخواهد آورد. عراق متجاوز بود و مطالبات غیرمتعارفی داشت. ایران هم مطالباتی داشت؛ اما مطالبات ایران متعارف بود. پرداخت غرامت به ایران و متجاوز معرفی شدن صدام مطالبات ایران بود که در چارچوب قطعنامه ۵۹۸ قابل پیگیری بود، اما مطالبات دولت عراق در قالب قطعنامه قابل تحقق نبود. در نتیجه صدام برای اینکه به مطالبات غیرمتعارف خود دست یابد و عملکرد خود را در هشت سال جنگ برای افکار عمومی مردم عراق و کشورهای عربی توجیه کند، نیازمند اهرم فشاری بود. از این رو اشغال بخش‌های مهم و استراتژیکی از خاک ایران با نه‌اجم مجدد پس از پذیرش قطعنامه، اهرم فشار مناسبی بود. ضمن اینکه عراق با حمله مجدد و به اسارت گرفتن رزمندگان ایرانی می‌توانست تعداد اسرای عراقی را با تعداد اسرای ایرانی برابر کند. در زمان پذیرش قطعنامه، تعداد اسرای عراقی چند ده هزار نفر بیشتر از اسرای ایرانی بود.

ارتش عراق در سال پایانی جنگ از حالت پدافندی خارج و مجدد آرایش تهاجمی به خود گرفت. صدام در این راستا هزینه‌های فراوانی انجام داد؛ هم از کشورهای عربی قرض گرفت و هم اینکه تمام نهادها و دستگاه‌های عراق را برای جنگ بسیج کرد. حال باتوجه به هزینه‌هایی که عراق انجام داده بود، آیا تنها هدفش از حمله مجدد، برتری در میز مذاکره بود؟ ضمن اینکه یکی از محورهای اصلی عملیات عراق، جاده خرمشهر-اهواز بود و

شناخت راهبردهای دشمن امری واجب و ضروری برای تصمیم‌گیران یک کشور است. شناخت صحیح منجر به طراحی تاکتیک‌های مناسب و تحلیل دقیق و درست از رفتارهای دشمن خواهد شد. اما اگر تصمیم‌گیران یک کشور دچار خطای راهبردی بشوند، ممکن است علیرغم وجود علائم آشکار از یک تهدید در دامن یک جنگ گرفتار شوند. این اتفاق در تحمیل جنگ به ایران در سال ۵۹ رخ داد. مسئولان وقت کشور به خصوص رئیس شورای عالی دفاع، با وجود اینکه اطلاعاتی مبنی بر تحرکات نظامی عراق در مرزهای کشور دریافت کرده بودند، اما چون به لحاظ راهبردی معتقد بودند که عراق نمی‌تواند به ایران حمله کند و توانایی حمله به ایران را ندارد، غافلگیر شدند.

اما پس از آن و به خصوص بعد از عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا، شناخت راهبردی خوبی از دشمن در بین مسئولان و به ویژه فرماندهان نظامی به وجود آمد. به همین دلیل هم تمرکز نیروهای مسلح در جبهه جنوب افزایش و پس از فتح خرمشهر، بصره به عنوان کانون تهدیدهای ایران علیه عراق، هدف قرار گرفته شد؛ چرا که هدف دشمن جداسازی استان خوزستان از ایران بود. پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ نیز اگرچه عراق حمله وسیع و گسترده‌ای به مرزهای جنوبی و غربی کرد، اما با ورود منافقین از مرزهای غربی به کشور، مسئولان و فرماندهان ارشد به سرعت خود را به جبهه غرب رساندند؛ چرا که شناخت درستی از هدف سازمان مجاهدین خلق داشتند و به خوبی می‌دانستند که راهبرد منافقین، براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران است.

اما در خصوص راهبرد یا هدف عراق از حمله مجدد به ایران، بحث‌های فراوانی وجود دارد. اگرچه بسیاری معتقدند که حمله مجدد عراق به ایران با هدف اشغال برخی از مناطق و برابر کردن تعداد اسرا به منظور برتری در مذاکرات آینده بود، اما همچنان شبهاتی در این خصوص مطرح می‌شود که در گپ و گفت با محمدعلی صمدی نویسنده و پژوهشگر تاریخ جنگ ایران و عراق بدان پرداختیم. البته دامنه این گفتگو به رابطه صدام با سازمان مجاهدین خلق و چرایی حمله عراق به کویت در سال ۶۹ هم کشیده شد که در ادامه آن را می‌خوانید.

(منافقین) از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ این بود که ایران چون در موضع ضعف قرار دارد، قطعنامه را پذیرفته است. از این رو اینگونه تحلیل می شود که ارتش عراق با این تصور که ایران در موضع ضعف قرار داشت، با هدف جدایی خوزستان از ایران به مرزهای ما حمله کرد. عراق هم بالاخره اطلاع داشت که تعداد نیروهای رزمنده ما در جبهه ها کاهش پیدا کرده بود. سندی نداریم که نشان بدهد، عراق اطلاع داشت که نیروهای ما در پایان جنگ کاهش پیدا کرده است. این موضع هم که ایران در موضع ضعف قرار دارد، پس می توانیم به آن حمله کنیم و مناطقی را از ایران جدا کنیم، تخیلات مسعود رجوی است. وگرنه عراق به خوبی می دانست که امکان دستیابی به سودهای اول جنگ را ندارد. ارتش عراق در حمله مجدد فقط در جاده اهواز - خرمشهر مقاومت کرد، اما در دیگر مناطق تنها نفوذ کرد و سپس به عقب بازگشت. حجم گسترده عقب نشینی ارتش عراق نشان می دهد که آن ها قصد ماندن نداشتند.

برخی اینگونه مطرح کرده اند که چون حمله مجدد عراق به ایران برخلاف قطعنامه ۵۹۸ و خواسته آمریکا و شوروی بود، عراق نتوانست به تهاجم خود ادامه بدهد و مجبور به عقب نشینی شد. این گفته تا چه میزان درست است؟

این هم می تواند به عنوان یک مولفه اثرگذار مطرح شود؛ اما اگر به اسناد آن زمان مراجعه شود، خواهید دید که سرعت اتفاقات و عقب نشینی ارتش عراق به قدری سریع است که پیش از واکنش ها و مخالفت های آمریکا و شوروی، حمله مجدد عراق متوقف شد. در واقع ارتش عراق خیلی سریع حمله کرد، تعداد بسیاری از رزمندگان ایرانی را به اسارت گرفت و چند نقطه مهم و استراتژیک مرزی را هم در اشغال خود نگه داشت که البته با هجوم نیروهای داوطلب و مردمی به جبهه ها، آن مناطق از اشغال نیروهای عراقی خارج شد.

در داخل تا چه حد پیش بینی می شد که عراق با وجود پذیرش قطعنامه توسط ایران دوباره

ارتش عراق خرمشهر و آبادان را در خطر سقوط قرار داده بود. از این رو به نظر می رسد، صدام به دنبال تحقق خواسته دیرینه خود یعنی جدایی خوزستان از ایران بود.

خیر؛ عراق به خوبی متوجه بود که توانایی انجام چنین کاری را ندارد. البته مانورش را در منطقه ای گسترده طراحی کرده بود، اما هدف اصلیش جدایی خوزستان از ایران نبود. صدام این راه می دانست که اگر منطقه مهمی را اشغال کند، نمی تواند آن را نگه دارد.

آرایی که ارتش عراق در حمله مجدد به خود گرفته بود، آرایی نبود که همچون آغاز جنگ بتواند مناطق مهم و گسترده ای از کشورمان را اشغال کند. این موضوع سال ها بعد مورد اعتراف فرماندهان ارتش بعث عراق قرار گرفت. از این رو عراق به خوبی می دانست که دیگر توان غلبه بر ایران وجود ندارد.

من اعتقاد ندارم که هدف عراق از حمله مجدد، ماندن بود، بلکه آن ها به دنبال این بودند تا دست خود را برای مذاکره پر کنند. برای عراق مدت ها بود که آرزوی اشغال ایران تمام شده بود، فقط می خواست به گونه ای جنگ را به پایان برساند که برایش هزینه کمتری داشته باشد.

اما بالاخره عراق پس از اینکه مناطق تصرف شده را از ایران پس گرفت، اقدام به اشغال دهلران کرد و این اتفاق چند روز پیش از قبول قطعنامه رخ داد. در واقع صدام تلاش می کرد با اشغال بخشی هایی از ایران به وضعیت اول جنگ بازگردد.

۶۶

از ابتدای سال ۶۵ و پس از اجرای عملیات والفجر هشت، ما می دانستیم که اگر اقدام به حمله در جبهه زمینی نکنیم، عراق اقدام به پدافند گسترده خواهد کرد.

ابتدا اینکه وضعیت اول جنگ هم وضعیت قابل دفاعی برای عراق نبود. صدام به دنبال اهدافی بود که به آن اهداف دست پیدا نکرد. ارتش بعث عراق در ابتدای جنگ آرایی مناسبی نداشت و همان آرایی موجب شد که طی شش ماه بدترین شکست ها را متحمل شود. دهلران نیز منطقه استراتژیکی نبود و به صرف اینکه نام آن برده شود و صدام بتواند مانور نمایشی بدهد، مورد اشغال ارتش عراق قرار گرفت.

برداشت عراق و سازمان مجاهدین خلق

۹۹

به مرزهای ما حمله کند؟

بله ما از سال ۶۴ منتظر چنین حملاتی بودیم. در واقع عملیات‌های ما برای به تاخیر انداختن چنین حملاتی و تغییر سرنوشت جنگ بود.

منظور بنده این است که آیا پیش بینی می‌شد عراق قطعنامه را قبول نکند و دوباره به مرزهای ما حمله کند؟

بله. همانطور که گفتم کاری که عراق در سال ۶۷ انجام داد، در نظر داشت در سال ۶۴ انجام بدهد. ما هم به خوبی می‌دانستیم که اگر عملیاتی انجام ندهیم، عراق این کار را خواهد کرد.

دفاع متحرک همان چیزی بود که عراق می‌خواست در سال ۶۴ انجام بدهد و به نتیجه نرسید؟

خیر؛ دفاع متحرک واکنشی به اشغال فاو بود. از ابتدای سال ۶۵ و پس از اجرای عملیات والفجر هشت، ما می‌دانستیم که اگر اقدام به حمله در جبهه زمینی نکنیم، عراق اقدام به پدافند گسترده خواهد کرد.

همزمان با حمله مجدد عراق، منافقین نیز از مرزهای غربی وارد کشور شدند. آیا صدام آنان را به دام مرگ فرستاد؟

از صدام چنین چیزی بعید نیست. توانایی رجوی برای توجیه افراد کم‌اطلاع بسیار زیاد است و افراد جاه‌طلب را هم به خوبی می‌تواند فریب بدهد، مانند همان کاری که با بنی صدر کرد؛ اما صدام در میان رهبران عرب فرد به نسبت باهوشی بود و تقریباً شناخت خوبی از مسعود رجوی و سازمان مجاهدین خلق داشت.

برخی هم معتقدند که حمله صدام به جنوب کشور، با هدف خالی کردن جبهه‌های غرب از نیروهای رزمنده و آماده کردن فضا برای تهاجم منافقین بود. این گفته با گزاره قبلی در تناقض نیست؟

صدام برای منافقین هزینه کرده بود و تلاش داشت آن هزینه به نوعی به نتیجه برسد؛ اما من معتقدم که صدام منافقین را خیلی جدی نمی‌گرفت و از آنان صرفاً به عنوان اهرم فشار نظامی و سیاسی علیه ایران استفاده می‌کرد. اساساً صدام ارتشی را که نیمی از آن رازن باشد، جدی نمی‌گرفت.

صدام از سال ۶۵ که سازمان به عراق منتقل شد، آن‌ها را

جدی نمی‌گرفت یا اینکه این موضوع مربوط به اواخر جنگ و

سال‌های ۶۶ و ۶۷ است؟

سازمان در سال ۶۵ به عراق آمد. در سال ۶۶، ارتش آزادی‌بخش را تشکیل داد و در سال ۶۷ سه عملیات علیه ایران اجرا کرد که دو عملیات آن آفتاب و چلچراغ نام داشت که در مناطق فکه و مهران انجام شد و عملیات سوم فروغ جاویدان بود که با مقاومت رزمندگان در عملیات مرصاد، منافقین متحمل شکست سختی شدند. رجوی پس از دیدارها و گفتگوهایی که با صدام داشت، توانست نظراً و را برای حمله به ایران جلب کند. صدام نیز به عملیات منافقین، مانند پرتاب تیری در تاریکی نگاه می‌کرد.

بخش پایانی سوالات من در خصوص حمله عراق به کویت است. آیا حمله صدام به کویت، نتیجه شکست صدام در

جنگ با ایران بود؟

به نوعی می‌توان این موضوع را تایید کرد. به هر حال صدام در سال‌های ۶۵ و ۶۶ ارتش بزرگی ایجاد کرده بود که نیازمند هزینه‌های بسیاری بود. ضمن اینکه عراق به کشورهای عربی و شوروی به شدت مقروض بود. کشورهای عربی از او درخواست وصول بدهی‌ها را داشتند، شوروی هم وضعیت مطلوبی نداشت.

اولین تهدیدی که ناشی از این فشارها متوجه صدام می‌شد، این بود که ارتش متورم عراق علیه او کودتا کند و او را به سقوط بکشاند. برای صدام نیز تنها بقای خودش اهمیت داشت. از این رو به کویت حمله کرد تا هم زهرچشمی از کشورهای حاشیه خلیج فارس بگیرد، هم ارتش خود را با یک پیروزی، پشت مرز کودتا و شورش نگه دارد و هم اینکه با غارت کشور کویت، بدهی‌های خود را پرداخت کند.

اما چرا صدام دچار آن خطای راهبردی شد و با تصور اینکه مورد حمایت غرب و شرق قرار خواهد گرفت، به کویت حمله کرد؟

صدام تحت تأثیر فضای دو سال پایانی جنگ ایران و عراق قرار گرفت. او تصور می‌کرد مانند گذشته از سوی شرق و غرب حمایت خواهد شد. غربی‌ها برای اینکه ایران را تخریب کنند، از صدام چهره‌ای مثبت ساخته بودند. در واقع آن فضا، صدام را دچار خطای راهبردی کرد تا به کویت حمله کند.

بازخوانی واکنش مردم
و نیروهای مسلح
به تهاجم ارتش عراق
و منافقین پس از پذیرش
قطعنامه ۵۹۸

دفاع سراسری



ریحانه جعفری



اما همچنان بسیجیان و رزمندگانی از گوشه و کنار کشور به مناطق عملیاتی اعزام می شدند.

براساس اخبار منتشر شده در مطبوعات در روز ۲۸ تیرماه در پی درخواست جانشین فرماندهی کل قوا مبنی بر حضور نیروهای آموزش دیده و رزمی در جبهه های نبرد، گروهی از نیروهای رزمند و تخصصی قزوین در قالب پنجمین کاروان سپاهیان حضرت محمد (ص) تحت عنوان کاروان ویژه شهدای خانه خدا روانه جبهه ها شدند. همچنین یک گروه از روحانیون و طلاب حوزه علمیه اصفهان روانه جبهه شدند.

در روز ۲۹ تیرماه نیز بسیجیان گنبد طلی مراسمی عازم جبهه های نبرد شدند. جمعی از نیروهای رزمی تخصصی مینودشت نیز در همان روز به دعوت شورای عالی پشتیبانی جنگ عازم مناطق جنگی شدند.

پاسخ به حملات پیش از حمله سراسری

ارتش عراق پیش از آنکه حمله سراسری خود را از مرزهای جنوبی و غربی دوباره آغاز کند، علیه مواضع و مناطق مسکونی ایران حملات هوایی و شیمیایی انجام داد و تنور جنگ را همچنان گرم نگه داشت.

نیروهای مسلح ایران در قبال این حملات سکوت نکردند و شراکت های ارتش بعث عراق را پاسخ دادند. در روز ۲۸ تیرماه، ۳ فروند هواپیمای عراقی در جریان حمله به تأسیسات صنعتی اقتصادی جنوب کشورمان توسط جنگنده های نیروی هوایی ارتش و یگان پدافند هوایی رهگیری، هدف قرار گرفته و سرنگون شدند. جنگنده های نیروی هوایی ارتش همچنین در پاسخ به حملات دشمن، در یک مأموریت برون مرزی تأسیسات سد دربندی خان عراق را بمباران و خساراتی به دشمن وارد کردند.

جنگنده های نیروی هوایی ارتش همچنین یک روز بعد تأسیسات سد دوکان و مواضع و استحکامات و تجمع نیروهای دشمن در مناطق عملیاتی حاج عمران و مهران را بمباران کردند.

عملیات سرنوشت

ارتش عراق ۳۱ تیرماه دوباره از مرزهای غربی و جنوبی کشور حمله کرد. ساعاتی بعد ستاد فرماندهی کل با حضور آیت الله هاشمی رفسنجانی جانشین فرمانده کل قوا تشکیل جلسه داد و در پایان

هرچند ایران قطعنامه ۵۹۸ را ۲۷ تیرماه سال ۱۳۶۷ پذیرفت و باید جنگ بین ایران و عراق به پایان می رسید، اما پیش بینی می شد که ارتش رژیم بعث عراق برخلاف قواعد بین المللی و با نپذیرفتن قطعنامه ای که سال گذشته آن را قبول کرده بود، به تجاوز خود ادامه دهد. این شناخت از صدام و رژیم بعث عراق را بیش از همه، امام خمینی (ره) داشت.

امام خمینی (ره) در روز ۳۰ تیر سال ۶۷ و در حالی که ارتش عراق هنوز حمله مجدد خود را آغاز نکرده بود، در دیدار محسن رضایی فرمانده کل سپاه اظهار داشت: «همانطور که قبلاً گفتیم ما با مردم خود با صداقت صحبت می کنیم. ما در چهار چوب قطعنامه ۵۹۸ به صلحی پایدار فکر می کنیم و این به هیچ وجه تاکتیک نیست. ولی سلحشوران ارتش اسلام باید خود را آماده کنند که اگر دشمن پست دست به حملاتی زد، جواب مناسبی به آن بدهند. فرزندان انقلابیم توجه کنید امروز روز حضور گسترده در جبهه ها است. فکر نکنید که دیگر جنگ تمام شده است. خود را بسیج به سلاح ایمان و جهاد کنید. بر دشمن غدار رحم جایز نیست و این ها تمام حرف هایشان یک فریب است. ما خواستیم به دنیا ثابت کنیم که صدام معتقد به مجامع بین المللی نیست و ما تا قبول قطعنامه از سوی عراق جواب دشمنان را در جبهه ها خواهیم داد.»

آیت الله خامنه ای رئیس جمهور وقت نیز در خطبه های نماز جمعه تهران در روز ۳۰ تیر سال ۶۷ با احتمال دادن اینکه ممکن است عراق بخواهد با این بهانه جوئی ها به جنگ ادامه بدهد، از مردم خواست مراقب باشند که مرزهای کشور را از توطئه های دشمن حفظ کنند. از این رو فرمانده کل سپاه در همان روز در گفتگویی از رزمندگان خواست تا همچنان در جبهه های جنگ حضور داشته باشند. رضایی در این گفتگو بیان داشت: «همانگونه که امام فرمودند جنگ ما هنوز به پایان نرسیده است. دشمن متجاوز و دیروز و صلح طلب امروز هر آن ممکن است به صورت دیگری تجاوزگری کند و من از همه برادران سپاه و بسیجی می خواهم که قدرت حضورشان را در صحنه و سنگرها حفظ کنند.»

در دوسه روز پیش از آن و پس از قبول قطعنامه نیز در ادامه اعزام های سپاهیان حضرت محمد (ص)، رزمندگانی به جبهه های جنگ اعزام شدند. هرچند تعداد نیروهای داوطلب و مردمی در جبهه های جنگ از عملیات های کربلای پنج و هشت کاهش پیدا کرده بود،

قربانی و جعفر اسدی در کنار رزمندگان یگان های خود، اسلحه به دست گرفته و با نیروهای عراقی جنگیدند. حاج قاسم در ۴۸ ساعت بی خوابی، آنچنان خسته شده بود که قبل از اذان صبح روز دوم، در تاریکی کانالی، برای لحظاتی به خواب فرو رفت، برای اقامه نماز صبح که بر می خیزد، متوجه می شود کمی آن طرف تر، تعدادی از افسران عراقی در حال گفتگو هستند که بلافاصله درگیری شروع می شود.»

انتشار خبر پیشروی دشمن به سمت جاده اهواز - خرمشهر یادآور رخدادهای آغاز جنگ بود و بازتاب گسترده ای در میان مردم به ویژه اهالی استان خوزستان داشت. در پی این حادثه، مردم بار دیگر احساس خطر کرده و بسیج شدند. نیروهایی که هشت سال در جبهه ها حضور داشته و بسیاری از آن ها بارها زخمی شده بودند، دوباره به جبهه ها آمدند.

از بعد از ظهر روز جمعه، با شکل گیری محورهای مقاومت و ظهور رشادت و حماسه رزمندگان به تدریج خسارات و تلفات فراوانی بر نیروهای دشمن وارد شد. از این رو نیروهای دشمن در اواخر جمعه شب ۳۱ تیر ۱۳۶۷ تا نزدیک مرز عقب رانده شدند.

در ادامه این تلاش ها، بعد از ظهر روز شنبه، پادگان حمید از اشغال نیروهای دشمن خارج شد. این رخداد نظامی که موجب تقویت روحیه نیروهای خودی شد، آغاز شکست نیروهای دشمن بود.

نیروهای رزمنده با اجرای دو عملیات دفاع سراسری و الغدیر و دفاع های پراکنده دیگر توانستند دشمن را تا آن سوی مرزها تعقیب کنند.

طی اطلاعیه ای نیروهای بسیجی را به جبهه ها فراخواند. هاشمی نیز روز بعد عازم جبهه های جنوب شد و به اهواز رفت. آیت الله خامنه ای رئیس جمهور هم فردای آن روز به هاشمی پیوست. ایشان در پیامی به ملت ایران اعلام کرد: «من به جبهه رفتم، شما هم بیایید.»

ستاد کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز در اطلاعیه ای از کلیه جوانان و مردم ایران خواست تا با پوشیدن لباس رزم به سرعت خود را به صف مقدم نبرد با دشمن برسانند.

اما مهمترین اتفاق، پیام امام به فرماندهی سپاه و حضور گسترده نیروهای مردمی در جبهه ها بود. به محض اینکه تانک های ارتش عراق از مرز عبور کردند، حجت الاسلام والمسلمین احمد خمینی تماس گرفت و گفت امام می فرمایند: «با خرمشهر یا سپاه». همچنین در حالی که خرمشهر در معرض سقوط احتمالی دوباره قرار گرفته بود، به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیام دادند: «باید متر به متر جنگید. این جا نقطه حیاتی کفر و اسلام است، یعنی نقطه شکست و پیروزی؛ یا اسلام و یا کفر. و هیچی از هیچ کس پذیرفته نیست. این جا نقطه ای است که یا موجب می شود سپاه حیات پیدا کند دوباره در کشور و یا برای همیشه یک سپاه ذلیل و مرده ای بشود.»

پیام امام بلافاصله در میان فرماندهان سپاه، قرارگاه ها و رزمندگان بسیجی و سپاهی منتشر شد و روح مقاومت و حماسه را در آن ها احیا کرد. چنان که به تعبیر جانشین فرماندهی کل قوا، بوی نشاط و جهاد در همه جا به مشام می رسید. سردار احمد غلامپور فرمانده قرارگاه کربلا سپاه نیز گفته است: «هنگامی که آقا محسن این پیام حضرت امام را پشت بی سیم به فرماندهان قرارگاه ها و لشکرها ابلاغ کرد، فرماندهان و رزمندگان، جان تازه ای گرفتند و در نبردی سخت و ۴۸ ساعته، روی جاده اهواز - خرمشهر، با دشمن درگیر شدند، بگونه ای که تعدادی از فرماندهان یگان ها از جمله سرداران قاسم سلیمانی، احمد کاظمی، مرتضی





نتیجه در پی فرمان حضرت امام (ره) مبنی بر حضور هر چه بیشتر در جبهه‌ها، ۱۳۰ هزار بسیجی، عازم جبهه‌های جنگ شدند. استقبال مردم به قدری گسترده بود که پذیرایی و سازماندهی نیروهای داوطلب برای مسئولان بسیاری از پادگان‌های نظامی مشکل آفرین شده بود. به گفته یکی از فرماندهان، در یک پادگان نظامی در محور میانی که حداکثر، گنجایش ۱۰ هزار نیرو را داشت، ۱۶ هزار تن در آن جای گرفته بودند و قرار بود، چهار هزار تن دیگر به آن افزوده شوند.

کمبود امکانات باعث شد برخی از نیروها در فضای باز، شب‌ها را به صبح برسانند. به همین دلیل، معاونت نیروی انسانی ستاد فرماندهی کل قوا با درخواست از نیروهای داوطلب برای خودداری از عزیمت انفرادی و مراجعه به مراکز رسمی، تاکید کرد که داوطلبان باتوجه به ظرفیت نیروهای رزمی و پشتیبانی یگان‌ها در اولویت اعزام نیروهای رزمی ثبت نام کنند.

در این مرحله بسیاری از نیروهایی که تنها در آغاز جنگ عازم جبهه‌های نبرده شده و یا بنا به دلایلی تاکنون در صحنه جنگ حضور نیافته بودند، به علت وضعیت سیاسی - نظامی حاکم بر جنگ، برای اعزام و حضور در جبهه‌ها ثبت نام می‌کردند. در این حال، حضور آیت الله خامنه‌ای رئیس جمهوری وقت و رئیس شورای عالی دفاع در جبهه‌های نبرد جهت تبیین تحولات جنگ برای رزمندگان و بررسی مشکلات آنان، نقش موثری داشت.

حمله رزمندگان ایرانی به مواضع عراقی‌ها به قدری پر قدرت بود که فرماندهان سپاه آمادگی حمله به بصره را نیز در خود می‌دیدند. بر همین اساس رئیس جمهوری وقت، امام خمینی را در جریان قرار دادند که رزمندگان می‌توانند دشمن را در خاک عراق تعقیب کنند. احمد آقا این موضوع را با امام خمینی در میان گذاشتند و

سپس در روز ۱۱ مرداد ۱۳۶۵ پیام زیر را از طریق محسن میردامادی استاندار وقت خوزستان برای آیت الله خامنه‌ای ارسال کردند:

«پس از سلام، پیغام شما را به حضرت امام رساندم که رزمندگان آماده هستند عملیات کنند. حضرت امام فرمودند که به هیچ وجه به خاک عراق حمله نکنید. حتی گلوله‌ای به طرف آن‌ها شلیک نکنید. در صورتی که بمباران کردند، شما هم اگر صلاح دانستید، دستور بمباران را بدهید. شما نیرو مهیا داشته باشید در صورتی که آن‌ها حمله کردند و زمینی را تصرف کردند، شما هم به آن‌ها

حمله کنید. من اعلام کرده‌ام که قبول قطعنامه تاکتیکی نیست. حمله نقض آن است؛ قبل و بعد آتش بس ندارد.»

عملیات مرصاد

ارتش عراق علاوه بر مرزهای جنوبی، از مرزهای غربی کشور نیز حمله کرد، اما با دفاع مردم و نیروهای مسلح روبرو شد و تصمیم به عقب نشینی گرفت. در روز ۳۱ تیر نیروهای عراقی مستقر در شمال منطقه عملیاتی قصر شیرین مورد تهاجم رزمندگان ایرانی قرار گرفتند. همچنین مناطق ثلاث باباجانی و ارتفاعاتی از دشمن بازپس گرفته شد. در روز یک مرداد نیز در پیرانشهر عشاير و مرزنشینان

بازتاب و سرنوشت آخرین تهاجم

ارتش متجاوز عراق در شرایطی دست به عقب نشینی زد که اوضاع در سطح بین المللی و در صحنه نظامی به زیان این کشور تغییر کرده بود. افزون بر این، تغییر وضعیت درونی ایران و فراخوانی نیروهای مردمی برای رویارویی با تجاوز عراق موجب نگرانی این کشور شده بود. تجاوز مجدد عراق به خاک ایران و سپس عقب نشینی به مواضع اولیه، در رسانه های خبری جهان بازتاب گسترده ای داشت. خبرگزاری فرانسه اقدام عراق را در راستای تشدید فشار نظامی به ایران، برای کسب برتری و برخورداری از موقعیت بهتر به هنگام مذاکره صلح خواند. برخی از دیپلمات ها در بغداد نیز معتقد بودند، عراق قصد دارد از قدرت تازه نظامی خود برای دست یافتن به صلح آنگونه که خود می خواهد استفاده کند.

خبرگزاری آلمان به نقل از مطبوعات این کشور گزارش داد که بغداد می کوشد، همان گونه که جنگ را آغاز کرد، صلح را نیز مطابق شرایط مورد نظر خود به ایران دیکته کند.

بازتاب و تأثیرات اقدام عراق در پذیرش آتش بس نیز مورد توجه رسانه های خبری جهان و تحلیلگران قرار گرفت. گراهام فولر از کارشناسان برجسته سازمان سیا نوشت: «اراده ایران قابل توجه بود و با توجه به کمبودها نیز نحوه پیگیری جنگ از سوی ایران بسیار چشمگیر بوده است.»

رادیو لندن نیز در گزارش خبری خود عنوان کرد: «در ایران بار دیگر حالتی شبیه به پاییز ۱۹۸۰ میلادی، زمان نخستین حمله عراق به خاک ایران زنده شد و دولت ایران می کوشد از این موضع هرچه بیشتر برای استحکام بخشیدن به موقعیت خود استفاده کند.» خرسندی و امیدواری نسبتاً گسترده کشورهای مختلف جهان از پاسخ مثبت ایران به قطعنامه ۵۹۸ و پایان جنگ، تا اندازه ای عراق را برای اعلام موافقت با برقراری آتش بس تحت فشار قرار داد. زیرا این اقدامات عملاً باعث اخلاص در تلاش های دیپلماتیک سازمان جهت اجرای آتش بس بود.

در نتیجه با ناکامی ارتش بعثی در حمله مجدد به ایران و با شکست منافقین در عملیات مرصاد و با تلاش های دیپلماتیک سازمان ملل، دولت عراق مجبور شد تا حدود یک ماه پس از پذیرش قطعنامه، بالاخره آتش بس را در روز ۲۸ مرداد ۱۳۶۷ بپذیرد.

منطقه به مقاومت سخت در برابر دشمن پرداختند. ارتش عراق البته در روز سوم مرداد ۶۷ و با هدف پشتیبانی از منافقین (سازمان مجاهدین خلق) مجدداً به مرزهای غربی کشور حمله کرد؛ اما این بار نیروهای مسلح و رزمندگان ایرانی به مقابله با منافقین پرداختند.

پس از اینکه جدی بودن عملیات منافقین روشن شد و گزارش هایی مبنی بر پیشروی آن ها به عمق کشور رسید، فرمانده کل سپاه و ستاد عملیاتی وی از جبهه جنوب عازم منطقه عملیاتی منافقین در غرب کشور و در کرمانشاه شدند. فرماندهان لشکرها و تیپ های سپاه در منطقه غرب کشور، در جریان عملیات منافقین قرار گرفته بودند و خود را برای مقابله با آن ها آماده کردند.

پس از مقاومت نیروهای اندک سپاه و بسیج (در حد یک گردان) در دشت حسن آباد و زمین گیر شدن نیروهای دشمن در پشت ارتفاعات چهارزبر، به تدریج فرماندهی و نیروهای خودی برای آزادسازی مناطق تصرف شده و انهدام نیروهای منافقین در منطقه متمرکز شدند.

در روز ۵ مرداد ۱۳۶۷ فرماندهان سپاه و ارتش عملیاتی به نام مرصاد را برای دفع تهاجم منافقین طرح ریزی کردند. بر اساس این طرح عملیاتی، رزمندگان یگان های رزمی سپاه و تعدادی از بالگردهای کبرای هوانیروز به کمک دیگر رزمندگان مستقر در تنگه پاتاق شتافتند و مقابله با منافقین را آغاز کردند.

در اثر پیشروی نیروهای خودی، اسلام آباد از اختیار نیروهای منافقین خارج شد. در این حال، خلبانان نیروی هوایی با ۱۲۳ سورتی پرواز، مواضع منافقین را در هم کوبیدند. خلبانان هوانیروز نیز با اجرای آتش پر حجم بر روی دشمن، زمینه فروپاشی مواضع منافقین را فراهم ساختند.

پس از آزادی اسلام آباد، یگان های سپاه پیشروی را به سمت کرند آغاز کردند. پس از مدتی با انهدام تانک های زره پوش برزلی منافقین، منافقین هر آنچه داشتند پس از ۴۸ ساعت بر زمین نهاده و متواری شدند. در این عملیات، ۱۶۰۰ تا ۲۰ هزار تن از نیروهای منافقین به هلاکت رسیدند و حدود هزار تن زخمی شدند. واکنش به تهاجم ارتش منافقین در عملیات مرصاد، آخرین عملیات دفاعی ایران در جنگ تحمیلی بود.

پیام امام (ره)

خداوند، این دفتر و کتاب شهادت را همچنان به روی مشتاقان باز، و ما را هم از وصول به آن محروم مکن. خداوند، کشور ما و ملت ما هنوز در آغاز راه مبارزه اند و نیازمند به مشعل شهادت؛ تو خود این چراغ پرفروغ را حافظ و نگهبان باش. خوشا به حال شما ملت! خوشا به حال شما زنان و مردان! خوشا به حال جانبازان و اسرا و مفقودین و خانواده های معظم شهدا! و بدا به حال من که هنوز مانده ام و جام زهرآلود قبول قطعنامه را سرکشیده ام، و در برابر عظمت و فداکاری این ملت بزرگ احساس شرمساری می کنم. و بدا به حال آنانی که در این قافله نبودند! بدا به حال آنهایی که از کنار این معرکه بزرگ جنگ و شهادت و امتحان عظیم الهی تا به حال ساکت و بی تفاوت و یا انتقاد کننده و پر خاشاکر گذشتند!

فرزندان انقلابی ام، ای کسانی که لحظه ای حاضر نیستید که از غرور مقدسستان دست بردارید، شما بدانید که لحظه لحظه عمر من در راه عشق مقدس خدمت به شما می گذرد. می دانم که به شما سخت می گذرد؛ ولی مگر به پدر پیر شما سخت نمی گذرد؟ می دانم که شهادت شیرینتر از عسل در پیش شماست؛ مگر برای این خدمتان اینگونه نیست؟ ولی تحمل کنید که خدا با صابران است. بغض و کینه انقلابی تان را در سینه ها نگه دارید؛ با غضب و خشم بر دشمنان تن بنگرید؛ و بدانید که پیروزی از آن شماست. و تأکید می کنم که گمان نکنید که من در جریان کار جنگ و مسئولان آن نیستم. مسئولین مورد اعتماد من می باشند. آنها را از این تصمیمی که گرفته اند شماتت نکنید، که برای آنان نیز چنین پیشنهادی سخت و ناگوار بوده است. که ان شاء الله خداوند همه ما را موفق به خدمت و رضایت خود فرماید.

در این روزها ممکن است بسیاری از افراد به خاطر احساسات و عواطف خود صحبت از چراها و باید ها و نباید ها کنند. هر چند این مسئله به خودی خود یک ارزش بسیار زیباست، اما اکنون وقت پرداختن به آن نیست. چه بسا آنهایی که تادیروز در برابر این نظام جبهه گیری کرده بودند و فقط به خاطر سقوط نظام و حکومت جمهوری اسلامی ایران از صلح و صلح طلبی به ظاهر دم می زدند، امروز نیز با همان هدف سخنان فریبنده دیگری را مطرح نمایند؛ و جیره خواران استکبار، همانها که تادیروز زیر نقاب دروغین صلح، خنجرشان را از پشت به قلب ملت فرو کرده بودند، امروز طرفدار جنگ شوند. و ملیگرای بی فرهنگ برای از بین بردن خون شهدای عزیز و نابودی عزت و افتخار مردم، تبلیغات مسموم خویش را آغاز نمایند. که ان شاء الله ملت عزیز ما با بصیرت و هوشیاری جواب همه فتنه ها را خواهد داد. من باز می گویم که قبول این مسئله برای من از زهر کشنده تر است؛ ولی راضی به رضای خدایم و برای رضایت او این جرعه را نوشیدم. و نکته ای که تذکر آن لازم است این است که در قبول این قطعنامه فقط مسئولین کشور ایران به اتکال خود تصمیم گرفته اند. و کسی و کشوری در این امر مدخله نداشته است.

راهیان



۹۷

زور چترها به باران نمی‌رسد



۹۲

باید نرم افزار پیشرفت کشور را انقلابی
کنیم



۱۰۰

نژادپرستی در قرن ۲۱



گفتگو با سردار عظیم ابراهیم پور مسئول قرارگاه پیشرفت و آبادانی سپاه پاسداران و جانشین سابق قرارگاه خاتم الاوصیا

باید نرم افزار پیشرفت کشور را انقلابی کنیم

چرا و با چه منطقی سپاه پاسداران که علی القاعده یک نیروی نظامی است و باید کار نظامی گری کند، در عرصه سازندگی و خدمت رسانی به مردم ورود پیدا کرده و اردوهای جهادی راه انداخته است؟ جهادی بودن و دور بودن از جهاد خیلی با یکدیگر فاصله و تفاوت دارد. داشتن روحیه جهادی و جهادی عمل کردن همواره مورد تأکید امام راحل عظیم الشان و مقام معظم رهبری بوده است. امام علی (ع) جهاد رادری از درهای بهشت می دانند که خداوند آن راه روی دوستان خود می گشاید. همچنین امیرالمؤمنین (ع) در مورد کسانی که از جهاد دور هستند هشدار می دهد که خداوند بر تن این افراد لباس ذلت می پوشاند و دشمنان بر چنین افرادی مسلط خواهند شد و از عدالت و عزت محروم خواهند بود. فرق راه درست و غلط در جهادی بودن یا جهادی نبودن است. امروز بعد از گذشت چهل و سه سال از انقلاب اسلامی هنوز روستاهای کشور مشکلات زیادی دارند. اردوهای جهادی که با هدف خدمت به محرومین و پیشرفت و آبادانی کشور برگزار می شود و هر روز شاهد این هستیم که بیشتر مورد استقبال جوانان بسیجی قرار می گیرد مصداق بارز جهادی است که امروز مورد نیاز کشور و جامعه است. رهبر معظم انقلاب اسلامی از جهادگران بسیج تجلیل می کنند. حرکت جهادی عزت به همراه دارد، انسان که وارد عرصه جهاد می شود روحش بزرگ و مقامش بالاتر می گردد. آنان که از فضای جهادی بیرون می روند قدرت درک امر و صحبت های ولی را نخواهند داشت.



داود صلاحی

حیاتی است. مقام معظم رهبری در دیدار با دانشجویان دانشگاه امام حسین (ع) خطاب به جوانان فرمودند که خرمشهرها در پیش است و جوانان باید خود را برای فتح این خرمشهرها آماده کنند. جوانان کشور باید بدانند که این خرمشهرها چه چیزهایی هستند. نظام اسلامی در دهه چهارم مشکلات زیادی پیش روی خود دارد. خرمشهرهای امروز ما اقتصاد، نظام بانکی، نظام سلامت، نظام روستایی و نظام شهری است که ما باید برای آزادسازی آنها برنامه ریزی کنیم.

مسائلی همچون مسئله نظام بانکی، مشکلات حوزه سلامت و آموزش و پرورش کشور و مدیریت روستاها و مناطق محروم از جمله مسائلی است که دانشجویان و جوانان انقلابی باید بیشتر به آنها بپردازند. روش آزادسازی این خرمشهرها که امروز با آن مواجه هستیم نه جهاد اصغر است و نه جهاد اکبر، بلکه به فرموده مقام معظم رهبری جهاد کبیر است. جوانان مادر این مسیر و در راستای تحقق آرمان های انقلاب باید به خداوند توکل و اعتماد کنند و بدانند که حل مسائل و مشکلات تنها با روحیه جهادی امکان پذیر است.

افرادی همچون شهید طهرانی مقدم و شهید احمدی روشن، نیروهای انقلابی و دارای روحیه جهادی بودند که هر قوی را به رهبری دادند عملی کردند و نقش آنها در پیشرفت و سعادت و عزت کشور نقش بی بدیلی است. دانشجویان بسیجی نیز باید بدانند که آنچه امروز باید به عنوان تکلیف خود به آن توجه کنند تقویت و افزایش بازدهی و کارایی همین اردوهای جهادی است. دانشجویان جهادگر باید برای پیشرفت و آبادانی کشور در قالب گروه های منسجم و هماهنگ با فعالیت مستمر در مسیر حل معضلات و مشکلات مناطق روستایی گام بردارند و برای این مهم برنامه و طرح داشته باشند.

نگرش جهادی در عرصه های سازندگی، علمی و فرهنگی پاسخ داده است. بسیج هم نقش ارزنده ای در عرصه های سازندگی و آبادانی مناطق محروم داشته است. فعالان بسیج سازندگی با حرکت های جهادی خود موجبات جلب رضایت مردم مناطق محروم، مستضعف و دور افتاده شهرها و روستاهای کشور را فراهم کرده اند. بسیج در عرصه های سازندگی نقش مهمی در طول حیات خود ایفا کرده است.

یعنی سپاه به عنوان یکی از نهادهای انقلابی که وظیفه جهاد در راه پیشرفت کشور را دارد و نه یک نهاد نظامی وارد این عرصه شده است...

دقیقاً. انقلابی و غیر انقلابی بودن افراد را با توجه به بیانات رهبری می توانیم تشخیص دهیم. طبق بیانات مقام معظم رهبری کسانی که طرفدار محرومین، مستضعفان و مردم دردمند هستند، انقلابی بوده و کسانی که طرفدار اشرافی گری، سرمایه داران و حقوق های نجومی باشند، غیر انقلابی هستند. معیار ما انقلابی و غیر انقلابی است. ما با اصلاح طلب و اصولگرا و این نهاد و آن دستگاه و این مسئول و آن مدیر کاری نداریم، بلکه باید دید چه کسی پای مستضعفان و محرومین ایستاده است.

قرارگاه پیشرفت و آبادانی سپاه چگونه شکل گرفت و چه اهدافی را دنبال می کند؟

۱۰۰۰ منطقه محروم و کمتر توسعه یافته کشور توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شناسایی شده است و در راستای حل معضلات و مشکلات این مناطق، قرارگاه پیشرفت و آبادانی در سطح کشور و سپاه های استانی تشکیل شده است. در این مناطق فعالیت های متنوع اجتماعی، فرهنگی، عمرانی، بهداشتی و سلامتی توسط جهادگران بسیجی ارائه می شود. اولویت سپاه، آبادانی مناطق محروم است و بسیجیان نیز به دنبال این هستند تا با الگوهای ایرانی و اسلامی و روحیه جهادی و انقلابی در راه پیشرفت و آبادانی این مناطق گام بردارند.

به عنوان نمونه، یکی از طرح های ما «نقشه دهستان» است که اجرای دقیق برنامه های مبتنی بر مطالعات آن می تواند مشکلات دهستان ها را تا حد زیادی برطرف سازد. همچنین عملیات صاحب الزمان (عج) قرارگاه پیشرفت و آبادانی به منظور تکمیل اقدامات محرومیت زدای قرارگاه طراحی شده که با اجرای آن شاهد پایان پروژه های تدارک دیده شده قرارگاه برای دهستان های محروم در سراسر کشور خواهیم بود.

از بسیجیان و دانشجویان نام بردید. نقش دانشجویان و نیروهای داوطلب مردمی در این حرکت جهادی چگونه است؟
نقش مردم و نیروهای جهادی در رفع مشکلات کشور بسیار مهم و

در طرح‌های جهادی معمولاً نیروهای جوان و نسل‌های سوم و چهارم انقلاب حضور دارند که تجربه کافی در امور اجرایی و خدمت‌رسانی ندارند. آیا این یک نقطه ضعف برای کار شما محسوب نمی‌شود و با کار نهادها و دستگاه‌های مسئول تعارض کاری پیش نمی‌آورد؟

فرق نسل دوم انقلاب و نسل امروز این است که نسل سوم و چهارم انقلاب پای درس‌ها و سخنان رهبر معظم انقلاب نشسته‌اند و با تمام وجود مبانی‌ای همچون نظام اسلامی، جامعه اسلامی و تمدن اسلامی را می‌فهمند، درک می‌کنند و ملزومات آن را می‌دانند. با وجود تمام احترامی که برای نسل دوم و پیشکسوتان انقلاب و دفاع مقدس قائل هستیم، اگر یگان نسل سوم و چهارم انقلاب پای کار نیایند ما به نتیجه مطلوب نمی‌رسیم و فرصت‌ها را از دست می‌دهیم.

رهبر معظم انقلاب حرف‌های جدی خود را با نسل سوم و چهارم انقلاب مطرح می‌کنند؛ به طور مثال مدال ۹ دی را که بعد از دفاع مقدس برگ زرینی در تاریخ انقلاب اسلامی است به این نسل می‌دهند و می‌فرمایند ۹ دی مرهون بصیرت به موقع و عمل به موقع نسل سوم انقلاب است. الان نسل سوم انقلاب باید انقلاب را تحویل بگیرد؛ هم انتخاباتش، هم مسائل فرهنگی و هم اقدامات‌های مختلف را باید نسل سوم تحویل بگیرند. جز افراد کمی از نسل دوم، بقیه حوصله شنیدن حرف و کار جدید را ندارند و هر چه بلد بودند را انجام داده‌اند.

ما نهادها و دستگاه‌هایی در کشور داریم که فلسفه و جودی آنها خدمت‌رسانی و محرومیت‌زدایی در کشور است. تفاوت کار شما با کار دولت و دستگاه‌های مسئول در این خصوص چیست؟

نرم‌افزار قرارگاه پیشرفت و آبادانی در رفع محرومیت مدلی جدید در شان انقلاب اسلامی بوده که بر مبنای تعاریف دقیق فقه اسلام پایه‌گذاری شده است. بدون تعارف، در چهل سال گذشته، محرومیت‌زدایی را جوری تعریف کرده‌اند که حاکمیت باید خدماتی را ارائه کند. اما بعد از گذشت سال‌ها از انقلاب، با صرف هزینه‌ای هنگفت، مشاهده می‌کنیم که روستاهایی با وجود داشتن آب، برق، گاز و دیگر امکانات، تخلیه می‌شود. کجای کار می‌لنگد که با وجود این همه هزینه و زیرساخت در روستاها، روستا تخلیه می‌شود؟ نرم‌افزار ما غلط بوده است. بودجه‌های اساسی را صرف کارهای زیرساختی کردیم، ولی اگر کنار بودجه عمرانی که مثلاً با آن مدرسه ساختیم، به کیفیت درس بچه‌ها توجه می‌کردند، اوضاع چنین نبود. بچه مادر روستا درسی را می‌خواند که بچه‌های شهر می‌خوانند؛ درسی که سراسر فرهنگ شهرنشینی است. هیچ هویت روستایی در این کتاب‌ها نیست. بچه روستایی در مدرسه خوب و ساختمان خوب درس می‌خواند، اما حواسمان نیست که با هویت شهری بزرگ می‌شود و وقتی راهنمایی یا دبیرستان را تمام کرد، باید به شهر برود؛ چون محتوای کتاب‌ها، فرهنگ شهری است. این نکته را به یکی از

66

روش‌آزادسازی این
خرمشهرها که امروز با آن
مواجه هستیم نه جهاد
اصغر است و نه جهاد اکبر،
بلکه به فرموده مقام معظم
رهبری جهاد کبیر است.

99

وزیران آموزش و پرورش سابق هم تذکر دادیم و قبول هم کردند. از بودجه عمرانی، خانه بهداشت می‌سازیم، اما مسئله بهداشت و سلامت روستا را حل نمی‌کنیم و نهایتاً خانم بهوزری با مدرک پایین آنجا مستقر کردیم که نهایتاً واکسن زدن و قرص ضدبارداری دادن می‌داند، و در موارد بیماری، نامه می‌دهد که به شهر پیش فلان دکتر برو که با او قرارداد بیمه داریم! این مریض باید به شهر برود برای درمان. نظام آموزشی، بهداشتی و مدیریت مادر عرصه‌های مختلف، غلط است. در زمین کشاورزی سم می‌ریزیم؛ سمی که کارخانه‌های کشورهای اروپایی مخصوص ایران تولید می‌کنند و حتی روی درختان خود و برای محصولات خود استفاده نمی‌کنند. در حاشیه بحث خوب است این را اشاره کنم که یکی از بزرگان صهیونست، سال ۸۷ در یک مصاحبه می‌گوید ما خیلی خوشحالیم که توانستیم با کود شیمیایی و سموم کشاورزی که به ایران دادیم، اکثر زمین‌های کشاورزی ایرانیان را آلوده کردیم. ایرانیان کشاورزی سموم دارند. همچنین خوشحالیم که با بذره‌های اصلاح شده که به ایرانیان دادیم، زنان ایرانی هم اکنون رتبه اول عقیم بودن در دنیا را دارند. مگر شانس‌ی یا تصادفی است که زن ایرانی رتبه یک در عقیم بودن را داشته باشد؟ ما داریم نسل مسلمان شیعه را تربیت می‌کنیم. پس آنها باید ما را عقیم‌سازی کنند. چگونه؟ با اختلال در نظام مدیریت روستایی ما. هر قدر هم کار عمرانی جلو برود، باز هم عقیم. باید بنشینیم و اساسی فکر کنیم.

روستا باید در روستا مستقر شود تا علوم اسلامی را آموزش دهد. اگر جایی ورود کردیم و خدماتی ارائه دادیم، اما پس از برگشت، افراد آن روستا روی پای خود نایستادند، محرومیت‌زدایی انجام نشده است. آبادانی یک منطقه به آدم‌های آن منطقه بستگی دارد. به شورای اسلامی بستگی دارد که خود مردم انتخاب می‌کنند و خودشان می‌توانند مشکلات روستا را حل کنند. اگر توانستیم افراد روستا را آندکوری رشد دهیم که روی پای خود بایستند و مسئله سلامت، اشتغال و تعامل با دولت را بلد باشند، آن روستا آباد است؛ ولو اینکه آب و برق نداشته باشد. پس اساساً باید روی جوانان روستا سرمایه‌گذاری کنیم و مدل را به آنان آموزش دهیم. ما در هر روستایی که ورود می‌کنیم، اعتقاد را سخ داریم که کمک کنیم مردم، جوانان، امان و همه زحمتکشان روستا را به نحوی مدیریت کنیم که روی پای خود بایستند. در روستاهایی هم که تاکنون کار کردیم، بیش از سه چهار سال نماندیم و پس از آن، مردم روستا روی پای خود ایستادند.

قرارگاه پیشرفت و آبادانی توانسته با احیای روحیه امید و تلاش در مردم، ضمن فعالیت مثبت در پیشگیری از بیماری‌ها، رفع محرومیت آموزشی و تربیتی و ایجاد همبستگی با تأمین زیر ساخت‌های مورد نیاز روستاها، بدون اعطای حتی یک ریال وام به مردم، اشتغال‌زایی کرده و نسبت به بهبود وضعیت معیشتی مردم موفق عمل کند.

بنابراین باید در مدل محرومیت‌زدایی تجدید نظر کنیم و به دنبال اجرای چند پروژه عمرانی نباشیم. مردم روستا نباید منتظر این باشند که کسی از بیرون بیاید و مشکلات آنان را حل کند. در روستاها آنقدر ظرفیت هست که جوانان شهری برای حل مشکل بیکاری خود باید به روستاها مراجعه کنند. روستاییان نباید منتظر حاکمیت باشند و برای حل مشکلاتشان باید خودشان اقدام کنند؛ ما هم با اخلاص تمام کمک می‌کنیم.

به جای کود شیمیایی چه داریم؟ در مورد آب آشامیدنی، به جای کلروفلوراید که سلامت را به خطر می‌اندازد، چه داریم؟ اشتغال ایجاد کرده‌ایم، کرور کرور وام به مردم می‌دهیم، اما مشکل بیکاری که حل نشد، هیچ، بدهکاری هم به مشکلات مردم اضافه شد و جوانی که قبلاً بیکار بود، امروز بیکار بدهکار شده است! نظام اشتغال‌زایی ما تاکنون غلط بوده است. اما قرارگاه پیشرفت و آبادانی چه در بخش کشاورزی، چه دامداری و چه اشتغال و سلامت و فرهنگی، حرف‌های جدید انقلابی را تولید کرده است. ما با مدل بومی‌سازی شده قرارگاه پیشرفت و آبادانی، شاهد پیشرفت و آبادانی واقعی خواهیم بود. دین ما با علم و دانش می‌تواند سلامت، معیشت، تعلیم و تربیت، سبک زندگی اسلامی و سلامت روانی، جسمی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی را تأمین کند. به همین دلیل در نرم افزار قرارگاه پیشرفت و آبادانی سپاه، اول یک امام

این مدل و الگوی نادرستی که فرمودید چرا در کشور تسلط پیدا کرده و چرا به الگوی جهادی تبدیل نمی‌شود؟

چرا بعد از ۴۰ سال از انقلاب شاهد مشکلاتی در روستاها و عدم وجود امکانات هستیم؟ عرض کردم که با وجود این که هزینه‌های بسیاری شده مردم سؤال دارند که چرا وضع روستاها اینگونه



ابلاغی رهبر انقلاب را نصب العین قرار دهیم بسیاری از مشکلات حل خواهد شد. مشکل کشور مدیریت است، ما بحرانی در مسائل نداریم، بلکه مشکل در مدیریت مسئولان است. مشکلات مردم با پیگیری راهکارهای انقلابی حل می شود. سیستم آموزش روستایی باید متناسب با همان جا باشد و باید بازنگری جدی در سیستم آموزش و سلامت روستاها صورت گیرد.

در طول چهار دهه گذشته، دولت های مختلف در توان خود کار کرده اند اما رهبری فرموده اند خود را به کارهای زودبازده مشغول نکنید، چون ما برای تشکیل تمدن اسلامی نیاز به زیرساخت های محکم داریم. اینجا است که نقش بسیج مشخص می شود. حرکت نیروهای جهادی بسیج باید به سمت تحقق تمدن اسلامی باشد.

به عنوان حسن ختام، چندی قبل شما در محضر رهبر معظم انقلاب گزارشی در مورد اشتغال زایی و محرومیت زدایی از ۲۸۹۸ روستا در مدت زمان دو سال و نیم توسط نیروهای جهادی ارائه کردید و ایشان پاسخی دادند. پاسخ معظم له به گزارش شما چه بود؟

عین فرمایش ایشان چنین بود:

این فعالیت هایی که شما می گوید در ۲۸۰۰ روستا و مانند اینها انجام گرفته، یک جوری به اطلاع مردم باید برسد؛ یعنی یک کار رسانه ای عقلایی و هنرمندانه و درست باید انجام بگیرد. در این زمینه ها به نظر من خیلی کم کار می شود؛ یعنی شما الان فکر کنید، مثلاً می گوید هزارها روستای محروم وجود دارد - که وجود دارد و ما هم می دانیم - منتها چند هزار روستا را یک گروه جوان بدون اینکه از بودجه دولت استفاده کنند، بدون اینکه تحمیلی بر کسی باشند، توانسته اند به این نقطه برسانند که حالا یا کارآفرینی بشود یا از این قبیل کارها و از محرومیت خارج کنند. این خیلی چیز مهمی است. این را چرا مردم نمی دانند؟ نوع ارائه خبر و اطلاع رسانی خیلی مهم است؛ [اینکه] چه جوری اطلاع رسانی خواهید کرد؛ یعنی واقعاً یک گروهی گماشته بشوند برای همین که ببینند چه جوری می شود اطلاع رسانی کرد.

است. سؤال می شود که آیا مسئولان عزمی برای حل مشکلات ندارند یا این که از برنامه برخوردار نیستند. مشکلات روستاها به جایی رسیده که رهبر انقلاب به مسئولان دولت و نهادهای نظام دستور دادند که در مناطق محروم کار شود. پیام رهبر انقلاب باید به گوش همه برسد. مردم سؤال می کنند که ناکارآمدی در رسیدگی به روستاها به چه علت است؟

ناکارآمدی در این زمینه با وجود هزینه های سنگین، نتیجه برنامه های توسعه غربی است. متأسفانه مدل برنامه ها بر اساس مدل غربی بسته شد. تبعیت از مدل های غربی مشکل ما را حل نمی کند. متأسفانه به جای این که بر مسائل بومی و داخلی تکیه کنیم، برخی مدل های غربی را پیش گرفتند و سبب ایجاد مشکلات شدند. امروز روستاها در حال تخلیه و بحران هستند. امروزه تکنوکرات هایی که مدیریت بخش روستاها را بر عهده دارند از اسناد بین المللی تبعیت کرده و آن را اجرا می کنند. برخی همه مسائل کشور را به اسناد بین المللی گره زده اند و تصور می کنند که مشکلات از این طریق حل می شود، در حالی که قطعاً حل نخواهد شد.

برنامه توسعه با فرمول و استانداردهای غربی محقق نمی شود. تجمل گرایی، قاچاق، اختلاس، سوء مدیریت، فاصله طبقاتی، بروکراسی اداری، ضعف تولید داخل و عدم روحیه جهادی از جمله مشکلات امروز کشور هستند که مانع تعالی نظام هستند. نظام بانکی یکی از آسیب های جدی اقتصاد کشور است. امروز نهادهای انقلابی باید طوری طراحی شوند که خود را ذیل ساختارهای موجود قرار ندهند. ساختارها، قوانین و آیین نامه های موجود کشور ما اغلب به ضرر تولید، اقتصاد و کسب و کار است.

امروز باید با تفکر بسیجی و جهادی وارد عرصه شد. مسئولان باید به نرم افزار انقلاب اسلامی بازگردند و امید خود را از مدل توسعه غربی قطع کنند. اگر مسئولان دغدغه حل مشکل مردم را دارند باید نرم افزار خود را تغییر دهند و بدانند با مدل های غربی در زمینه های مختلف مشکلی حل نخواهد شد. باید بر اساس تفکر انقلابی و جهادی مشکلات را حل کنیم. اگر تفکر انقلابی و جهادی نبود به توان هسته ای و موشکی نمی رسیدیم. اگر سیاست های



بهاره شاهی نوری

انتشارات موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس در راستای اهداف متعالی خود که ترویج و تحکیم فرهنگ و گفت‌وگو، مقاومت و ایثار و شهادت است به طور مستمر در حال انتشار کتب ارزشمندی است که می‌تواند افکار عمومی و خصوصاً نخبگان و فرهیختگان جامعه را به فداکاری‌های جوانان جان‌برکف این مرز و بوم آشنا سازد. اما در این میان بوده‌اند اینارگران زیادی که اهل ایران نبوده‌اند، اما هم در جبهه‌های دفاع مقدس در برابر ارتش بعثی صدام و هم در جبهه مقاومت در برابر دشمنان حرم و حریم اهل بیت (ع) جان عزیز خود را تقدیم کردند تا ایران اسلامی و اسلام ناب محمدی (ص) باقی بماند و ایران و ایرانی در رفاه و آسایش بتواند مسیر ارزش‌های تعالی بخش اسلام را طی کند.

در این خصوص، کتاب «زور چترها به باران نمی‌رسد» یکی از کتاب‌های انتشارات موزه است که به دل‌گویه‌های همسر یکی از شهدای مدافع حرم پرداخته است؛ شهید سید جاوید موسوی که عضو تیپ فاطمیون و اهل افغانستان بوده و در سوریه به شهادت رسیده است. این کتاب از زبان همسر شهید و در قالب درد دل‌های او به همسر شهیدش، خاطرات و سرگذشت شهید و خانواده‌اش و قبل و بعد از شهادت او به تحریر درآورده است. در ادامه بخش‌هایی از این کتاب برای آشنایی علاقه‌مندان تقدیم شده است.

۴۰ روز بعد از ازدواج بود و دو روز مانده به نیمه شعبان، راه افتادیم به سمت تهرانپارس. مادرم آمده بود که کمکمان کند برای چیدن وسایل با مرضیه که آن روزها چهار پنج ساله بود. خیابان‌ها را آذین بسته بودند.

تورا حس می‌کردم پسر غایب حضرت زهرا؛ انگار مهر زده بودی به خوشبختی‌ام. آرام بودم، آرام و مطمئن. انگار دنیا را به پای من ریخته بودند. مرد من با لبخندی پنهان کنارم نشسته بود. انگار هر دوی ما سکوت می‌خواستیم. شاید فکر می‌کردیم اگر لب باز کنیم، دنیا صدای فریادمان را خواهد شنید، در دلمان فریاد می‌زدیم ما داریم می‌رویم سرخانه و زندگی مان. می‌رویم تا زنده ایم کنار هم باشیم، می‌رویم همه لحظه‌های باقی مانده از عمرمان را با هم بمانیم. چه اهمیت داشت خانه کجای شهر باشد! می‌رویم

زور چترها به باران نمی‌رسد

روایت خاطرات و دل‌تنگی‌های همسر شهید مدافع حرم

می‌رسم برمی‌گردم، با حسرت همه صحن را یک بار دیگر جستجو می‌کنم شاید که باشی، شاید بازی قایم باشک بازی تمام شود. شاید پیدایم کنی. تو نیستی. آقایی کنار حوض دست در دست همسرش از کنارم رد می‌شود، چشم‌هایم را می‌بندم که نبینم. یادم می‌آید هیچ وقت نگذاشتی در خیابان دستت را بگیرم. می‌گفتم دستت را که می‌گیرم آرام ترمی شوم، محکم تر قدم برمی‌دارم. می‌گفتی ممکن است کسانی ببینند و ناراحت شوند. می‌خندیدم و می‌گفتم چه کسی ناراحت خواهد شد؟ اصلاً چه دلیلی برای ناراحتی وجود دارد؟ می‌گفتی: مجردها، آنها که آرزوی در کنار هم بودن را دارند، آنهاایی که امکان در کنار هم بودن ندارند. به خودت قسم جاوید! از در کنار هم بودن آنهاایی که از کنارم گذشتند لذت می‌برم، اما دست‌های من همچنان خالی است و همه وجودم به سمت تو.

مردم فریاد زدند «کلنا عباسک یا زینب». جان خسته‌ام را کشاندم بیرون، همه جا پر بود از عکس تو. از دور ماشین حمل بیکرا دیدم. جان من است او. در میان جمعیت صدای فاطمه کوثر را شنیدم، خورده بود زمین. توان رفتن به سمتش را نداشتم. ماشین نزدیک تر می‌شد، شاید آمده بودی دخترت را بلند کنی، خاک از لباسش بتکانی و صورتش را نوازش کنی. خوب موقعی رسیدی، هوای فاطمه کوثر را داشته باش، من توان بلند شدن ندارم. مرضیه و طاهره رفتند پیش دخترمان. ماشین نزدیک تر می‌شد. شهید سید جاوید موسوی؛ جاوید من!

برای آمدن برنامه‌ها داشتیم؛ حالا حتی نمی‌توانم به تو نزدیک شوم. پیکرت را مردم بلند کردند. پارچه سبز دورت پیچیده بودند. خوش آمدی سید خدا. اما قرارمان این طور آمدن نبود. قرار بود با پای خودت برگردی، نه بردوش جماعت! همه بودند، اما آنها بودند؛ همه بودند، اما حواسم به تو بود. چه بی‌وفایی تو رفیق نیمه راه من.

مردم به احترام تو کرکره مغازه‌ها را پایین می‌کشیدند و تو را همراهی می‌کردند و روی بدنت گل می‌ریختند. اول رفته بودی دیدن زن‌عمو و فاطمه، روی دوش جمعیت آمدی کنار من و رد شدی. بی‌آنکه به من نگاهی کنی! کجا می‌روی مسافر من؟ من اینجا هستم!

زیباترین خانه را برای رویایی‌ترین زندگی آماده کنیم. تا آن روز همیشه اطرافمان شلوغ بود؛ خانواده من، خانواده تو، خانواده عمو احمد. خانواده‌هایمان را دوست داشتیم، اما حس مستقل بودن چقدر عجیب بود، چقدر زیبا بود.

در همان سکوت پراز حرف، نگاهت می‌کردم. خدایا! یعنی من تا آخر عمر کنار او خواهم بود؟ یعنی تو ما را برای هم آفریده بودی؟ یادم افتاد بچه که بودیم آمده بودیم خانه شما، آن قدر شوخی کردی که همه از دست تو می‌خندیدند. به فاطمه گفتم خوش به حالتان که جاوید را در خانه دارید و حالا تو همسر من بودی، همراه خود خود من. به روزهای خواستگاری فکر می‌کردم. به احساس بی‌تفاوتی که نسبت به تو و همه پسرها داشتم. حالا تو شده بودی همه زندگی من. روزی که ما را به عقد هم درآوردند انگار همه اشتیاق دنیا در دلم سرباز کرد، اشتیاق با تو بودن.

همه چیز در آن خانه کوچک رویایی تغییر کرده بود. غذا درست کردن برای دو نفر عجیب بود. از آن شبی که با هم زیر یک سقف رفتیم تا آخرین شبی که کوله‌ات را می‌بستم برای رفتن، ظرف غذای مان یکی بود. انگار غذا خوردن در یک طرف مزه غذا را تغییر می‌داد.

رفته بودم حضرت عبدالعظیم زیارت. یادت هست؟ همیشه قرار ما کنار حوض روبروی ضریح بود. می‌ایستادی و منتظر می‌ماندی تا برگردم. یک دل سیر زیارت کردم. این جا به کسی بابت ناله و زاری نگاه نمی‌کنند. این جامی توانی یک کتاب دعا بگیری جلوی رویت و خودت بشوی نوحه خوان و خودت دلت ریش ریش شود. بیرون که می‌آیم کنار حوض دنبالت می‌گردم، انگار زائران دیگری هم هستند که آنجا را نشانه گذاشته‌اند. مردهایی که منتظر خانواده‌هایشان هستند. نگاه می‌کنم نیستی. تصور می‌کنم تو را از دور می‌بینم، دور می‌زنم و از پشت سرت می‌آیم و می‌ترسانمت. تو می‌خندی، من می‌خندم. تو که می‌گویی قبول باشد انگار به اجابت همه دعاهایم مهر تأیید زدی. زیارت می‌نشیند در عمق جانم و راه می‌افتم سمت بازارچه.

نگاه می‌کنم، نیستی و از کنار لبخند مردی که به همسرش می‌گوید قبول باشد، رد می‌شوم. تنها، بی‌تو. به در ورودی بازارچه که



ساعتی می‌آیم که خلوت باشد. از دور می‌بینمت، خانه جدیدت را غبارروبی کرده‌اند. زمین بوی خاک نم‌گرفته می‌دهد و مزارت بوی بهشت گرفته است. درخت‌ها سبز شده‌اند تو باز هم در خانه تکانی پیش قدم شده‌ای، مثل همان روزها که می‌گفتی همه کارها را انجام می‌دهی و دیوارها و شیشه‌ها و زمین و حیاط و خلاصه همه جا را آب و جارو می‌کردی. حالا ما چمدان دل‌تنگی‌مان را بسته‌ایم تا غریتمان را ببریم پیش امام غریب تادر کنار امام رضا آرام شویم. گلدان را می‌گذارم کنار عکس مزارت. داری لب‌خند می‌زنی. حرص می‌خورم. می‌خندی؟ این همه تنهایی را می‌بینی و می‌خندی؟ و بغض گذرا از همه صداها و فریادها و بی‌مهری‌ها و تنهایی‌ها می‌ترکد. بلند شو جاوید! مردم دارند خرید عید می‌کنند، خانه‌ها بوی عید می‌دهند. بلند شو بگو که چقدر دوستت داشتم، که چقدر دوستم داشتی، که چقدر زندگی‌مان را دوست داشتیم. می‌گویند شما‌ها از خانه و زندگی تان فرار کردید و رفتید. می‌گویند از دست خانواده‌هایتان خسته شدید و رفتید. قلمب درد می‌کند. نزدیک نوروز است، رنگ لباس من همان رنگی است که دوست نداری. بین این همه هیاهو تنهایی‌مان. باران می‌آید؛ باران را دوست دارم. اشک‌هایم بین بارانی که به صورتم می‌خورد گم می‌شود. من خیس می‌شوم و مزار تو. قطرات باران می‌روند در خاک و می‌آیند تا تو.

منتظر بودم تا بیایی دنبالم برویم سرخانه و زندگی‌مان. اشتباه می‌روی جاوید، من اینجا هستم. چرا صدایم به تو نمی‌رسید؟ چرا صدایم را نمی‌شنیدی؟ چرا بلند نمی‌شوی و دوباره با آن لب‌خند پراز آرامشت آرامم نمی‌کنی؟ نگاهم دوباره پراز التماس شده بود، التماس ماندنت. مردم فریاد می‌زدند «لبیک یا زینب» و تو رد شدی و تو رفتی و تو دور شدی.

ای ساریان آهسته ران، آرام جانم می‌رود
آن دل که با خود داشتیم با دل ستانم می‌رود
من مانده‌ام مهجور از او، درمانده و رنجور از او
گویی که نبیسی دور از او براستخوانم می‌رود
در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود

یارم می‌برند، جانم می‌برند، جانم می‌رود. خودم را می‌کشیدم دنبال تو. پیش از تشییع خبر داده بودند سید رضا هم شهید شده. بابای سید، سفید پوشیده بود. در بین جمعیت می‌دیدم که بلند می‌گویند پسر من هم داماد شده، هنوز نیامده، حالا می‌آید. تو دور شدی. سید علی ماشین آورد، من و فاطمه و زن عمو سوار شدیم. مادر سید رضا هم آمد، بغلم کرد، سرم را بوسید و گفت: «عروس بی داماد!» کجایی جاوید؟ بیاتا ببینند تو هستی. من اینجا توی این ماشین چه کار می‌کنم وقتی تو یک جای دیگری؛ یک جای دیگر در همین خیابان! اصلاً ما داریم کجا می‌رویم؟ همسر جوان من! جای تو اینجا است. کنار من، کنار فاطمه کوثر.

کم‌کم داشتیم به سال جدید نزدیک می‌شدیم. مغازه‌ها شلوغ بود، خیابان‌ها شلوغ‌تر. بهار می‌رسید، همان فصلی که زیاد دوست داشتی. اما تو نبود، برای خرید کردن پیش قدم نمی‌شدی، دنبالم نمی‌آمدی تا خیابان‌ها را بگردیم و از صدای دست‌فروش‌ها به شوق بیاییم، تا ماهی‌های قرمز کوچک را نشان فاطمه کوثر بدهی. اصلاً انگار صدای نوروز بلندتر شده است. دست فروش‌ها بلندتر فریاد می‌زنند. زمزمه آدم‌ها زیاد شده، آن قدر صدایشان بلند است که قدم‌هایم را تند می‌کنم که بگذرم از این دالان شلوغ پرهمهمه. دیگر جایی بین این همه هیاهو ندارم. باید دل‌تنگی‌ام را بیاورم پیش خودت. پنجشنبه آخر سال است. برایت یک گلدان خریده‌ام.



گزارشی از نقض حقوق بشر در آمریکا به بهانه هفته حقوق بشر آمریکایی

نژادپرستی در قرن ۲۱

ماجرای رنگین پوستان در آمریکا قصه‌ی تلخی است. سرخ پوستانی که مالکان اصلی این سرزمین بودند و تا سال‌ها مورد انواع تحقیر و تبعیض و تجاوز و کشتار قرار گرفتند و نهایتاً مجبور به مهاجرت اجباری شدند و سیاه پوستانی که به قصد بهره‌کشی از قاره‌ای دیگر به این کشور آورده شدند و تحت همه‌گونه ظلم و ستم قرار گرفتند، «COLORED» خوانده شدند و پست‌تراز «WHITE» مورد قضاوت قرار گرفتند. اما امروز، حتی روی کار آمدن رئیس جمهوری از سیاهان نتوانسته است به این تبعیض پایان دهد. رهبرانقلاب درباره‌ی این تبعیض نژادی فرموده‌اند: «هنوز مسأله‌ی تبعیض نژادی در آن کشوری که مدعی آزادی و حقوق بشر است، حل نشده است. هنوز انسانی به جرم پوست سیاه، تأمین ندارد که در آن جامعه زندگی کند! یک وقت اگر لازم باشد، به جرم سیاه پوست بودن، پلیسی او را تا حد کشتن کتک می‌زند! این‌ها ادعای حقوق بشر می‌کنند!» به بهانه‌ی هفته‌ی در گزارشی به برخی موارد نقض حقوق رنگین پوستان آمریکا پرداختیم.



مهرداد صالحی

ظهور و خیزش «نژادپرستی» در ایالات متحده

پدیده‌ی «نژادپرستی» و «نابرابری نژادی» در آمریکا با مفهوم و پدیده‌ی «نژاد برتر» پیوند نزدیکی دارد و به زمان پیدایش این کشور بازمی‌گردد. مردم آمریکا و به ویژه رنگین پوستان، در سال ۱۷۸۷ میلادی، یعنی وقتی که قانون اساسی ایالات متحده نگاشته می‌شد، شاهد بازتاب این پدیده در این قانون بودند. کاتبان قانون اساسی آمریکا ۵۵ مرد سفیدپوست و برده‌دار بودند که نژاد سفید را نژاد برتر می‌دانستند و قانون اساسی را نیز در دفاع از منافع طبقاتی خودشان نوشتند. مطابق با این قانون، سیاه‌پوستان آمریکا از حقوق طبیعی انسانی محروم می‌شدند و حق مالکیت، مشارکت در امور اجتماعی و اجازه‌ی حمل سلاح نداشتند. برده‌داری عملاً مجاز شمرده می‌شد و کشتن و به دار آویختن برده‌ها توسط صاحبانشان به هر دلیلی طبیعی و مجاز بود. بومیان آمریکا (سرخ‌پوستان) هم به همان دلایل نژادپرستانه، رسماً از جامعه‌ی آمریکا طرد شدند و با ظهور پدیده‌ی «داروینیسیم اجتماعی» مواجه گشتند. مطابق با نظریه‌ی داروینیسیم اجتماعی، قوی‌ترها ضعیف‌ترها را حذف و سربه‌نیست می‌کنند!

این تبعیضات و نژادپرستی‌ها و برتر دانستن نژاد سفید که بر اساس معیارهای اقتصادی و اجتماعی بنا نهاده شده بود، به طور گسترده‌ای در آمریکا توسعه یافت. «هاوارد زین» -استاد دانشگاه- در کتاب رؤیای آمریکایی (تاریخ آمریکا برای نسل جوان) پیرامون تبعیض نژادی و گستر گسترده‌ی بومیان و سرخ‌پوستان آمریکا در کشورش می‌نویسد: «از دوران ابتدایی تا دبیرستان، هیچ حرفی درباره‌ی این نبود که رسیدن کریستف کلمب به دنیای جدید، به معنی قتل عام کامل مردم بومی هیسپانیولا بوده است. [...] به همه‌ی دانش‌آموزان آمریکایی مجرای کشتار بوستون را آموزش می‌دهند که کمی پیش از جنگ استقلال علیه تاج و تخت بریتانیا اتفاق افتاد. پنج آمریکایی در ۱۷۷۰ به دست سربازان انگلیسی کشته شدند، ولی چند شاگرد مدرسه می‌دانند که در زمان جنگ داخلی صدها خانواده‌ی سرخ‌پوست در کلرادو به دست سربازان آمریکایی سربه‌نیست شدند؟!»

به هر حال تبعیض نژادی در ایالات متحده از دیرباز امری عادی شده است و با وجود پیروزی برخی نهضت‌های ضد نژادپرستی تاکنون، همچنان شاهد گسترش این پدیده‌ی شوم در این کشور هستیم.

در ۱۹ آوریل ۱۹۹۳، یعنی زمانی که دموکرات‌ها به ریاست «بیل کلینتون»، زمام دولت در ایالات متحده‌ی آمریکا را بر عهده داشتند، واقعه‌ای در این کشور رخ داد که هنوز هم از خاطر مردم جهان پاک نشده است. در این روز، در حالی که تعدادی از اعضای فرقه‌ی موسوم به «دیویدی‌ها» در ساختمانی در شهر ویکوی آمریکا جمع شده بودند، ناگهان مورد هجوم تانک‌ها و مأموران ویژه‌ی نظامی آمریکا قرار گرفتند و در اقدامی غیرقابل باور، بیش از ۸۰ نفر از جمله زن و کودک و پیر و جوان، زنده زنده در آتش سوزانده شدند. این البته اولین و آخرین باری نبود که دولت آمریکا چنین فاجعه‌ای را رقم زده است. همین چند هفته پیش بود که «مایکل براون»، نوجوان سیاه‌پوست ۱۸ ساله، توسط گلوله‌های افسر پلیس شهر «فرگوسن» به قتل رسید. ماجرا اما به همین جا ختم نشد و این حادثه، خود مقدمه‌ای شد برای اعتراضات گسترده‌ی سیاهان در آمریکا. ساکنان فرگوسن که دیگر طاقت شان از تبعیض نژادی موجود در این کشور به سر آمده بود، به خیابان‌ها آمده و اعتراض خود را علناً نشان دادند. پلیس آمریکا اما به جای آن که به خواسته‌ی مشروع معترضان تن در دهد، با شدت هر چه تمام‌تر با آن‌ها مقابله کرد و ده‌ها تن از معترضین نیز توسط پلیس آمریکا بازداشت شدند. حکایت فرگوسن، این شهر کوچک در حومه‌ی «سنت لوئیس»، حکایت همیشگی سیاهان در تاریخ دو قرن اخیر است. حکایتی که بیانگر همه‌ی تبعیض‌ها و نابرابری‌هایی است که این کشور مدعی حقوق بشر و دموکراسی، علیه سیاه‌پوستان در طول تاریخ تأسیس خود روا داشته است.

البته موارد نقض حقوق بشر در آمریکا بسیار فراوان است، لذا به منظور امتناع از اطناب، اختصاصاً به «نژادپرستی» بسنده می‌کنیم که چندی است آتش سوزان آن سراسر این کشور را در تب و تاب قرار داده است. با این امید که در پی خیزش اخیر، پوشش ظاهر فریب ایالات متحده در ساحت حقوق بشر بیش از پیش کنار برود تا مردم جهان به نمایی کلی از نقض حقوق بشر در کشوری آشنا شوند که همواره خود را الگوی جهانیان و مهد دموکراسی می‌خواند!



نژادپرستی علیه سیاهان آمریکا

برخی تبعات و ثمرات تبعیض نژادی در جامعه‌ی آمریکا از قرار زیر است:

۱. تبعیض شغلی و گسترش فقر در میان خانوارهای سیاه‌پوست
چهره‌ی منفی که رسانه‌های آمریکایی از رنگین‌پوستان و به‌ویژه سیاه‌پوستان این کشور مخابره می‌کنند، همواره موجب مشکلات فراوانی در یافتن شغل و استخدام آنان شده و مشکلات عدیده‌ای را ایجاد کرده است. به گزارش «واشنگتن پست» نرخ بیکاری سیاهان آمریکا با اندکی اغماض دوبرابر نرخ بیکاری سفیدپوستان و در سال ۲۰۱۳ میلادی در حدود ۱۴ درصد بوده است.

در سال ۲۰۱۲ میلادی تروان مارتین -نوجوان سیاه‌پوست آمریکایی- به بهانه‌ای واهی به دست زیرمن -پلیس فلوریدا- به ضرب چند گلوله کشته شد. این اتفاق جنبشی ضد نژادپرستی را در سراسر آمریکا به راه انداخت، اما پس از مدتی اعتراضات سرکوب شد و به جایی نرسید و زیرمن از اتهام قتل تبرئه گشت.

اداره‌ی آمار ایالات متحده متوسط درآمد سالانه‌ی یک خانوار سیاه‌پوست را ۳۳ هزار و ۳۲۱ دلار اعلام داشت و این میزان حدود ۵۹ درصد از متوسط درآمد سالانه‌ی یک خانوار سفیدپوست غیر اسپانیایی کمتر است. علت اصلی این قضیه تبعیض شغلی علیه سیاهان است و این که آنان به منظور امرار معاش، حاضر به دریافت دستمزدهای ناچیز برای کار خود هستند. طبق آمار وزارت کار فدرال، بیش از نیمی از آمریکایی‌های آفریقایی تبار و سیاه‌پوستان غیر اسپانیایی که سن شان به اندازه‌ی کافی برای کار کردن بالا بوده، در سال ۲۰۱۲ شغلی نداشتند. این پدیده به گسترش فقر در میان رنگین‌پوستان آمریکا منجر شده است. مطابق با گزارش سال ۲۰۱۲ اداره‌ی آمار ایالات متحده، ۲۷.۲ درصد از سیاهان آمریکا زیر خط فقر زندگی مشقت باری داشتند. در حالی که این میزان حدود سه برابر آمار سفیدپوستان غیر اسپانیایی با شرایط مشابه بوده است.

۲. شدت عمل در برخورد با سیاه‌پوستان آمریکا

رفتار نیروهای امنیتی و پلیس آمریکا را باید در صدر قضایایی دانست که چهره‌ی منافقانه‌ی ایالات متحده در عرصه‌ی حقوق بشر را بیش از پیش نمایان می‌کند و پرونده‌ی نژادپرستی آمریکایی را در سراسر جهان بازتاب می‌نماید. به گزارش وزارت دادگستری ایالات متحده، نیروهای پلیس نسبت به سفیدپوستان مدارای



مایکل براون، نوجوان ۱۸ ساله‌ی آفریقایی تبار

آمریکایی در ۱۹ مرداد ماه امسال در حالی که به همراه دوست خود در حال قدم زدن بوده است، با شلیک شش گلوله‌ی یک افسر پلیس شهر فرگوسن ایالت میزوری آمریکا از پای درآمد. اگرچه پلیس ادعا کرده که این نوجوان سیاه‌پوست مظنون به سرقت بوده، اما او مسلح نبود و سوء سابقه‌ای هم نداشت.



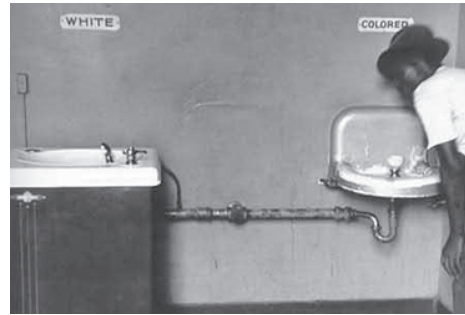
زیمِرن از اتهام قتل تبرئه گشت. چندی پیش نیز نوجوان سیاه پوست دیگری با نام مایکل براون به ضرب شش گلوله‌ی یک پلیس شهر فرگوسن آمریکا به قتل رسید. این اتفاق باز هم شعله‌های خشم علیه نابرابری نژادی را برافروخت، اما دولت نژادپرست ایالات متحده این بار هم به سرکوب اعتراضات پرداخت و حتی نام قاتل را اعلام هم نکرد.

در حالی که سیاهان تنها ۱۳ درصد از جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند، ۲۸.۴ درصد از کل افراد بازداشت شده توسط پلیس، سیاه‌پوستان هستند. مطابق گزارش مؤسسه‌ی آماروزارت دادگستری ایالات متحده، حدود ۳۰ درصد از سیاه‌پوستان در زندان‌های آمریکا به سر می‌برند و این در حالی است که این آمار در مورد سفیدپوستان تنها نیم درصد است.

تعداد مردان سیاه‌پوستی که به دلیل حمل و استعمال مواد مخدر بازداشت می‌شوند، سه برابر مردان سفیدپوستی است که در این رابطه دستگیر می‌شوند که این نشان از ایست و بازرسی‌های مکرری است که سیاه‌پوستان صرفاً به خاطر رنگ چهره‌شان با آن مواجه می‌شوند.

خبرگزاری آسوشیندپرس در اکتبر ۲۰۱۲ با استناد به نظرسنجی خود اعلام کرد: ۵۱ درصد از آمریکایی‌ها آشکارا گزارش‌های نژادپرستانه و ضد سیاهان را ابراز می‌نمایند. این آمار که ۳ درصد از آمار سال ۲۰۰۸ میلادی بیشتر است، نشان از آن دارد که روابط نژادی در آمریکا به سوی تنش بیشتری رود و اندک اندک اندیشه‌ی سنتی «برتری نژاد سفید» دوباره ظهور می‌یابد.

۳. محرومیت از مشارکت سیاسی و آذرخ‌ای از سیاه‌پوستان
شورای حقوق بشر به سبب نبود تضمین کامل حق رأی برای سیاه‌پوستان و اقلیت‌های نژادی در آمریکا، از این کشور انتقاد کرده است. مطابق با گزارش ویژه‌ی شورای حقوق بشر- موسوم به گزارش بوستون- بیش از دو میلیون نفر آمریکایی آفریقایی تبار از مشارکت سیاسی محرومند و دچار محدودیت‌هایی در رأی دهی هستند. در حالی که به طور کلی از هر چهل نفر شهروند آمریکایی یک نفر به دلایل مختلف از حق رأی محروم است، این میزان در میان آمریکایی‌های آفریقایی تبار، یک به سیزده است. در برخی ایالت‌ها مانند کنتاکی، ویرجینیا و فلوریدا این میزان به بیش از ۲۰ درصد هم می‌رسد.



تا سال ۱۹۶۰ میلادی تابلوهای «مخصوص

سفیدپوستان» و «مخصوص رنگین‌پوستان»

در بسیاری از اماکن عمومی ایالت‌های آمریکا نظیر

فروشگاه‌ها، دانشگاه‌ها، آبخوری‌ها، پایانه‌ها،

صندلی‌های اتوبوس، توالت‌ها، اتاق‌های انتظار

و سالن‌های غذاخوری، سیاه‌پوست‌ها

و سفیدپوست‌ها را از یکدیگر جدا می‌کرد.

بیشتری دارند. مثلاً بیش از ۸۵ درصد از ایست و بازرسی‌های پلیس در ارتباط با سیاه‌پوستان یا اسپانیایی‌های ساکن آمریکا اجرا شده است. آمارها همچنین حاکی است که ۸۶ درصد از بازداشت‌های سیاهان بی‌مورد بوده و افراد بازداشت شده بی‌گناه شناخته شده و نهایتاً با یک عذرخواهی ساده آزاد شده‌اند.

جیم هرینگتون- رئیس پروژه‌ی حقوق مدنی تگزاس- اظهار داشته: تیراندازی منجر به مرگ سگی در شرق آستین (Austin) بیشتر از تیراندازی منجر به مرگ دو سیاه‌پوست مورد تحقیق و تفحص قرار گرفته است. در سال ۲۰۱۲ میلادی تروان مارتین- نوجوان سیاه‌پوست آمریکایی- به بهانه‌ای واهی به دست زیمِرن- پلیس فلوریدا- به ضرب چند گلوله کشته شد. این اتفاق جنبشی ضد نژادپرستی را در سراسر آمریکا به راه انداخت، اما پس از مدتی اعتراضات سرکوب شد و به جایی نرسید و

۴. گرایش های نژادپرستانه سفیدپوستان

خبرگزاری آسوشیتدپرس در ۲۸ اکتبر ۲۰۱۲ با استناد به نظرسنجی خود پیرامون گرایش های نژادپرستانه ی آمریکایی ها علیه سیاهان اعلام کرد: ۵۱ درصد از آمریکایی ها آشکارا گرایش های نژادپرستانه و ضد سیاهان را ابراز می نمایند. این آمار که ۳ درصد از آمار سال ۲۰۰۸ میلادی بیشتر است، ۱۴ نشان از آن دارد که روابط نژادی و تعامل میان نژادهای مختلف در آمریکا به سوی تنش بیشتری رود و اندک اندک اندیشه ی سنتی «برتری نژاد سفید» دوباره ظهور می یابد.

۵. تبعیض نژادی در نظام آموزشی ایالات متحده

مسأله ی نابرابری نژادی در نظام آموزش عالی و آموزش و پرورش آمریکا نیز رسوخ کرده است. یک سوم سفیدپوستان آمریکا تحصیلات عالی دارند، ولی این میزان برای سیاه پوستان تنها یک پنجم است. همچنین سه پنجم تقاضانامه های سیاه پوستان برای ورود به مراکز آموزش عالی پذیرفته نشده و این در حالی است که این میزان دوبرابر تقاضانامه هایی است که از سفیدپوستان رد شده است. با این که دانش آموزان سیاه پوست مدارس آمریکا کمتر از ۱۷ درصد کل دانش آموزان این کشور را تشکیل می دهند، حدود یک سوم کل اخراجی های این مدارس سیاه پوست هستند.

نژادپرستی علیه بومیان آمریکا (سرخ پوستان)

پیش از این اشاره شد که سردمداران آمریکا با هدف تثبیت جایگاه خود در قاره ی آمریکا به نسل کشی و امحاء دسته جمعی بومیان این قاره پرداختند و حدود ۸۰ تا ۱۰۰ میلیون نفر را قتل عام نمودند. همچنین سپس به دلایل نژادپرستانه، بازماندگان بومیان را از حقوق طبیعی خود محروم کردند و برای حضور آنان در شهرها مشکلات عدیده ای را دامن زدند. ۱۷۰ همچنین حقوق بازماندگان بومیان را به عنوان اقلیت نژادی در موارد متعدد نقض کردند که در ادامه به چند مورد از نقض این حقوق به صورت جزئی اشاره می کنیم:

۱. تبعیض در دسترسی به محاکم و مراجع قضایی

گزارشگر ویژه ی شورای حقوق بشر در امور نژادپرستی به شاخه ای از بومیان آمریکایی موسوم به «نواجر» اشاره نمود که با تبعیض نژادی، از تبعیض از جمله در دسترسی به مراجع قضایی و راه حل های قانونی مواجه هستند و لذا از اعاده ی حق و شکایت قانونی خود محرومند.

۲. تخریب اماکن مقدس و زمین های زراعی بومیان

واشینگتن تایمز می نویسد: ۲۰۵ میلیون هکتار از زمین های زراعی فوقانی نیویورک با قراردادهای واهی و ساختگی و در سکوت دولت از بومیان گرفته شده است. این نشریه در ادامه اشاره می کند که سران قبایل بومیان شکایتی به منظور دفاع از حق خود به دادگاه های ایالات متحده برده اند، اما نتیجه ای نگرفته اند. سردمداران آمریکا با هدف تثبیت جایگاه خود در قاره ی آمریکا به نسل کشی و امحاء دسته جمعی بومیان این قاره پرداختند و حدود ۸۰ تا ۱۰۰ میلیون نفر را قتل عام نمودند. سپس به دلایل نژادپرستانه، بازماندگان بومیان را از حقوق طبیعی خود محروم کردند و برای حضور آنان در شهرها مشکلات عدیده ای را دامن زدند. گزارشگر ویژه ی شورای حقوق بشر در امور حقوق بومیان بیان می کند که پروژه های صنعتی و کارخانه ای مانع از دستیابی بومیان منطقه به زمین های زراعی و اماکن مقدسشان شده است. همچنین نرخ فقر در میان بومیان آمریکایی تقریباً دوبرابر میانگین ملی فقر در ایالات متحده است.

جنایت های بی شمار

جستار حاضر کوشیده تا حتی الامکان به آمارها و گزارش هایی پیرامون نژادپرستی اشاره کند که مؤسسات آمریکایی منتشر نموده اند و رسانه های این کشور به آن ها اذعان داشته اند. بی تردید و با چنین رویکردی که در این مقال اتخاذ شد، در حقیقت وضعیت نابرابری نژادی از آن چه که توصیف شد، وخیم تر است. چنان که در ابتدای گزارش نیز دیدید، موارد نقض حقوق بشر در آمریکا بسیار فراوان است. به فرموده رهبر انقلاب «بی اعتنائین سیاستمداران دنیا به حقوق بشر، همین هایی هستند که مدیریت این چند کشور را برعهده دارند؛ مطلقاً اعتقاد به بشر و حقوق بشر و انسان و انسانیت ندارند؛ رفتار آن ها در غزه و امثال این حوادث، این را دارد اثبات می کند. این ها هیچ اعتقادی ندارند؛ نه به حقوق بشر اعتقاد دارند، نه به حرمت انسان و کرامت انسان اعتقاد دارند، نه به رأی ملت ها اعتقاد دارند؛ به هیچ چیز اعتقاد ندارند. تنها چیزی که اینها قبول دارند، عبارت است از پول و زور؛ هیچ منطق دیگری وجود ندارد. هر چه هم راجع به مسأله ی آزادی و حقوق بشر و مانند اینها بر زبان این ها جاری شود، به نظر من مسخره کردن آزادی است؛ تمسخر کردن حقوق بشر است.»

ترجمان



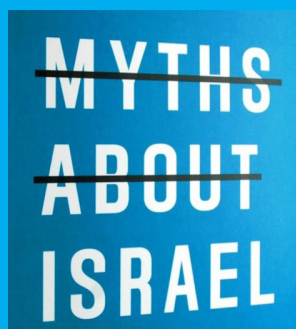
۱۰۹
اول بکش بعد ببین چرا!



۱۰۶
تأثیرات جنگ بر روی تندرستی و سلامتی
کودکان در غزه



۱۱۵
مادرانی که برای سیر کردن کودکانشان از
گرسنگی می‌میرند!



۱۱۲
ده افسانه درباره اسرائیل



تأثيرات جنگ

بر روی تندرستی و سلامت
کودکان در غزه



نویسنده: Alia E. Dastagir

مترجم: فاطمه کیانی

منبع: USA TODAY

بزرگتری بر روی شخص داشته باشد زمانیکه آنها قادر نیستند که خودشان را از یک موقعیت خطرناک انتقال دهند. کسی که بیشترین میزان ملاقات حضوری را در دود دهه اخیر از غزه داشته می‌گوید: مشخصه واضح از این درگیری‌ها در کودکانی که در نوار باریکه ساحلی غزه هستند و همچنین کودکانی که در خط مرزی مصر و اسرائیل هستند، وجود دارد. در مناطق دیگر درگیری کودکان و کسانی که از آن‌ها مراقبت می‌کنند، قادر به جابجایی هستند. در این مناطق احساسات تا حدودی کنترل می‌شود. در سال ۲۰۲۰ در روزنامه‌ای با عنوان "مرزها در روانپزشکی" مطالعه‌ای منتشر شد که در آن یافت شده بود که در میان کودکان و نوجوانان در نوار غزه تقریباً ۹۰ درصد آسیب‌های روحی و روانی شخصی را تجربه کرده‌اند و بیش از ۸۰ درصد شاهد این آسیب‌ها بر روی دیگران بوده‌اند. کارشناس می‌گوید: برای کودکان در نوار غزه عملاً دسترسی به مراقبت‌های سلامتی روان غیر ممکن است. به گفته Ghannam این کاملاً منطقی است حسی از ناتوانی برای انجام هر کاری درباره چیزی که اتفاق افتاده است، اثرش بسیار بدتر است. کودکان از این آسیب‌ها رنج می‌برند اما به شکل‌های متفاوت. کودکان هر دو طرف درگیری در معرض وقایع آسیب‌زا، وحشت از آزارها و انفجارهای ناگهانی هستند.

یک محقق ارشد Jeniffer Leaning در مرکز Francois-Xavier Bagnoud سلامتی حقوق بشر هاروارد گفته است: در حملات ۲۰۱۴، در قسمت‌هایی از اسرائیل، بخصوص مناطق آسیب‌پذیر به کودکان گفته شد که از رفتن به مدرسه اجتناب کنند و یا در مناطقی که به شدت تحت محافظت بود در مدارس شرکت کنند. از آن جایی که معمولاً حمام‌ها بیرون بودند، بسیاری از کودکان از حمام رفتن باید اجتناب می‌کردند. او می‌گوید: به طور اساسی از رفتن کودکان به حمام در طول ۸ یا ۱۰ ساعت مدارس ممانعت شد، بخاطر اینکه آنها بسیار وحشت زده بودند. اما هر دو Ghannam و Leaning می‌گویند: کودکان در غزه فاقد عوامل محافظتی هستند؛ مانند آنچه که اسرائیل به شهروندان خود می‌دهد.

به گفته Ghannam تعدادی از کودکان اسرائیلی یک نوع یکسان از اختلال استرس پس از سانحه (PTSD) را دارا هستند. اما اگر شما به سابقه توانایی رسیدن به پناهگاه، یک سیستم مراقبت‌های بهداشتی یکپارچه و والدینی که قادر هستند که

آسیب‌ها و ضربات روحی و روانی که کودکان غزه تجربه می‌کنند، شبیه هیچ جای دیگری در جهان نیست. کارشناسان می‌گویند: درگیری‌های اسرائیل و فلسطین هزینه سنگینی را بخصوص بر روی کودکان تحمیل می‌کند. طبق گزارش مرکز حقوق بشر فلسطین از سال ۲۰۱۴، تا هفته گذشته طی جنگ‌های بسیار شدید بین مبارزان فلسطینی و اسرائیل ۵۲ کودک فلسطینی کشته شده‌اند. سازمان ملل متحد گزارش داده است ۲ نفر از کودکان اسرائیلی در طی جنگ جاری کشته شده‌اند.

مرگ کودکان اسیر به صورت بین المللی دیده شده اما کارشناسان حقوق بشر می‌گویند: برای نجات کودکان آسیب دیده روحی و روانی از این درگیری‌ها به دقت بسیار بیشتری نیاز است.

در یک ویدیویی که به صورت گسترده در رسانه‌های اجتماعی به اشتراک گذاشته شده؛ نمایانگر احساسات یک دختر بزرگ شده در غزه است، زمانیکه نابودی اطراف خودش را می‌بیند؛ ظاهراً با بینندگان دادخواهی می‌کند؛ زمانیکه او می‌پرسد: از من انتظار دارید چه کار کنم؟ اوضاع را درست کنم؟ من فقط ده ساله (Nadine Abdel-Taif) کسی که در قسمت ورودی خانه روی تشک می‌خوابد؛ زمانیکه خانواده او در شب صدای شلیک موشک‌ها را می‌شنود. در حالیکه کارشناسان درگیری و آسیب‌های روحی و روانی می‌گویند: هر دو کودکان فلسطینی و اسرائیلی اثرات منفی سلامتی روحی و روانی را در کوتاه مدت و بلند مدت تجربه خواهند کرد. کودکانی که در غزه زندگی می‌کنند بیشتر در معرض آسیب قرار دارند به خاطر اینکه آنها در حفاظت کمتری از این حمله‌ها قرار دارند و بیشتر غیر نظامیان در معرض تلفات قرار می‌گیرند و عدم مراقبت‌های روحی و روانی. در غزه بیشتر از ۴۰ درصد جمعیت کودکان زیر ۱۴ سال هستند. غزه از سال ۲۰۰۷ توسط حماس، گروه مبارزان مسلمان کنترل می‌شود. یک پروفیسور روان پزشکی (Jess Ghannam) از یکی از مدارس پزشکی در دانشگاه کالیفرنیا سان فرانسیسکو متخصص در عواقب سلامتی از جنگ بر روی جابجایی اجتماعات و اثرات روانشناسی از مبارزات مسلحانه بر روی کودکان می‌گوید: کودکانی که در غزه هستند به طور منظم بیش از هر چیزی، هر چیزی که هر بچه‌ای در هر جای دیگری از جهان قرار دارد در معرض این تجربه قرار گرفته‌اند. به طور اساسی هیچ جایی وجود ندارد که این بچه‌ها به آنجا بروند. آن‌ها همگی قادر به فرار نیستند. آسیب روانی می‌تواند صدمه

در مکان‌هایی که هنوز به وسیله جنگ لمس نشده، دوران کودکی با مرحله بسیار مهمی از زندگی نشانه دار شده است. برای کودکانی که بزرگ شده مناطق درگیری هستند، دوران کودکی با آسیب‌های روحی و روانی نشانه دار شده است. به گفته Leaning زمانیکه امدادگران از غزه بازدید کردند آن کاملاً برجسته است کودکان در تمام سنین در اجتماعات مخفیانه روبروی والدین شان جمع می‌شوند. یک کودک دو ساله کسی که به جای چسبیدن به والدینش باید به صورت معمولی یاد بگیرد که چطور جدا شود. به گفته Leaning این برای کودکان غیر معمول نیست، کسانی که دوران برجسته و مهمی از کودکی شان به قهقرا رفته است. نوجوانان به اندازه کافی زمان برای بازی کردن صرف نمی‌کنند؛ چیزی که برای رشد سالم بسیار مهم است. آن‌ها مهارت‌های عاطفی اجتماعی با همسالان خود ایجاد نمی‌کنند. زندگی آنها با ترس تعریف شده است اغلب در خصوص اطمینان و بقا از سرپرستانشان. برای کودکان بزرگتر Leaning گفته است؛ آنجا اغلب وجود دارد مشکل با خشمی که متمرکز نشده است. کودکان در بیان احساساتشان مشکل دارند. آنها ساکت و منزوی (غیر معاشرتی) خواهند بود، تعدادی از آنها افسرده خواهند شد اما بیان احساساتشان از طریق خشمشان بیرون می‌ریزد، بیرون ریزی، که زندگی را برای هر پدر و مادری دشوار می‌کند چه رسد به اینکه والدین با چه سرو کار دارند.

کارشناسان سلامت روح و روان می‌گویند؛ امیدواری یکی از عناصر حیاتی برای فعال بودن است. آن ابتدایی‌ترین مسئله برای داشتن روح و روانی سالم است. به گفته Leaning در غزه کودکان و پدران و مادرانشان برای این امیدواری دست و پا می‌زنند. او می‌گوید؛ او شاهد حالتی از "نیمه ناامیدی" در والدین بوده است. آن‌ها می‌خواهند برای کودکان شان بهتر باشند، برای تحصیلات آنها، برای بهتر شدن و دسترسی به زندگی بهتر.

اما برای تعدادی از کودکانی که در میان خشونت زندگی می‌کنند رویاهای پدران و مادران شان احساس می‌شود که به سختی و دشواری دست یافتنی است. این کودکان نمی‌بینند چطور معنی هر چیزی پیش می‌رود کودکان بزرگتر در این افسردگی ناخوشایند و یا در این مبارزات لغزش می‌کنند. چیزی که برای این کودکان در حال رخ دادن است در واقع بدترین خواست است برای هر شخصی که صلح بین اسرائیل و فلسطین را جستجو می‌کند.



آنها را محافظت کنند نگاه کنید، تفاوت‌ها بسیار زیاد است. به گفته Leaning کودکان در اسرائیل تعدادی از نشانه‌های یکسان را خواهند داشت اما نمی‌توان ایمنی بودن مکان‌ها را دست کم گرفت. او می‌گوید؛ کودکان در اسرائیل پدر و مادر، پدر بزرگ، مادر بزرگ، عمو، عمه، خاله، دایی... خانواده گسترده‌ای دارند که می‌توانند چشم اندازی از وجود آنها را در خانواده نشان دهد و دولتی که می‌توانند به آن تکیه و اعتماد کنند. در حالیکه هیچ کدام از این سرمایه‌ها و حمایت‌ها برای کودکان در غزه وجود ندارد.

به گفته Leaning حتی اگر آن زیرساخت‌ها آنجا وجود داشت، مراقبت‌های روحی و روانی بعید است که در آن محیط جایی که این آسیب‌ها در حال رخ دادن است، خیلی موثر باشد. به گفته او مراقبت‌های روحی و روانی واقعاً زمانی شروع به کار می‌کند که آسیب‌ها و صدمات حاد در حال باریدن نباشد. سرپرستان تحت تأثیر کنار آمدن هستند اما تعدادی از والدین خودشان رانج می‌دهند. چطور یک کودک از عهده آسیبی که به طور مستقیم گره خورده با کسیکه از او حمایت می‌کند، بر بیاید؟ یک پدر و مادر آرام و عاشق می‌تواند به کودکی که از این وقایع آسیب پذیر، صدمه دیده کمک کند و او را تسکین دهند. به گفته Leaning ترسی که سرپرست بزرگسال احساس می‌کند از بسیاری از جهات در دیدگاه‌های کودکان نفوذ می‌کند. حدی که والدین بتوانند متین بمانند یا خیلی خوددار باشند یا بتوانند ظاهر خودشان را کنترل کنند؛ این یک منبع ایمن برای کودکان است.



اول بُکُش بعد ببین چرا!

دکتر یان بلک (Ian Black) دبیر سابق بخش خاورمیانه روزنامه گاردین انگلیس و پژوهشگر مدعو در مرکز خاورمیانه مدرسه اقتصاد لندن است. او به مدت ۳۶ سال است که دبیر سیاسی و بین الملل روزنامه های متعدد انگلیسی زبان است و کتابی به نام «دشمنان و همسایگان: عرب ها و یهودها در فلسطین و اسرائیل، از ۱۹۱۷ تا ۲۰۱۷» (Enemies and Neighbours: Arabs and Jews in Palestine and Israel, ۱۹۱۷-۲۰۱۷) نوشته است. یادداشت زیر به قلم او در تاریخ ۲۲ جولای ۲۰۱۸ با عنوان «برخیز و اول تو بکش: تاریخچه ای محرمانه از ترورهای هدفمند اسرائیل» (Rise and Kill First: The Secret History of Israel's Targeted Assassinations) که درباره معرفی کتابی به همین نام تألیف «رونن برگمن» (Ronen Bergman) است، در وب سایت گاردین منتشر شده است.



نویسنده: Ian Black

مترجم: محمد معماریان

منبع: The Guardian

در ژانویه ۲۰۱۰، مأموران اسرائیلی از چند سوگرد یک هتل مجلل در دوی جمع شدند. هدف آنها «محمود المبحوح» بود که برای حماس اسلحه تهیه می کرد؛ یعنی همان جنبش اسلام گرای فلسطینی که کنترل نوار غزه را در اختیار دارد. در این عملیات ۲۷ مأمور سرویس مخفی موساد شرکت داشتند که خود را جهانگرد یا بازیکن تنیس جازده بودند. این تیم ضربت و دیده بان هایشان از فرودگاه های مختلف اروپا با گذرنامه های جعلی به دوی آمده بودند و ارتباطاتشان از مسیراتریش می گذشت تا رصد نشوند. مبحوح در اتاقش با یک داروی فلج کننده کشته شد و جسدش همانجا رها شد تا کارکنان هتل فردای آن روز پیدایش کنند.

مشکل آن بود که این قتل موجب شد دنیا در کار موساد سرک بکشد و یک کشور عرب که سابقه همکاری بی سروصدا با اسرائیل را داشت خشمگین شود. دوربین های مدار بسته تصویر مأمورانی را ضبط کردند که لباس های مبدل خود را عوض می کردند و در تعقیب شکارشان بودند. شکار آنها گزینه موجهی برای اعدام بی محاکمه به نظر می آمد، چون یک سرباز اسرائیلی را کشته بود و مهم تر از آن، حلقه وصل تدارکاتی با ایران یعنی دشمن قسم خورده دولت یهودی به شمار می رفت.

روایت «رونن برگمن» از آدم کشی های هدفمند کشورش حاوی جزئیات فراوانی پیرامون این مورد و قتل های دیگر است. فلسطینی های کرانه باختری و نوار غزه قربانیان اصلی بوده اند، اما حزب الله لبنان، مقامات سوری و دانشمندان هسته ای ایران (که همگی عضو «محور مقاومت» هستند) نیز هدف قرار گرفته بودند. در سال های اخیر، اسرائیل بیش از هر کشور غربی دیگری دست به آدم کشی زده است. مؤلف می نویسد: «خطاهای گاه و بی گاه، اگر هم اثری داشته اند، تقویت شهرت موساد به تعرض و بی رحمی بوده است؛ که چیز بدی هم نیست وقتی که هدف بازدارندگی به اندازه هدف جلوگیری از اقدام های خصمانه خاص، اهمیت داشته باشد.»

برگمن یکی از روزنامه نگاران تحقیقی برجسته اسرائیل است که برای گزارش هایش درباره موضوعات پرابهام مشهور است و این روزها برای نیویورک تایمز کار می کند. او توضیح می دهد

که دسترسی رسمی به اسناد شاخه اطلاعاتی ارتش اسرائیل، موساد یا شین بت، وجود ندارد، ولی روشن است که او دسترسی قابل توجهی دارد؛ چنان که به روایت های درون سازمانی از عملیات ها و چندین و چند مصاحبه با استاد بزرگ های جاسوسی، رابط های مأموران، و آدم کش هایی ارجاع می دهد که مشتاق اند داستان شان را تعریف کنند.

سابقه حکایات این قهرمانی های بی رحمانه به روزهای ابتدایی حضور تشکیلات صهیونیستی در فلسطین برمی گردد؛ زمانی که پلیس های بریتانیایی و نازی ها در اروپای پس از جنگ جهانی دوم به قتل می رسیدند. بعد نوبت دانشمندان آلمانی شد که در موشک سازی به مصر دوران جمال عبدالناصر کمک می کردند. سرویس اطلاعاتی اسرائیل سازمان تازه تأسیس آزادی بخش فلسطین (فتح) را تحت نظر داشت و پس از جنگ تاریخ ساز ۱۹۶۷ آن را جدی تر گرفت. حرف هایی هم از «جنگ جاسوس ها» در دهه ۱۹۷۰ زده می شود، از جمله قتل عام المپیک مونیخ و حذف فلسطینی ها که برخی متهم به تروریسم بودند و برخی دیگر، مثل غسان کنفانی نویسنده، کاری به ترور نداشتند. از همان ابتدا، آن هایی که عربی زبان مادری شان بود (اسرائیلی های اصالتاً عراقی یا مصری) نوعی دارایی اطلاعاتی گران بها حساب می شدند. تظاهر به استخدام جاسوس برای فریب سرویس های اطلاعاتی مقابل نیز رایج بود.

شاید این تصویر کلی آشنا باشد، اما افشاگری های جالبی هم در کار است؛ یکی، نقشه ساقط کردن هواپیمای یاسر عرفات روی مدیترانه در زمان جنگ لبنان در سال ۱۹۸۲. این نقشه دقیقه آخر لغو شد، چون فهمیدند مسافر عالی رتبه آن هواپیما برادر رهبر فتح بود، پزشکی که کودکان مجروح فلسطینی را همراهی می کرد. درون موساد، برخی از افسران از اتحاد استراتژیک سازمان خود با شبه نظامیان مارونی فالانژ، ناخرسند بودند؛ همان هایی که آن سال مرتکب قتل عام صبرا و شتیلا شدند.

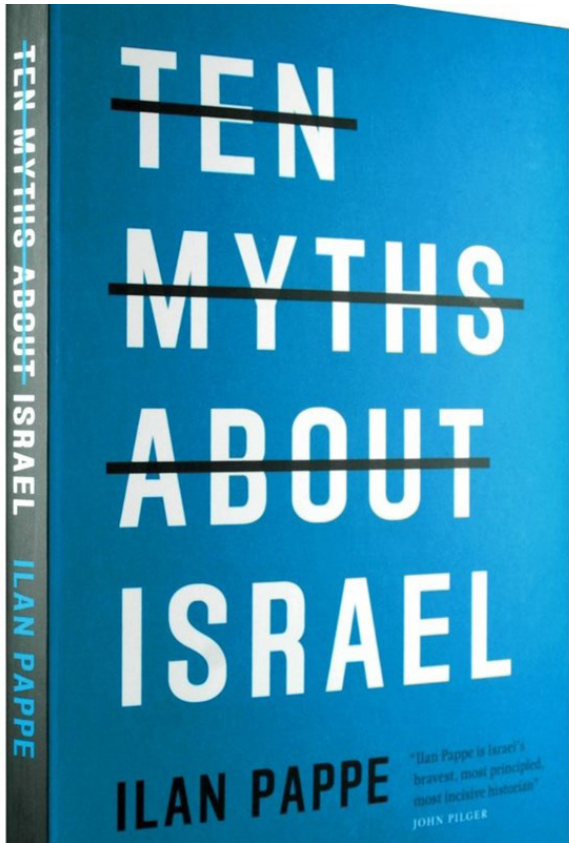
دوران دیشی برگمن فهم ما از ماهیت نامتقارن این معارضة (و محدودیت های به کارگیری زور) را دقیق تر می کند. اسرائیل با کشتن یکی از رهبران حزب الله در سال ۱۹۹۲ پیشتر از استفاده از



گرافیتی غسان
کنفانی نویسنده و
روزنامه‌نگار مشهور
فلسطینی ویکی
از اعضای رهبری
«جبهه مردمی برای
آزادی فلسطین»
که در ۸ ژوئیه ۱۹۷۲
در یک حادثه
تروریستی توسط
موساد ترور شد

این پرسش‌ها را هم داشت، سیستم سانسور نظامی اجازه نمی‌داد درباره آنها بنویسد. او افشا می‌کند که شش دانشمند هسته‌ای ایران توسط گروه‌های معارض ایرانی که برای موساد کار می‌کردند کشته شدند. با این حال، «تمیر پادو» (رییس سابق این سرویس) علناً از بنیامین نتانیاها انتقاد کرد که ذهنش جمهوری اسلامی را ول نمی‌کند و گفت تهدید حقیقی علیه موجودیت اسرائیل کماکان مسئله حل نشده فلسطین است. نویسندگی برگمن به سمت سبکی شورانگیز و احساساتی می‌رود، اما جلوی موضع انتقادی او را نمی‌گیرد. او می‌پرسد که آیا رویکرد اسرائیل در پرداختن به دشمنی که همسایه‌اش است اخلاقی و مؤثر است؟ و نتیجه می‌گیرد که موفقیت‌های اسرائیل در عملیات‌های مخفیانه صرفاً موفقیت عملیاتی بوده‌اند و بس، بی‌آنکه موفقیت در جنگ را تضمین کنند، «انگار که تاریخ متوقف شده است و نیازی نیست که به مسئله فلسطین پرداخته شود.»

پهپادها برای کشتن بود. این «ملت استارت‌آپی» قابلیت‌های فناورانه پیشرفته‌ای دارد و از طنز روزگار بعید نیست همین کارشناسان اسرائیلی، آن سیستم نظارتی‌ای را طراحی کرده باشند که تصاویر تیم موساد را در دویی ثبت کرد. از قضا قاتلان مبجوح توانستند بیش از فرارشان، در اتاق او را داخل قفل کنند. «یحیی عیاش» که بمب‌گذاران استشهادی فلسطینی را تربیت می‌کرد نیز با یک دستگاه انفجاری که در موبایلش جاسازی شده بود کشته شد. با این حال، چنان‌که مؤلف نشان می‌دهد، حذف دشمنان گاهی معایبی هم دارد. قتل ابو جهاد (رئیس نظامی فتح) در سال ۱۹۸۸ در تونس، درست زمانی که سازمان فتح عملی رفت تا اسرائیل را به رسمیت بشناسد، موجب تأسف امنیت‌های اسرائیل شد. درباره قتل رهبر حماس شیخ احمد یاسین هم شک و تردیدهایی وجود داشت، چون نقش ایران را پررنگ‌تر کرد. مرگ عرفات در سال ۲۰۰۴، در جریان انتفاضه دوم، پرسش‌های جالبی را پیش می‌کشد. برگمن می‌گوید که حتی اگر پاسخ



ده افسانه درباره اسرائیل



نویسنده: Ilan Pappé

مترجم: سهیل جان نثاری

متن زیر گزیده‌ای است از کتاب جدید ایلان پاپه (Ilan Pappé) با نام «ده افسانه درباره اسرائیل» (Ten Myths About Israel) که وب‌سایت ورسو برای گرامی داشت روز «نکبت» منتشر کرده است. در این کتاب که در پنجاهمین سالگرد اشغال فلسطین منتشر می‌شود، این مورخ رادیکال اسرائیلی بحث‌برانگیزترین ایده‌های مرتبط با اصل و هویت دولت معاصر اسرائیل را بررسی می‌کند. از جمله این ایده‌ها این افسانه است که فلسطینی‌ها در سال ۱۹۴۸ به شکل داوطلبانه وطنشان را ترک کردند.

این کتاب با نام ده غلط مشهور درباره اسرائیل به قلم وحید خضاب توسط انتشارات کتابستان در ایران ترجمه و چاپ شده است.

ایلان پاپه مورخ و فعال اجتماعی اسرائیلی و استاد دانشکده علوم اجتماعی و مطالعات بین‌الملل و رئیس مرکز رویایی مطالعات فلسطین در دانشگاه اکستر بریتانیا است. پاکسازی قومی فلسطین (The Ethnic Cleansing of Palestine) مشهورترین کتاب اوست.

دست صلح دراز کرد، اما فلسطینی‌ها و بقیه جهان عرب دستش را پس زدند. پژوهش درباره فرضیه اول ثابت کرده است که فلسطینیان اصلاً هیچ قدرت نظامی‌ای نداشتند و دولت‌های عرب تنها یگان‌های کوچکی از سربازها فرستادند که در مقایسه با نیروهای یهودی ضعیف‌تر بودند و تجهیزات کمتری داشتند و آموزش بسیار کمتری دیده بودند. علاوه بر این، اعزام این نیروها به فلسطین نه به عنوان واکنشی به بیانیه بنیان‌گذاری دولت اسرائیل، که در پاسخ به عملیاتی صهیونیستی بود که در فوریه ۱۹۴۸ آغاز شده بود، به ویژه بعد از کشتار مشهور آوریل ۱۹۴۸ در روستای دیر یاسین در نزدیکی قدس.

درباره سومین افسانه نیز که اسرائیلی‌ها دست صلح را بعد از جنگ دراز کردند، اسناد خلافش را نشان می‌دهد. در واقع رهبران مصالحه‌ناپذیر اسرائیل به وضوح از ورود به مذاکرات برسر آینده فلسطین بعد از قیمومیت یا بررسی بازگشت مردم اخراج شده یا فرار کرده خودداری کردند. در حالی که دولت‌های عرب و رهبران فلسطینی حاضر بودند در ابتکار یک صلح جدید و منطقی‌تر از جانب سازمان ملل شرکت کنند، رهبران اسرائیلی در سپتامبر ۱۹۴۸ چشمشان را به روی قتل میانجی سازمان ملل «کنت برنادوت» به دست تروریست‌های یهودی بستند. وقتی مذاکرات جدید در پایان ۱۹۴۸ آغاز شد، آنها هر پیشنهاد جدیدی برای صلح از سوی نهاد جانشین برنادوت یعنی کمیسیون آشتی فلسطین را رد کردند. در نتیجه، همان مجمع عمومی سازمان ملل که در نوامبر ۱۹۴۷ با اکثریت دوسوم به طرح تقسیم رأی داده بود، در دسامبر ۱۹۴۸ بدون اعتراضی به طرح صلحی جدید رأی داد. این قطعنامه ۱۹۴ بود که در یازدهم دسامبر تصویب شد و سه پیشنهاد داشت: مذاکره مجدد تقسیم فلسطین به شکلی که تطابق بهتری با واقعیت‌های جمعیتی واقعاً موجود داشته باشد؛ بازگشت کامل و بدون شرط تمام پناهندگان؛ و بین‌المللی کردن قدس.

سرسختی اسرائیل ادامه پیدا کرد. همان‌طور که آوی شلایم مورخ، در کتابش با نام «دیوار آهنین» نشان داده است، بر خلاف این افسانه که فلسطینی‌ها همواره فرصت را از دست داده‌اند، این اسرائیل بود که به شکلی مداوم پیشنهاد‌های روی میز را رد کرد. این بار در پیشنهاد صلح و ایده‌های جدید درباره موضوع پناهندگان شروع شد که توسط حاکم سوریه

دو پرسش مرتبط با این فرض وجود دارد و اینجا هر دویشان مورد بررسی قرار می‌گیرند.

اول: آیا اراده‌ای برای بیرون راندن فلسطینی‌ها وجود داشت؟ دوم: آیا آن‌طور که در افسانه‌های صهیونیست‌ها بر شمرده می‌شود، در آستانه جنگ ۱۹۴۸ از فلسطینی‌ها خواسته شد تا داوطلبانه خانه‌هایشان را ترک کنند؟

در کتاب نور مصالحه با عنوان «اخراج فلسطینیان»، محوریت داشتن ایده جابه‌جایی در اندیشه صهیونیستی به شکل بسیار قانع‌کننده‌ای بررسی شده است. اینجا من تنها نقل قول‌هایی را اضافه می‌کنم تا بر این نکته تأکید کنم که ایدئولوگ‌ها و رهبران صهیونیست نمی‌توانستند بدون خلاص شدن از جمعیت بومی، حال چه با توافق و چه با زور، پیاده‌سازی موفقیت‌آمیز پروژه‌شان را تجسم کنند. اخیراً بعد از سال‌ها انکار، مورخان صهیونیست مثل آنتیا شاپیرا پذیرفته‌اند که قهرمانان‌شان، رهبران جنبش صهیونیستی، با جدیت به انتقال فلسطینی‌ها فکر می‌کردند. اما آنها با استیصال به این واقعیت چنگ زده‌اند که بین انتقال «اجباری» و «داوطلبانه» نوعی ابهام وجود داشته است. درست است که در دیدارهای عمومی، تمام ایدئولوگ‌ها و رهبران صهیونیست درباره انتقال با توافق صحبت می‌کردند؛ اما حتی آن سخنرانی‌ها هم واقعیتی تلخ را آشکار می‌کنند: چیزی شبیه به انتقال داوطلبانه وجود ندارد. شیوه عمل چنین نبوده است و این بازی با کلمات است. این ایده که فلسطینی‌ها داوطلبانه رفتند تنها فرضیه غلط مرتبط با جنگ ۱۹۴۸ نیست؛ سه مورد دیگر هم هستند که اغلب پخش می‌شوند تا با ارائه توضیحاتی اهمیت رویدادهای آن سال را تقلیل دهند. اولین مورد این است که فلسطینی‌ها مقصر هر چه بر سرشان آمده هستند؛ زیرا طرح نوامبر ۱۹۴۷ سازمان ملل مبنی بر تقسیم اراضی را رد کردند. این ادعا ماهیت استعماری جنبش صهیونیستی را نادیده می‌گردد. آنچه واضح است این است که پاکسازی قومی فلسطینیان به هیچ شکل نمی‌تواند به عنوان «تنبیه» توجیه شود که به دلیل رد کردن طرح صلح سازمان ملل بر سرشان آمده؛ آن هم طرح صلحی که بدون هیچ مشاوره‌ای با خود فلسطینی‌ها طراحی شده بود.

دو فرضیه دیگر مرتبط با ۱۹۴۸ این است که اسرائیل، به مثابه یک داوود در نبرد با جالوت عرب بود، و اینکه بعد از جنگ، اسرائیل

«حسني الزعيم» در سال ۱۹۴۹ مطرح شد، و بار اعلام آمادگي هاي جمال عبدالناصر براي ايجاد صلح در اوایل دهه ۱۹۵۰ از سوی «بن گوریون» ادامه پیدا کرد. خودداری اسرائیل از نشان دادن هرگونه انعطاف در مذاکرات خود با ملک حسین در ۱۹۷۲ (با میانجی‌گیری هنری کیسینجر درباره کرانه باختری) مشهور است، و همچنین امتناعش از توجه به هشدار سال ۱۹۷۱ رئیس جمهور مصر، انور سادات، مبنی بر اینکه اگر به شکل دوجانبه درباره صحرای سینا مذاکره نکنند او مجبور می‌شود بر سر آن وارد جنگ شود؛ کاری که دو سال بعد انجام داد و ضربه‌ای شدید به حسن امنیت و شکست ناپذیری اسرائیل وارد کرد.

همه این افسانه‌ها پیرامون ۱۹۴۸، ترکیب می‌شوند تا تصویری از دولت یهودی بسازند که با هرگونه ناهنجاری می‌ستیزد و به فلسطینیان یاری می‌رساند و آنها را تشویق می‌کند که بمانند و صلح کنند، اما متوجه می‌شود که در طرف دیگر [یعنی طرف فلسطینی] «شریکی برای صلح ندارد». بهترین راه مقابله با این تصویرسازی شرح مجدد، صبورانه و نظام‌مند رویدادهایی است که بین ۱۹۴۶ و ۱۹۴۹ در فلسطین واقع شد.

از دیدگاه کنونی ماهیچ راه‌گزینی نادریم جز اینکه اقدامات اسرائیل در روستاهای فلسطین را به عنوان جنایت جنگی تعریف کنیم؛ در واقع به عنوان جنایت علیه بشریت. اگر کسی این واقعیت سخت را نادیده بگیرد، هرگز نخواهد فهمید که چه چیزی در پس رفتار اسرائیل با فلسطین و فلسطینی‌ها به عنوان نظامی سیاسی و یک جامعه وجود دارد. جنایتی که سران جنبش صهیونیستی انجام دادند و بر پایه آن، دولت اسرائیل را ساختند، «پاکسازی قومی» بود. این نه فقط حرف، که کیفرخواستی با پیامدهای عظیم سیاسی، حقوقی و اخلاقی است. تعریف این جرم پس از جنگ داخلی بالکان در دهه ۱۹۹۰ روشن شد: پاکسازی قومی هر اقدامی از سوی یک گروه قومی برای بیرون راندن گروه قومی دیگری است که با هدف تبدیل منطقه‌ای با قومیت‌های ممزوج، به منطقه‌ای با قومیتی خالص است. چنین اقدامی پاکسازی قومی است، بدون توجه به ابزارهایی که برای اجرایش استفاده می‌شوند؛ از ترغیب و تهدید تا اخراج و قتل عام.

علاوه بر این، خود عمل است که تعریف خود را مشخص می‌کند و بدین ترتیب سیاست‌هایی مشخص توسط جامعه بین‌المللی

به عنوان پاکسازی قومی قلمداد شده‌اند، حتی اگر یک طرح بالادستی برای اجرایشان کشف یا افشا نشده باشد. در نتیجه، قربانیان پاکسازی قومی هم شامل کسانی می‌شود که خانه‌هایشان را از سر ترس رها کرده‌اند، و هم آنها که در بخشی از یک عملیات به زور اخراج شده‌اند. تعریف‌ها و ارجاع‌های مرتبط با این موضوع در وب‌سایت‌های وزارت خارجه آمریکا و سازمان ملل قابل دسترسی است. (US State Department, Special Report on Ethnic Cleansing, May ۱۹۹۹).

اینها تعاریف اولیه‌ای است که دیوان بین‌المللی لاهه در قضاوت درباره افراد مسئول برنامه‌ریزی و اجرای چنین عملیاتی، در نظر می‌گیرد. بررسی نوشته‌ها و افکار رهبران اولیه صهیونیست نشان می‌دهد که در ۱۹۴۸ این جنایت اجتناب‌ناپذیر بود. هدف صهیونیسم تغییر نکرده بود؛ به دنبال این بود که تا هر مقداری که می‌تواند از فلسطین تحت قیمومیت را بگیرد و بیشتر روستاها و محله‌های شهری فلسطینی‌ها را از فضای در نظر گرفته شده برای دولت یهودی آتی، حذف کند. اجرای این سیاست نظام‌مند و گسترده‌تر از آن بود که در برنامه پیش‌بینی شده بود. ظرف هفت ماه، ۵۳۱ روستا تخریب شدند و یازده محله شهری تخلیه شدند. اخراج دسته‌جمعی با کشتار، تجاوز و زندانی کردن مردان بالای ده سال در اردوگاه‌های کار برای دوره‌های بیش از یک سال همراه بود. پیامد سیاسی این مسئله آن است که اسرائیل منحصرأ مقصر ایجاد مسئله پناهندگان فلسطینی است. این تقصیر برایش مسئولیت حقوقی و اخلاقی هم دارد. پیامد حقوقی مسئله این است که حتی اگر بعد از گذشت این دوران طولانی، کسانی که مرتکب عملی شده‌اند که جنایت علیه بشریت قلمداد می‌شود مشمول مرور زمان شوند، خود عمل همچنان جنایتی است که هیچ‌کس به خاطرش به دادگاه کشیده نشده است. پیامد اخلاقی مسئله هم آن است که دولت یهودی - البته مثل خیلی دولت‌های دیگر - از گناه زاده شده؛ اما این گناه یا جنایت را هرگز قبول نکرده است. بدتر از این، در میان حلقه‌های مشخصی در اسرائیل هنوز این گناه پذیرفته می‌شود، اما هم‌زمان و کاملاً با در نظر گرفتن گذشته و به عنوان سیاستی برای آینده علیه فلسطینی‌ها در هر کجا که باشند، توجیه می‌شود. این جنایت امروز هم هنوز در حال انجام است.



مادرانی که برای سیر کردن کودکانشان از گرسنگی می‌میرند!

مگی مایکل (Maggie Michael) روزنامه‌نگار ساکن در قاهره است که حدود ۱۷ سال است به گزارش درگیری‌های جنوب غربی آسیا می‌پردازد. او در چند سال اخیر چندین بار به یمن سفر کرده و به بیشتر مناطق درگیر این کشور سرزده است. این یادداشت در تاریخ ۳ می ۲۰۱۸ با عنوان «یک وعده در روز: مادران یمنی تلاش می‌کنند خانواده خود را سیر کنند» (One meal a day: Yemeni mothers try to feed their families) از جمله مطالب مجموعه‌ای است به نام «جنگ کثیف» که در وب‌سایت آسوشیتد پرس منتشر شده است. این مجموعه و مگی مایکل برای گزارش‌هایش از یمن، در سال ۲۰۱۸ برنده جایزه پولیتزر در شاخه روزنامه‌نگاری تحقیقی شده است.



نویسنده: Maggie Michael

مترجم: علیرضا صالحی

منبع: Associated Press

مادر جوان به خواهش دکتر، روی ترازو رفت. حتی با احتساب چادر مشکی اش، فقط ۳۸ کیلو وزن داشت. امّ مزراح باردار هم هست، با این حال خودش را گرسنگی می دهد تا شکم فرزندانش را سیرنگه دارد و این فداکاری شاید آن قدرها هم نتواند کودکانش را نجات دهد.

ده دوازده تا تصویر از کودکان نزاری که تا به حال به بیمارستان الصدقه عدن آمده اند دیوارهای مطب دکتر را پوشانده اند؛ تصاویر کودکانی که ماحصل جنگ سه ساله یمن اند؛ جنگی که میلیون ها نفر را به اوج قحطی رسانده است. در برابر گرسنگی ای که جان هزاران نفر را گرفته، تنها سنگ ممکن، مادرهایی همچون ام مزراح اند. آنها چند وعده را یکی می کنند و خودشان را به خواب می زنند تا به هم پیچیدن معده فراموششان شود. این مادران چهره استخوانی و بدن های نزار خود را از چشم دیگران لای چادر و عباهایی گل و گشاد می پوشانند.

پزشک از مادر می خواهد از ترازو پایین بیاید و پسرش مزراح را نگه دارد. مزراح، در هفده ماهگی، ۵.۸ کیلوگرم وزن دارد، یعنی حدوداً نصف آن وزن متعادلی که باید در این سن داشته باشد. پسرک تمام نشانه های «سوء تغذیه حاد و شدید» را داراست؛ یعنی در وخیم ترین مرحله گرسنگی است. ساق و کف پاها متورم شده اند، چون به اندازه لازم پروتئین به مزراح نرسیده است. وقتی دکتر انگشتش را روی پوست پای بچه فشار می دهد، قسمت تورفته به جای خودش بر نمی گردد.

حدوداً ۲ میلیون و ۹۰۰ هزار زن و کودک یمنی به شدت دچار سوء تغذیه اند و ۴۰۰ هزار کودک دیگر، دقیقاً در اوضاعی مثل وضع مزراح، دارند برای زندگی شان می جنگند. قریب به یک سوم جمعیت یمن - یعنی ۸ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر از ۲۹ میلیون نفر - یا گرسنگی می کشند یا ادامه زندگی شان به امدادهای غذایی گره خورده است. سال گذشته، این عدد به اندازه یک چهارم افزایش پیدا کرد (و به ۱۰ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر رسید). آژانس های امداد رسانی هشدار می دهند که چیزی نمانده تا آن بخش دیگر یمن هم به طور دست جمعی به سبب قحطی به کام مرگ بیفتند. مردم، بیشتر و بیشتر، وابسته امدادهایی می شوند که تا الآن هم به دستشان نرسیده است.

جنگ، به شکلی طاقت فرسا، سه سال طول کشیده؛ جنگی

بین حوثی های معترض و شیعه یمن که شمال کشور را در دست دارند و ائتلاف سعودی، که آمریکا پشتیبانش است و به آن سلاح می دهد. ائتلاف می خواهد، با حملات هوایی بی امان، معترضان را تسلیم حکومت کند. از زمانی که مقامات نتوانسته اند دیگر گفت و گو کنند، معلوم نیست چه تعدادی جان سپرده اند. صندوق «نجات کودکان»، با علم به اینکه ۳۰ درصد از این بچه ها بدون درمان سوء تغذیه حاد و شدیدشان می میرند، تخمین زد که احتمالاً ۵۰ هزار کودک در سال ۲۰۱۷ از سربیماری یا گرسنگی حاد جان داده اند.

استفن اندرسون، سرپرست برنامه جهانی غذا در یمن، به ما گفت: «با کمال تأسف، امروز باید یمن را بزرگ ترین فوریت انسانی جهان بخوانیم». نزدیک به ۱۸ میلیون نفر از این مردمان نمی دانند وعده بعدی غذایشان را از کجا باید به دست آورند. حتی پیش از جنگ هم، فقیرترین ملت جهان عرب برای سیر کردن شکم خود باید دست و پا می زد. یمن سرزمین کوه و بیابان هایی است که منابع آبی اش دارند روز به روز کاهش می یابند و فقط ۲ تا ۴ درصد از زمین هایش زیر کشت است. بنابراین همه غذا و مایحتاج ضروری باید از خارج کشور وارد شود.

جنگ همه چیز را با خاک یکسان کرده و همین یمن را تا خرخره در قحطی فرو برده است. هواپیماهای جنگی ائتلاف بیمارستان ها، مدارس، مزارع، کارخانه ها، پل ها و جاده ها را به آتش کشیده اند. این ائتلاف همچنین تحریمی دریایی - زمینی - هوایی بر مناطق تحت کنترل حوثی ها تحمیل کرده است؛ مناطقی همچون فرودگاه دریای سرخ حدیده که روزگاری درگاه ورودی ۷۰ درصد از واردات یمن بود. هم اکنون مایحتاج به مراتب کمتری وارد خاک یمن می شود؛ چرا که با استقرار ناوهای ائتلاف در ساحل، فقط به کمک ها و کشتی های تجاری تأیید شده و منتسب به سازمان ملل اجازه عبور داده می شود. آن هم با معطلی های طولانی.

حمایت های ایالات متحده از اقدامات ائتلاف چشمگیر بوده؛ دادن سرنخ های اطلاعاتی و مهمات چند میلیون دلاری و پشتیبانی هایی همچون سوخت رسانی هوا به هوا به جنگنده های ائتلاف. با این حال، وزارت امور خارجه ایالات متحده می گوید واشنگتن چیزی نزدیک به ۸۵۴ میلیون دلار



مرگ به خاطر قحطی

ویدئویی که به دست یک پزشک گرفته شده، «فضل» هشت ماهه را نشان می دهد که دارد روزهای پایانی عمرش را سپری می کند. بچه پاهایش را از درد به هم می ماند. گریه می کند، اما آن قدر بدنش آب از دست داده که چشمانش اشکی برای جاری شدن تولید نمی کنند. شکمش مثل یک بادکنک متورم شده است. روی سینه اش که ضربان تندی دارد، می توانی به سادگی دوازده ردیف دنده های بیرون زده او را بشماری. والدین افسرده دلش سر بچه را حنای سیاه گرفته اند، رنگی که برای درمانی محلی استفاده می شود.

فضل در میان صحرا به دنیا آمد. مادرش، فاطمه حلبی، هشت ماهش بود که به سبب حمله نیروهای حکومت به حوثی ها به همراه هزاران نفر مجبور به فرار از ناحیه موزع شد. با جدایی از همسرش، حلبی از چهار فرزند خود مراقبت می کند و تنها دارایی اش دو بزر دره ای بزرگ است؛ دردشت لم یزرعی که از کوه سرازیر می شود و تا شهر مخا، تا ساحل دریای سرخ، کشیده می شود. تاریخ هم گواهی می دهد که این دشت های بی آب و علف سرزمین مرگ اند. بیش از ۴۰۰ سال پیش، حاکمی مسلمان بیشتر جمعیت یهودی یمن را به جرم تغییر ندادن مذهبشان به اجبار به این منطقه فرستاد. به گفته تاریخ نویس ها، دو سوم آنها از گرمای سوزان و نداری تلف شدند. حلبی و کودکانش وقتی می خواهند مسیر مستقیمی را طی

فراهم کرده تا برای بهبود وضع انسانی در یمن هزینه کند. بیشتر جاها، در مغازه ها غذا پیدا می شود، اما مردم به راحتی نمی توانند از پس هزینه ها بیایند. زیرا از طرفی پرداخت حقوق ها به تعویق افتاده و پیدا کردن کار دشوار شده و از طرف دیگر، ارزش پول ملی سقوط کرده است.

ام مزراح و شوهرش، که سه دختر بچه دیگر به جرم مزراح دارند، معمولاً در روز تنها یک وعده غذا می خورند که برای آن هم غالباً به نان و چای بسنده می کنند. آسوشیتد پرس او را با لقبش می شناسد. خود را به این نام معرفی کرده - که «مادر مزراح» معنا می دهد - تا آبرویش حفظ شود. در عدن، وقتی دکتر به او گفت سوء تغذیه شاید بچه را بکشد، به خودش لرزید. پدر و مادر مستأصل ماندند. می شد جای سوختگی سیگار را روی شکم بچه دید. پدر افسرده حال دست به دامن رسمی یمنی شده بود که «میثم» یا «داغ زدن» نام داشت؛ سوزاندن برای راندن اجنه. مادر زیر لب گفت: «نمی دانم چه چیزی درست است. حالش خوب بود و بازی می کرد، بعد یک دفعه مریضی اش شروع شد، شیرم را نخورد و بازی را گذاشت کنار.»

آسوشیتد پرس سرتاسر یمن جنوبی را طی کرد، جایی که حکومت تحت حمایت ائتلاف برآن تسلط دارد. از ۱۰۷ منطقه سراسر کشور، محدوده های متعددی را به چشم دیدیم که بنابر هشداری سازمان ملل، به احتمال قوی، چیزی نمانده تا در یک قحطی تمام عیار بیفتند.



می افتد و بدن در معرض عفونت بی پناه می ماند. کلیه و ریه کارکرد صحیحشان را متوقف می کنند، از همین رو سموم داخل بدن بیشتر می شوند و بدن درون دور باطلی از بیماری فرومی غلظد. آخرین بار ۲۹ نوامبر بود که بیمارستان فضل را معاینه کرد. در هشت ماهگی، ۲۰۹ کیلوگرم وزن داشت، یعنی یک سوم وزنی که باید داشته باشد. دور بازویش، که معیار سنجش سوء تغذیه است، ۷ سانتی متر بود و معنایی جز سوء تغذیه حاد و شدید نداشت. والدین فضل او را به خانه بردند، چون توان پرداخت هزینه بستری بیمارستان را نداشتند. تازه به آغوش مادر بزرگش رفته بود که آخرین نفسش را کشید. والدین درمانده اش روی زمین خوابشان برده بود. مادر بزرگ بیدارشان کرد و به آنها گفت که پسر بچه شان از دنیا رفته است. تنها تصویری که از فضل، در عمر کوتاه و سرشار از درد و گرسنگی، به جا ماند همان ویدئویی است که مسئول مرکز تغذیه از او گرفت. مادر و پدرش موبایل یا دوربین ندارند.

حلبی می گوید «گاهی اوقات، صبح ها از خواب می پرسم و یادم می افتد که دیگر فضل بین ما نیست و جز گریه کاری از دستم بر نمی آید. چه کسی برای بچه هایش گریه نمی کند؟»

آزاد، اما همچنان گرسنه

حتی در بخش هایی از یمن، که از دست حوثی ها درآمده، گرسنگی باقی مانده یا حتی وخیم تر شده است. اواخر فوریه، مادران طفل به بغل هجوم آوردند به مرکز تغذیه در بیمارستان اصلی خوخه، شهری کوچک بر کرانه دریای سرخ و انتظار داشتند سهمیه ماهانه شیر خشک بچه و مواد غذایی را از آنجا بگیرند. اما دست خالی برگشتند. مواد غذایی مرکز، هفته ها پیش ته کشیده بود. بعضی از زن ها، پوشیده در عبا مشکی، با بی حالی هل می دادند و فشار می آوردند. اما اغلب ضعیف تر از آن بودند که

کنند، میان خاربوته ها پنهان می شوند تا از تیررس توپخانه و هواپیماها در امان بمانند. روزی از روزهای آوریل سال گذشته، هنگامی که وقت زایمانش رسید، تنهای تنها، زیر درختی فضل را به دنیا آورد. و سپس از حال رفت. دست آخر، فاطمه و شوهرش دوباره به هم رسیدند و در کلبه ای متروکه در دره ساکن شدند. فاطمه روی زمین نشسته است و دورمچ تحلیل رفته اش طنابی محکم بسته. چادر آبی اش از شانه استخوانی او پایین افتاده و از درون همان سرپناه موقت برایمان حرف می زند. با جمله هایی کوتاه و بی رمق سخن می گوید. وقتی از او می پرسیم آن روز چه خورده، می گوید: «رُب»؛ واژه ای عربی و محلی به معنای آرد. «صبر کردیم. باید ابتدا شکم بچه ها را سیر می کردیم». وقتی گرسنه می شود، دراز می کشد و تلاش می کند خوابش ببرد. معمولاً فاطمه و شوهرش همان یک وعده غذا را صبح ها می خورند و تا صبح روز بعد غذایی در کار نیست. نمی توانند فضل را شیر بدهد؛ شیر بُر یا شتر به او می دهد، که مواد مغذی شیر مادر یا شیر خشک را ندارد. نوزاد یک ریز در تب می سوزد و اسهال می گیرد. مادر هم بی درپی پول قرض می کند و طفل را به بیمارستان مخا می برد.

دکتری به نام عبدالرحیم احمد می گوید این بیمارستان در ده ماه گذشته ۶۰۰ مورد سوء تغذیه به خود دیده است، اما امکانات به قدری اندک است که حتی مسکن سردرد هم پیدا نمی شود. هیچ مرکز درمانی تغذیه ای در کار نیست. هیچ یک از دکترها برای درمان سوء تغذیه دوره ندیده اند و البته ۴۰ هزار آواره هم روی دست شهر مخا مانده است.

وقتی سوء تغذیه بدون درمان می ماند و کهنه می شود، باعث می شود بدن ذخیره کربوهیدرات، چربی و پروتئینش را از دست بدهد. بدن شروع می کند به خوردن خودش. مغز برای دریافت انرژی دست و پا می زند، قلب کوچک و تنگ می شود، پوست چروک

با پای برهنه در جاده‌های خاکی این طرف و آن طرف می‌دوند و بازی می‌کنند. اینجا، بیشتر مردان سربازانی‌اند که چند ماه حقوق نگرفته‌اند، یا کشاورزانی‌اند که نمی‌توانند شغلی پیدا کنند. هر پولی که داشته باشند در جست‌وجوی غذا از دستشان می‌رود. نزدیک‌ترین مغازه ۱۳ کیلومتر با آنها فاصله دارد و این معنایی ندارد جز پرداخت بهای گران سوخت، اضافه بر هزینه خود غذا. بماند که قیمت سوخت هم در سال گذشته دو برابر شده است. شیرین که کف خانه نشسته بود، داشت بچه‌هایش را با چند تکه نان آغشته به «بسباس» (خورشی از گوجه و سیر) غذا می‌داد. خودش یک لقمه هم نخورد. فهمیده‌اند که «آمل» دختر یک ساله‌شان، مبتلا به سوء تغذیه حاد است و دیگر نمی‌تواند روی پا بایستد. خانواده شیرین عمدتاً با نان و چای سر می‌کند. شوهرش از جمله همان سربازان حقوق‌نگرفته است. پدرش، یک نظامی بازنشسته، همچنان مستمری ناچیزی می‌گیرد و با همان اندک دریافتی‌اش به داد نوه و فرزندانش می‌رسد؛ خانواده‌ای شانزده نفره.

بنابه گفته رشید الاخوشی مددکار داوطلب، هیچ کمکی در سال ۲۰۱۶ به روستای قبلی نرسید. فقط نام چهار خانواده این روستا در فهرست امداد غذایی برنامه جهانی غذا وجود دارد. به گمان آنها، اینجا بیشتر خانوارهای یک مرد نان‌آورد دارند و همین باعث می‌شود آنها را از اولویت خارج کند. در محله اصلی منطقه، الملاح، هیچ‌کجا پزشکان در بیمارستان دیده نمی‌شوند، کسی حقوقشان را پرداخت نمی‌کند و بسیاری از کارکنان هم جایی آفتابی نمی‌شوند.

ام‌ملهم که روی تخت نشسته بود، آن قدر ضعیف بود که نمی‌توانست پسر بچه سیزده ماهه‌اش را بغل کند. وقتی آسوشیت پرس به دیدن او رفت، سه روز بود که در بیمارستان منتظر نشسته بود تا کسی بیاید و از او آزمایش بگیرد. طفل نوپا یک ریز بالا می‌آورد، سرفه می‌کرد و اسهال گرفته بود. خانواده حتی از پس این هم بر نمی‌آمد که روزی یکبار به او شیر خشک بدهد. بدنش تحلیل رفته بود و چشم‌هایش بیرون زده بودند. مادرش نومیده‌اند نشست، بچه هم در آغوشش. انوار، شوهر ام‌ملهم، گفت: «شیر نمی‌دهد؛ خوب غذا نمی‌خورد و شیر ندارد.» ام‌ملهم، حتی وقتی از او سؤال می‌پرسیدیم، یک کلمه هم حرف نزد. ام‌ملهم در دنیای بی‌پایانی از ضعف و گرسنگی گم شده بود.

حال شکایت داشته باشند و بی‌سروصدای این پا و آن پا می‌کردند. نیروهای تحت حمایت ائتلاف، با پیش‌روی در ساحل، خو خه را در سامبر از دست حوثی‌ها آورد. شهر در دستان معترضان، مستقیماً از شمال وصل می‌شد به فرودگاه حدیده، بزرگ‌ترین مجرای ورودی کمک‌های بین‌المللی به یمن. اکنون که مسیر به فرودگاه قطع شده، هیچ امکاناتی حتی از جنوب هم نمی‌رسد. عبدالله دوبالا، مسئول سلامت شهر خو خه، می‌گوید «ما هیچ واکسنی در اختیار نداریم، کمبود دارو داریم و کمک‌ها قطع شده است.» با فرار خانواده‌های جنگ‌زده به خو خه، که کودکان بی‌جان و گرسنه‌تری همراه خود آورده‌اند، فشارها بر روی مرکز بیشتر شده است. تخمین پزشکان می‌گوید ۴۰ درصد از کودکان شهر از سوء تغذیه رنج می‌برند. کودکان پابرنه تمام راهروهای مرکز را پر کرده‌اند؛ بسیاری شان ضعف دارند و تحلیل رفته‌اند؛ برخی گرفتار مالاریا و یکسری هم مبتلا به وبا. بعضی‌ها به زحمت می‌توانند روی پا بایستند.

«جليله» نه ماهه، که دنده‌هایش به شکل بدی از قفسه سینه بالاتر آمده و دیدگانش از کاسه تورفته چشم بیرون زده، در دامن مادرش عایشه افتاده است. دختر بچه مالاریا گرفته و دارد وزن کم می‌کند. او فقط ۴.۵ کیلوگرم است؛ حال آنکه یک دختر نه ماهه باید ۶ تا ۸ کیلوگرم وزن داشته باشد. مادرش هم نزار و روبه‌موت است و به خاطر سیر کردن خانواده‌ای که تعدادش دائماً بیشتر می‌شود، پیکرش تحلیل رفته است.

عایشه هر سال یک بچه به دنیا آورده. جليله چهاردهمین فرزند اوست. شوهر نجارش شغلی پیدا نمی‌کند. حتی رجوع به بیمارستان هم برایشان گران است و اگر هم بخواهد به بیمارستان برود، باید منتظر برادرش بماند تا او را با موتور سیکلت به آنجا برساند. «من هر چه گیر بیاید می‌خورم یا اینکه صبر می‌کنم تا روز بعد. فقط یک وعده غذا در روز». این حرف‌ها از زبان عایشه است. گرسنگی مادران، در این کشور جنگ‌زده، بی‌وقفه ادامه پیدا می‌کند.

گرسنگی مادران

ماجرا فقط درباره رنج دیدگانی نیست که از خانه به مرکز کشیده شده‌اند. ۴۵۰ نفر از ساکنان روستای «قبلی» هم، که در دره‌ای میان دو کوه محاصره شده‌اند، دارند تلف می‌شوند. پسران و دختران

سناریو سازی

شیوه تدوین سناریو
برای طراحی موزه‌ها



نویسنده
محمدرضا جواهری

انتشارات موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

۸۸۶۵۷۰۱۹